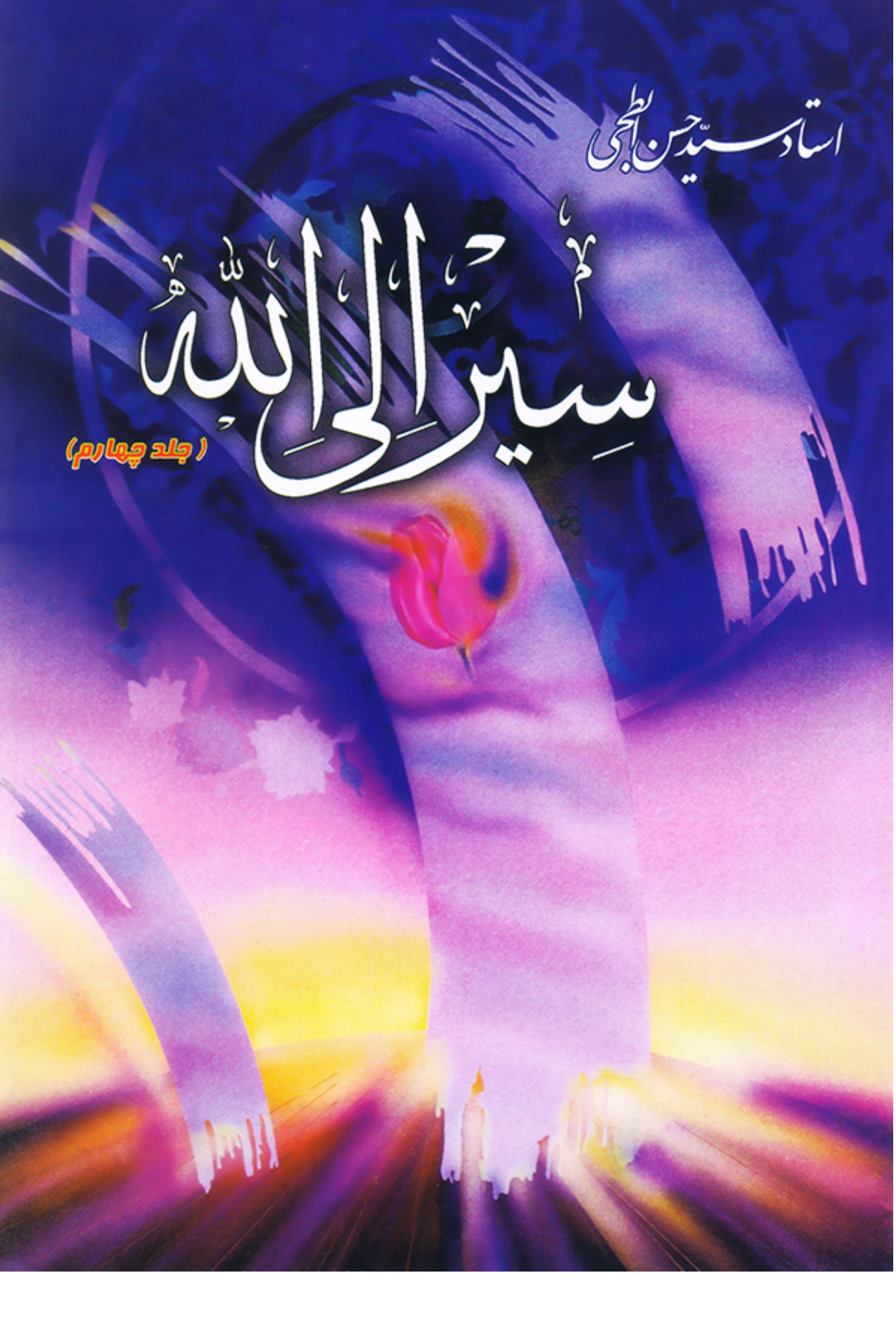


استاد حسین الطحی

سیر الی اللہ

(جلد چہارم)



سیر الی اللہ

(جلد چہارم)

نوشتہ:

استاد سیّد حسن ابطحی

شناسنامه

نام کتاب: سیر الی الله (جلد چهارم)
مؤلف: دانشمند محترم آیت الله سید حسن ابطحی
تاریخ انتشار: ذی الحجة الحرام ۱۴۲۶ - زمستان ۱۳۸۴
ناشر: ندای مصلح
تیراژ: ۵۰۰۰ جلد
نوبت چاپ: اول
چاپ: افق
دفاتر مؤلف:

قم - سالاریه - میدان میثم - خیابان میثم بالا - میثم ۳ - پلاک ۱۷ - ۲۹۳۴۰۲۵
تهران - میدان نوبنیاد - خیابان لتگری - خیابان صنایع - خیابان گلزار جنوبی -
خیابان لادن شرقی - کوچه زنبق - پلاک ۱۲ - تلفن: ۲۲۹۳۱۰۴۹
مشهد مقدس - بلوار شهید مدرس - مدرس ۵ - پلاک ۱۳۷ - تلفن: ۲۲۲۸۸۸۸
علاقمندان می توانند کتابهای مؤلف محترم را از دفاتر فوق تهیه نمایند.
آدرس ناشر و مرکز پخش: قم خیابان ارم پاساژ قدس طبقه پنجم پلاک ۱۸۲
تلفن: ۰۲۵۱۷۷۴۹۲۶۱ - ۰۹۱۲۳۵۱۹۱۳۵

ISBN: 964 - 8667 - 18 - 7

شابک: ۹۶۴ - ۸۶۶۷ - ۱۸ - ۷

۲۲۰۰ تومان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين

ووصلني الله على سيدنا محمد وآله أجمعين

سُبْحَانَ الْمَلِكِ الْقَهِيمِ إِلَهِي الْمُنِظَرِ الْمُهْدِي

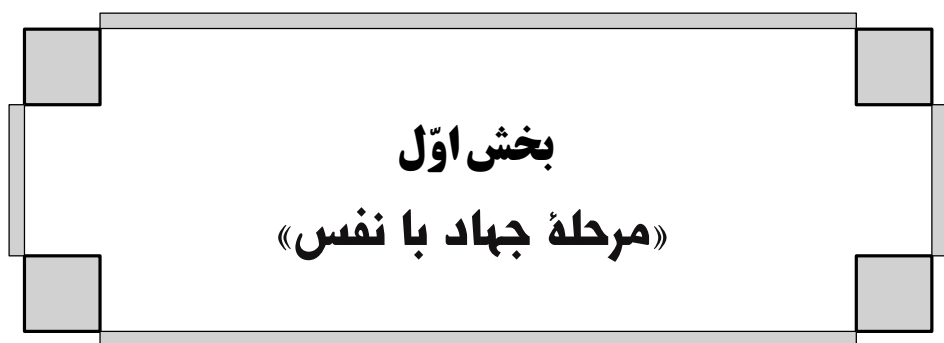
«پیشگفتار»

حمد خدایی را که ما را موفق به پاسخ گفتن
سؤالات جوانان در مدت ۴۳ سال تا این تاریخ در
تمام موضوعات مذهبی، اعتقادی، فلسفی،
اخلاقی و سایر معارف اسلامی فرمود و تشکر از
دوستانی که آنها را از نوارها پیاده کرده و به
صورت کتاب درآورده‌اند و سپاس از دوستانی که
لطفی به من داشته و خدمات خدمتگزارشان را
ارج نهاده و پاسخ سؤالاتی که از من پرسش شده
بررسی کرده‌اند و مکرراتش را جدا نموده و آنچه
مربوط به مراحل تزکیه نفس بوده را تقسیم نموده
و آنها را در فصول منظم نوشته و در اختیار ما
گذاشته‌اند. من هم مختصر تنقیح و تصحیحی آنها
را نموده‌ام تا برای همه مفید باشد.



ضمناً این دوستان کوشش کرده‌اند که در قلم
و ادب سخنرانیها و پاسخ سؤالات دخالت نکرده و
به همان حالت ساده در این کتاب آورده‌اند و کار
مشکل‌تر این دوستان آن بوده که سؤال و جوابی که
در کتابهای اینجانب قبلاً چاپ شده آنها را از این
سؤال و جوابها حذف نموده و تنقیح و تصحیح
فرموده‌اند که از همه آنها کمال تشکر را داریم.
امید است خدای تعالی همه ما را زیر سایه
امام زمان روحی فداه محفوظ نگه دارد.

سید حسن ابطحی



سؤال اول:

فردی که مرحله جهاد با نفس را می گذراند چه
خصوصیاتی باید داشته باشد؟ و مظهر چه صفاتی
است؟

پاسخ ما:

کسانی که وارد جهاد با نفس شده اند باید صد درصد نفس آنها مطیع و
فرمانبردار باشد، به هیچ وجه وسوسه شیطان در او وارد نشود یعنی کار
شیطانی نکند، از خودش رأیی نداشته باشد، تنها دستور خدا باشد که او را به
کار وادار می کند.^(۱) بنده باید طوری باشد که وقتی جهاد با نفس کرد شیطان

۱ - فی البحار أقولُ وجدتُ بخطَّ شيخنا البهائي قدس الله روحه ما هذا لفظه قال الشيخ شمس الدين محمد بن مكي نقلت من خطَّ الشيخ احمد الفراهاني رحمه الله عن عنوان البصري في حديث طويل (قال الصادق) لا يدبر العبد لنفسه تدبيراً و جُملة اشتغاله فيما امره تعالى به و نهاه عنه. (بحار الانوار جلد ۱ صفحه ۲۲۴، قسمتی از حدیث ۱۷).



تواند بر او مسلط شود، شیطان همیشه وسوسه دارد ولی نباید مسلط بشود. البته بر مخلصین شیطان وارد نمی‌شود.^(۱) جهاد با نفس یعنی بنده واقعی خدا باشد و به هیچ وجه طبق اوامر نفسش عمل نکند.

اگر حقوق زن و مرد را گفتیم یک عده ناراحت نمی‌شوند ولی یک عده خود را گم می‌کنند، اگر می‌گوییم زن باید در یک مورد مطیع شوهر باشد ممکن است بعضی ناراحت شوند.

الگو باید حضرت زهرا و حضرت امیرالمؤمنین باشند^(۲) همه کارها باید برای خدا باشد. هدف قرب به حضرت بقیة الله است. باید تصمیم داشته باشد که اگر همه جان و مال او را خواستند، بدهد در عین اینکه از آن استفاده می‌کند.

۱ - قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلَصِينَ (سوره حجر آیه ۴۰-۳۹) و (سوره ص آیه ۸۳-۸۲)

۲ - کتاب المحتضر، باسناده عن ابن عباس قال (قال رسول الله) فی حدیث طویل یا ابن عباس ان أردت وجه الله و لقاءه و هو عنك راض فاسلك طريق علي بن أبي طالب و مل معه حيث مامال وارض به اماماً و عاد من عاداه و وال من والاه یا ابن عباس احذر أن یدخلک شک فیہ فان الشک فی علی کفر (بحار الانوار جلد ۲۸، قسمتی از حدیث ۴۳)

سؤال دوم:

آیا همه هوی و خواسته نفسانی مطرود است؟

پاسخ ما:

نفس انسان گاهی نفسی است که آن قدر تزکیه و پاک شده که جز آنچه خدا می خواهد چیز دیگری نمی خواهد. یعنی خواست او خواست خدا است «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»^(۱) هر چه خدا می خواهد این بنده خدا هم آن را می خواهد. نه اینکه فکر کنید خود را مجبور می کند هر چه خدا خواست او بخواهد. این بنده خدا که پاک است، با قلب سلیم به در خانه خدا آمده، با خدا ارتباط دارد و به آنجا رسیده که بوسیله عقل و صفای باطن و سلامتی روحش خود بخود خواسته او خواسته خدا شده است. همان طوری که

۱ - (سوره تکویر آیه ۲۹) و (سوره انسان آیه ۳۰).



الگوهای ما، امامهای ما و پیشوایان ما بوده‌اند، آنها چیزی جز آنکه خدا می‌خواست نمی‌خواستند.^(۱) این هوای نفس بسیار خوب است، این نفس اگر خواسته‌ای داشته باشد خواسته‌اش چون خواسته خدا است هیچ مسأله‌ای ندارد بلکه بهتر است و باید همه مردم این طور باشند که خواسته‌شان خواست خدا باشد. این نفس امّاره هم هست یعنی بسیار به انسان امر می‌کند اما امّاره بالسّوء نیست. چون ذاتاً نفس انسان امّاره است، این کار را بکن، آن کار را نکن، اما آنچه که بد است امّاره بالسّوء است نه امّاره به خوبی. نفس علی بن ابیطالب که عین نفس رسول اکرم است.^(۲) و نفس رسول اکرم همان نفس الله است.^(۳) آن قدر مطیع پروردگار است که امّاره است، امّاره یعنی بسیار امر کننده، کلمه‌ای عربی است و مبالغه است. آنکه بد است نفسی است که تحت تأثیر شیطان قرار گرفته و راحت طلبی را به اصطلاح پیشه کرده. آنجا نفس امّاره بالسّوء است و خدا در

۱ — عن (تفسیر قمی) باسناده عن أبي الحسن قال ان الله جعل قلوب الأئمة مورد لارادته فاذا شاء الله شيئاً شاءوه و هو قوله و ما تشاؤون الا أن يشاء الله رب العالمين (بحار الانوار جلد ۲۴، صفحه ۳۰۵، حدیث ۴).

۲ — قال و حدثني الشيخ أدام الله عزه أيضاً قال قال المأمون يوماً للرضا أخبرني بأكبر فضيلة لأمرالمومنين يدل عليها القرآن قال فقال له الرضا فضيلة في المباهلة قال الله جل جلاله فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءكم و نساءنا و نساءكم و أنفسنا و أنفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله على الكاذبين فدعا رسول الله الحسن و الحسين فكانا ابنيه و دعا فاطمة فكانت في هذا الموضع نساءه و دعا أميرالمومنين فكان نفسه بحكم الله عزو جل (بحار الانوار جلد ۱۰ صفحه ۳۵۰، حدیث ۱۰).

۳ — روى عن النبي في حديث أنه قال لعلی سبعة عشر اسما هو جنب الله و نفس الله و عين الله عز و جل قوله و يحذرکم الله نفسه (الفضائل، صفحه ۱۷۵).

قرآن می فرماید: «وَمَا يُبْرِئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ»^(۱) اَمَّارَةٌ به بدی یعنی بدیها را زیاد امر می کند، یک جوان شهوتران نفسش امر به شهوت و گناه می کند. یک دزد نفسش او را امر به دزدی می کند. کسی که دروغگو است و غیبت کردن عادت نفسش شده نفسش، او را به دروغ و غیبت امر می کند. چنین نفسی هم خدا را بغضب در می آورد و هم در بین مردم فساد می کند.

۱ — (سوره یوسف، آیه ۵۳).



سؤال سوم:

هوای نفس چیست و مخالفت با آن چه شرایطی دارد؟

پاسخ ما:

به طور کلی یکی از شرایط جهاد با نفس، تربیت نفس و تهذیب نفس این است که انسان مراحل را طی کند. اینکه انسان از همین ساعت تصمیم بگیرد با نفسش مبارزه کند غالباً با موفقیت روبرو نیست. زیرا خواسته‌های نفسانی خیلی قوی است. «نفس اژدرهاست او کی خفته است؟»

گاهی نفس را تشبیه به اژدها، گاهی به سگ درنده، گاهی به گرگ کرده‌اند و در کتب اخلاقی این مسائل را گفته‌اند. اما من خیلی به نفس اهانت نمی‌کنم. او مثل اسب وحشی است و مدتی باید زحمت کشید تا آن را



رام کرد.

حیوانی است که در بیابان، آزاد راه می‌رود، هر چه می‌خواهد می‌خورد، هر کاری می‌خواهد می‌کند، سالها مشغول چرا، خوردن و خوابیدن است. آخر هم یک گوشه‌ای می‌میرد، سَقَط می‌شود یا گیر حیوان درنده‌ای می‌افتد و پاره‌اش می‌کند، ارزش وجودی برای آن هدفی که پروردگار آن را خلق کرده ندارد. عمری آمده و رفته و وجود او هیچ فایده‌ای نداشته است. خدای تعالی او را خلق کرده برای سواری دادن و اطاعت از مردم ولی او هیچ فایده‌ای برای مردم نداشته است.

آن طور که نقل می‌کنند برای رام کردن اسب یک ریسمان دویست متری از فاصله دویست متری به گردن اسب می‌اندازند این اسب می‌چرخد و شخصی سر ریسمان را گرفته، شما هم در اوایل از دور بایستید بگذارید دور شما بچرخد، از اطراف شما دور نشود و به هر جا که می‌خواهد شما را نکشاند، باید استقامت داشته باشید و سر ریسمان را محکم نگه دارید. اگر او سراغ جنگل رفت و شما را هم کشید شما را از بین می‌برد، باید محکم بایستید و بگذارید او بچرخد، کم کم جلو بروید یعنی دویست متر بشود صد متر و پنجاه متر و همین طور نزدیک شوید، کم کم هم او شما را می‌بیند و با شما انس می‌گیرد و هم شما او را خسته کرده‌اید و تحت نفوذ خودتان قرارش داده‌اید.

در (سیرک)ها انسان، ببر و شیر و امثالهم را که حیوانات درنده‌ای هم هستند رام می‌کند، آیا شما نمی‌توانید نفس اماره خودتان را رام کنید که وظیفه هم هست؟



من معتقدم که نفس به آن قدرت شیر و پلنگ و حتی قدرت یک گرگ هم نیست. این اندازه قبول دارم که صفات بدی دارد. وقتی کم‌کم نزدیک شدید و اسب می‌بیند شما ضرری ندارید، یک مقدار هم علوفه به او بدهید تا از شما محبت ببیند و بعد نزدیکش شوید. اول هم نمی‌شود پالان رویش گذاشت باید با احتیاط جلو رفت، سوارش که می‌شوید چند مرتبه شما را به زمین می‌زند و پرت می‌کند اما باید تحمل کرد.

این برنامه‌ها عیناً در مورد نفس انسان هم هست و از راهی که شما وارد شدید (یعنی آن مراحل را تا اینجا گذرانده‌اید) پنجاه درصد این مسائل حل می‌شود. مشکل کسانی که موفق به تزکیه نفس نمی‌شوند این است که یک دفعه می‌خواهند همه بدیها را کناری بریزند و در یک لحظه آدم خوبی شوند. بعضی معتقدند که یک شب جمعه‌ای حرم حضرت رضا رفته‌ایم. توبه کرده‌ایم و بیرون آمده‌ایم، آدم خوبی شده‌ایم. ولی چون دوام ندارد و ممارست نکرده‌ایم. به مجرد اینکه یک امتحان پیش می‌آید می‌بینیم آدم خوبی نشده‌ایم. نمی‌توانید هم بشوید، باید کم‌کم جلو بروید و تمرین کنید. وقتی که نزدیک اسب شدید و ریسمان به گلوگاهش رسیده سوارش می‌شوید او پرت می‌کند، باز هم باید بلند شوید و سوارش شوید. دو مرتبه، سه مرتبه که سوارش شدید می‌بینید رام می‌شود.

قدری به نفس میدان بدهید. یک دفعه به او فشار نیاورید. آنهایی که یک دفعه روی نفسشان فشار می‌آورند (حالا من همین را در مورد نفس انسان عرض می‌کنم) اگر از اول بخواهید تمام روزها روزه بگیرید و عبادت زیاد بکنید، تمام شبها مشغول عبادت شوید با نماز شب و یا از شب تا صبح در



حرم ماندن، تو را از پا در می آورد ممکن است چند روزی سوار بر نفستان شوید ولی یک دفعه لگد می زند و واقعاً پرتان می کند. من افراد زیادی را دیده‌ام که در عبادت افراط می کنند. شاید متجاوز از بیست روایت هست که «افراط در عبادت نکنید»، حتی حضرت امیرالمؤمنین به امام حسن این سفارش را می فرمودند.^(۱) برخی افراد در عبادت افراط کرده‌اند و نفسشان لگدشان زده و پرتشان کرده و برای همیشه اینها را کشته است. افراط نکنید قرآن به اندازه‌ای بخوانید که حالش را دارید.^(۲) اذکار را به اندازه‌ای بگوئید که توجه دارید. نماز را به اندازه‌ای بخوانید که خدای تعالی کار بالاتر و مسئولیت بالاتری از شما در آن وقت نخواسته باشد. بعضی تنبها می گویند: خوب شد فلانی توصیه می کند افراط در عبادت نکنیم، اگر این طوری می فهمی اصلاً نکن چون برای تو چندان فایده‌ای ندارد. هر کس خودش می فهمد چقدر اشتباهی عبادت دارد و یا چقدر اشتباهی غذا دارد. کم کم به طرف اینکه نفستان را رام کنید بروید.

ما اسبی می خواهیم که هم قوی باشد، هم مطیع و هم قهرمان، ولی اسبی که به او جو نداده‌ای و ضعیف و لاغر شده در مقابل هر بچه‌ای رام است و هر بچه‌ای می تواند سوارش شود، صحیح نیست! باید تقویتش هم بکنید. بعضی اوقات اگر استاد بگوید، عیبی ندارد وگرنه تا یک غذائی ولو

۱ - قال علی خادع نفسک عن العبادة وارفق بها و خذ عفوها ونشاطها الا كان مكتوبا من الفريضة فانه لابد من أدائها (غرر الحکم صفحه ۱۹۹ شماره ۳۹۴۳) و در منابع حدیثی دیگر روایات زیادی در مورد عدم افراط در عبادات آمده است، مثلاً (بحارالانوار جلد ۶۸، صفحه ۲۱۱، ۲۱۳، ۳۱۴).

۲ - فَأَفْرِئْ! مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ (سوره مزمل، آیه ۲۰)



حرام بخورد بلند می شود.

نفس از درهاست او کی خفته است؟ از غم بی آلتی افسرده است
غذایش ندادی تحرک ندارد، حال رفتن به میخانه و سینما را هم ندارد. پس
فقط در محرّمات جلوی آن را بگیرد.

با آن ریسمانی که دورش پیچیده شده نمی تواند فرار کند، ده متر یا بیست
متر. در دایره محرّمات، حسد، بغض، بخل و صفات رذیله ای که دارید، دایره ای
که تشکیل داده اید نمی تواند از حدّ خارج شود. حدّ الهی انجام واجبات و ترک
محرّمات است. یک دفعه رویش فشار نیاورید، کم کم ریسمان را در دایره ای که
گرفته اید کوتاه تر کنید بعد می بینید موجود بی خطری خواهد شد.

فردی می گفت: اگر وارد تزکیه نفس شوم شبها ملائکه و اجنه را می بینم من
از چیزهای غیر عادی می ترسم و وحشت دارم. نزدیک که شدی می بینی ملائکه
مدبّرات امرند،^(۱) کمک می کنند، در جنگی هزارها ملک کمک به پیامبر
اکرم کردند.^(۲) به هر حال وقتی اسب نزدیک شد و جلو آمد گاهی یک
علفی به او بدهید و به او محبت کنید.

خدای تعالی می فرماید: بگو ای پیامبر چه کسی زینتهایی که خدا برای
بندگان قرار داده حرام کرده است^(۳). مثل غذاها خوب، منتها از حدود
الهی خارج نشوید و به او حرام ندهید. کم کم ریسمان را بکش تا نزدیک

۱ - فَأَلْمَدَّبَرَاتِ أَمْرًا (سوره نازعات، آیه ۵).

۲ - بَلَىٰ إِنْ تَصْطَرِّوْا وَتَتَّقُوا وَ يَأْتُوَكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هَذَا يُضِدُّكُمْ يَحْمَسَةَ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ
(سوره آل عمران، آیه ۱۲۵).

۳ - قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ (سوره آل عمران، آیه ۳۲).



بیاید، نزدیکتر و نزدیکتر تا ریسمان به آخر برسد، دستی هم بر سرش بکش
چند شیهه می‌کشد، لنگ و لگد می‌زند بعد آرام می‌شود آن وقت سوارش
شو، اولین بار باز هم لگد می‌زند ولی کم کم این اسب وحشی مخصوصاً اگر
اصالت و نجابت هم داشته باشد رام می‌شود.

(پدر و مادر خیلی مهم است، نجابت خانوادگی مهم است افرادی که در
خانواده‌های خوب تربیت شده‌اند لاقلاً دروغ نمی‌گویند. صفات رذیله آنها
پنجاه درصد از بین رفته است).

حالا این اسب وحشی آرام و رام است هر وقت می‌خواهی سوارش
می‌شوی، نفس مطمئنّه است، اینجا نفس خودش هوا ندارد، هر چه صاحبش
بخواهد، هر چه خدا بخواهد انجام می‌دهد و بعد انسان به مرحله عبودیت کامل
می‌رسد.

در مسابقات اسب سواری اسبها بهترین و قویترین هستند، سوارکارها هم
ماهر و حسابی هستند، مهار اسب را گرفته در عین حال که دو طرف مانع صاف
است اما او از روی مانع می‌پرد و حتی پایش هم به مانع برخورد نمی‌کند. چرا؟
چون صاحبش این طور خواسته است. تازه جایزه‌اش را هم سوار کار می‌گیرد و
هیچ وقت اسب شکایتی نمی‌کند. ولی اینجا جایزه‌اش را خودت می‌گیری. همه
بندگیهای ما، عبادتهای ما، نفعش به خودمان بر می‌گردد.^(۱)

یک شخص کور که روضه خوان بود دیدم سوار بر اسب می‌شد، مهار

۱ - فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ (سوره نساء آیه ۱۷۳).



اسب رها شده بود ولی محلّ روضه‌های هفته‌ای را اسب می‌شناخت. ایستادم با این آقا صحبت کردم، دیدم اسب ایستاد، (صاحبش او را نکشید و اسب لگد هم نزد) وقتی صحبت تمام شد راه افتاد، من توجّه کردم که آیا آن آقا عملی انجام می‌دهد و یا پایش را به اسب می‌زند؟ دیدم نه، هیچ کاری نکرد!

در مرحلهٔ اوّل جهاد با نفس باید طوری حرکت کرد که این اسب زیر پای انسان، «نفس، بدن، صفات رذیله» که شما را به اعوجاج می‌اندازد رام شود، در این وقت شما بدون دلیل هیچ کاری را نمی‌کنید. قدمی بی‌جا بر نمی‌دارید، کلام، سخن و حرف لغو نمی‌زنید. این موارد باید تمرین شود طوری که هیچ ایرادی در کار نباشد و دیگران که در صراط مستقیم هستند، ایرادی از کار شما نبینند.^(۱)

۱ - در کتاب «حلّ مشکلات دینی» صفحه ۱۱۹ از همین مؤلف در مورد معنای جهاد با نفس نوشته شده جهاد یعنی هر چه مطابق خواستهٔ خودش است نکند و هر چه مطابق خواستهٔ خدا است انجام دهد و به طور مفصّل در این مورد توضیح داده شده است.

سؤال چهارم:

هنگامی که نفس و شیطان انسان را وسوسه

می‌کنند چه راه حلی می‌تواند کمکمان کند؟

پاسخ ما:

هر جا دیدید شیطان یک حمله شدیدی کرد او را تنبیه کنید، نفستان هم همین طور. من دیده بودم اکثر علماء و بعضی از اولیاء خدا وقتی نفسشان خیلی با آنها ستیز می‌کرد، می‌نشستند در خانه، یک چوب هم کنارشان می‌گذاشتند مثلاً با خود می‌گفتند: اگر پول نداشتی و از کنار آجیل فروشی گذشتی و خواستی نسیه بخری یا یک مقداری از آن بخوری، با این چوب حسابت را می‌رسم و یا اینکه انسان با خود بگوید: حالا که سیگار را ترک کردی اگر از کنار یک سیگاری گذشتی و نفست میل به سیگار پیدا کرد با این



چوب می‌زنمت. همه این خواستنها نفسانیت است.

اگر زنی را در خیابان دیدی که بد حجاب بود، دفعه اول چشمت به او افتاد و سرت را انداختی پایین در این صورت اجری برده‌ای. ولی اگر برای دفعه دوم برگشتی نگاه کردی با این چوب حسابت را می‌رسم و بعضی بوده‌اند که حتی چاقو می‌گذاشتند کنارشان که یک مقداری بیشتر نفسشان را بترسانند، باید انسان این طور باشد. البته وقتی توبه کرد و با استقامتی کامل وارد مراحل تزکیه نفس شد، به جهاد با نفس که رسید مثل آب خوردن جهاد با نفس می‌کند، ولی اگر فردی به طور ناگهانی برایش مسأله‌ای از این قبیل پیش آمد باید یا با چاقو، چوب، سیلی و یا کتک و یا مثل مرحوم میرداماد با آتش خود را کنترل کند. در شرح حالات میرداماد که یک فرد تزکیه شده بوده، آمده است که در مدرسه‌ای در اصفهان مشغول به درس بود می‌گفت: اواخر شبی دیدم شخصی در می‌زند، در اتاقم را باز کردم دیدم دختری است خوش قیافه و خوش لباس، گفتم چه کار داری؟ گفت: من می‌ترسم شب در بیرون بمانم و در حال حاضر هم نمی‌توانم به خانه‌ام بروم، اجازه بدهید من امشب تا صبح اینجا بمانم، هوا که روشن شد می‌روم.

گفت: بیا داخل اتاق شو اول در اتاق را باز گذاشت (اگر انسان مجبور شد در اتاقی تنها با نامحرمی بنشیند باید در را باز بگذارد والا حرام است) بعد رفت جلو نشست و به دختر گفت: عقب بنشین و مشغول مطالعه کتابش شد و گاه گاهی دستش را می‌گرفت روی چراغ (لامپهای سابق) دستش که می‌سوخت، آن را کنار می‌کشید و انگشتش را می‌بست و به همین ترتیب هر ده تا انگشتش را سوزاند. شاید کسی با شنیدن این مطلب فکر کند که



میرداماد دیوانه بوده، خیر. او ضعیف بود اما دیوانه نبود. فردا صبح دختر به منزل رفت، پدرش شاه عباس از او پرسید: کجا بودی؟ گفت: برایم دیروز کاری پیش آمد و شب شد، نمی توانستم به خانه برگردم، شب را در حجره طلبه‌ای گذراندم، همه چیز عادی بود، فقط این آقا بعضی اوقات دستش را روی چراغ می‌گرفت و می‌سوزاند. شاه عباس مرحوم میرداماد را خواست و گفت: جریان چه بوده است؟ جواب داد: بعضی اوقات شیطان مرا وسوسه می‌کرد و نفس اماره مرا به بدی دستور می‌داد من با آتش دنیا نفسم را تنبیه می‌کردم و انگشتم را می‌گذاشتم روی آتش و به خود می‌گفتم این آتش دنیا است ببین چه طور می‌سوزاند؟ آتش آخرت سخت‌تر است. نقل کرده‌اند که همان جا شاه‌عباس دخترش را به عقد آن جوان طلبه درآورد لذا نامش میرداماد شد.^(۱) به هر حال این قضیه را نقل کردم که بگویم گاه‌گاهی لازم است انسان خود را تنبیه کند. حداقل با یک چوب خودش را بزند و آنچه قرار است خدا تنبیه کند، انسان خودش، خودش را تنبیه کند تا اصلاح شود. یکی از دستورات تزکیه نفس در جهاد با نفس همین است که انسان آتش یا چوبی بگذارد کنار خودش و حساب نفس و اعمالش را بکند.

۱ - گنجینه دانشوران صفحه ۱۲۱.



سؤال پنجم:

آیا خوردن یک قند از روی هوای نفس با خوردن شراب یک نوع مرض است؟ آیا اولی از امراض مهم روحی نیست؟

پاسخ ما:

اگر فرد یک قند را به خاطر خواهش نفس بخورد یا اینکه شراب بخورد از نظر مریض بودن روح فرقی نمی‌کند اما شراب خوردن نهی و عذاب دارد ولی خوردن قند ندارد.

بعضی می‌گویند: کسی که خود را در مقابل قندی نمی‌تواند کنترل کند جنبه نفسانی‌اش قوی‌تر است تا آن کسی که شراب می‌خورد چون شراب با لذت بیشتری است



کسی که در مقابل یک ریال رشوه تسلیم می شود خیلی ضعیف است و
نفسانیتش قوی تر است ولی آن کس که در مقابل، ده میلیون رشوه را قبول
می کند از این قویتر است چون ده میلیون فشار بیشتری دارد و او در پائین تر از
این خود را حفظ می کند.



سؤال ششم:

نزاع کردن آیا از نفس است یا از شیطان؟

پاسخ ما:

شیطان می خواهد بین انسانها دعوا بیندازد.^(۱) شیطان دشمن آشکار شما است.^(۲) نفس حاضر نیست که شما با افرادی بی دلیل و بی جهت دعوا کنید و به اصطلاح عصبانیت و غضبی داشته و با دیگران با غضب روبرو شوید. خیلی چیزها مربوط به نفس است و یک چیزهایی مخصوص شیطان است، نفس همیشه راحت طلب است. راحتیا را می خواهد هر کاری که با راحتی، استراحت و آرامش انسان موافق باشد نفس انسان آن را می خواهد.

۱- إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ (سوره مائده، آیه ۹۱).

۲- إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ (سوره یوسف، آیه ۵).



نماز نخوان، روزه نگیر، بخواب، اینها از نفس است. دعوا را نفس پیشنهاد نمی‌دهد چون زحمت دارد. این مال شیطان است، شیطان دشمن است می‌خواهد لذت نبری، گناه هم بکنی. خیلی بعید است انسان در دعوا لذت ببرد. پس باید شرح صدر داشته باشید. به هیچ عنوان دعوا نکنید، فحش ندهید، چیزی نگوئید، کارهایی که دعوا انگیز است نکنید چون از لحظه اول دعوا تا پایان شیطان فعالیت می‌کند. حواستان جمع باشد که ظالم پرور نباشید، نه اینکه شیطان یادتان بدهد، انسان خودش خوب می‌فهمد این رفیق ظالم نیست که تو پرورش دهی، او ضعیف بوده، شیطان بر او مسلط شده حرفی زده. یک درصد آنچه که فکر می‌کنیم ظالم پروری است، اینطور نیست، عفو کنید.



سؤال هفتم:

چه گناهی از ناحیه شیطان و چه گناهی از ناحیه
نفس اماره است؟

پاسخ ما:

گناهی را که شیطان دستور می‌دهد نه لذتی دارد و نه ثوابی دارد. بعضی از گناهان لذت لحظه‌ای دارند که نفس اماره به انسان دستور می‌دهد و تحمیل می‌کند. اگر لذت نداشته باشد و گناه هم باشد تحمیل شیطان است، نفس نمی‌خواهد. شیطان است که هم انسان را به کارهای پر زحمت وادار می‌کند و هم اینکه انسان لذتی نمی‌برد، گناه هم محسوب می‌شود. مثلاً انسان را وادار می‌کند به کسی خیانت کند. هیچ فایده‌ای هم این خیانت ندارد ولی زحمتش هست. یا با کسی دعوا کند، یا اعمالی که به طور کلی

لذّت نفسانی ندارد و گناه هم هست و انسان انجام می دهد شیطان بر انسان
تحمیل می کند. یعنی وقتی که انسان آن کار را انجام می دهد شیطان سوار
انسان شده است و به صریح قرآن مجید که می فرماید: «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ
يَتَوَلَّوْنَهُ»^(۱) تسلّط شیطان بر کسی است که ولایت شیطان را قبول کرده است.
اگر شما ولایت شیطان را قبول کردید شیطان بر شما مسلّط است یعنی سوار
شده است. کارهایی هست که لذّت راحتی و به اصطلاح خوشی دارد اینها
مربوط به نفس اماره انسان است.^(۲)

۱ - سوره نحل، آیه ۱۰۰.

۲ - عن النبی أنه قال فی حدیث أعظم الجهاد جهاد النفس لأنها أمارة بالسوء راغبة فی الشر
مبالة الی الشهوات متناقلة بالخیرات کثیرة الآمال ناسیة لأهوال محبة للرئاسة و طالبة للراحة (ارشاد
القلوب جلد ۱ صفحہ ۹۸).



سؤال هشتم:

چگونه می‌توان خشم و شهوت را کنترل کرد و
افسار آنها را در دست گرفت؟

پاسخ ما:

غضب و شهوت دو صفت از صفات حیوانی انسان است که شیطان از این
دو راه خیلی به انسان فشار می‌آورد. این دو صفت که در درون و روح انسان
است را نمی‌شود از بین برد و باید باشد. انسان اگر غضب نداشته باشد، انسان
بی حال و بی حرکتی می‌شود که نه غیرتی دارد. نه همیّتی و نه در مسائل مختلف
از خود عکس‌العملی نشان می‌دهد.

حضرت امیرالمؤمنین به یکی از نمایندگان‌شان که فکر می‌کنم مالک
اشتر باشد می‌فرمایند: انسان خوب و بد در مقابل تو نباید یکسان باشند.

انسان مُسیء و بدکار و انسان محسن و نیکوکار نباید مساوی باشند. چون اگر مساوی بودند آن فرد معصیتکار در معصیتش تشویق می‌شود و فرد نیکوکار در نیکوکاریش تشویق نمی‌شود^(۱) و نتیجه این می‌شود که آنهایی که کار خوب می‌کنند نیکوکاریشان کمتر می‌شود و آنهایی که کار بد می‌کنند آزادتر می‌گردند. انسان باید در مقابل بدیها احساسات نشان بدهد، غضب کند. گاهی غضب کردن مطلوب و واجب است. تبرّی و تولّی که دو مورد از فروع دین مقدّس اسلام است به همین معنی است. تبرّی یعنی غضب کردن. شما به ظالمین خاندان پیامبر غضب می‌کنید. همین که می‌گوئید: خدایا لعنتشان کن، غضب است. غضب فقط این نیست که انسان اسلحه را بکشد و بزند. این یک نوع غضب است و آن هم یک نوع دیگر است. پس غضب باید باشد، اما غضبی که کنترل نشده باشد نباید وجود داشته باشد. فرض کنید که شما نگهبان یک قاتل هستید. حکم غضب این شخص چقدر است؟ اینکه اگر قتل عمداً بود اعدامش کنید و اگر غیر عمد بود بروید دیه بگیرید. غضب در اینجا فقط تا این حدّ مجاز است.

خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ»^(۲) یعنی هیچ رأفتی نباید داشته باشید. این آیه در مورد زانی و زانیه است. یک زن زناکاری دیدید باید ۸۰ تا ۱۰۰ ضربه شلاق به او بزنید و نباید فکر کنید که دردش می‌آید چون خدا فرموده: «وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ» پس در اینجا غضب لازم است. اما اگر کسی

۱ - (نهج البلاغه) عن علی لأشتر النخعی: فی حدیث طویل ... ولا یكوننّ المحسن والمسیء عندک بمنزلة سواء فان فی ذلک تزهیداً لاهل الاحسان فی الاحسان و تدریباً لاهل الإساءة علی الإساءة (بحار الانوار جلد ۲۳ صفحه ۵۹۹ قسمتی از حدیث ۷۴۴ باب ۳۰).

۲ - سورة نور آیه ۲.



که شخص زناکار را گرفته و می برد، در راه به او سیلی بزند یا فحش بدهد غضبش را درست به کار نبرده است چون به او ارتباطی ندارد که این زن یا مرد زنا کرده است. او نباید به او محبت کند ولی غضب هم نباید داشته باشد.

پس به طور کلی انسان باید غضب داشته باشد چون اگر غضب در انسان از بین برود انسان از انسانیت ساقط می شود. حضرت زهرا به دشمنانش غضب کرد. اگر غضب به طور کلی بد بود ایشان هم غضب نمی کردند. خدای تعالی هم غضب می کند: «إِنَّ اللَّهَ لَيَغْضِبُ لَغَضِبِ فَاطِمَةَ».^(۱)

اما در مورد شهوت نکته ای که لازم است تذکر داده شود این است که، بر خلاف اینکه اکثراً شهوت را به معنای شهوت جنسی در نظر می گیرند، شهوت به معنای خواستن هر چیز است. یکی در خوردن شهوت دارد، یکی در پوشیدن، بعضی شهوت حرف زدن دارند. خواستن باید در وجود انسان باشد ولی می بایست که کنترل شده باشد. اینکه چه چیز می خواهد، چقدر می خواهد، حلال می خواهد یا حرام، باید حساب داشته باشد.

ایشان سؤال کردند اگر انسان بخواهد غضب و شهوتش را کنترل کند چه باید بکند؟ راه کنترل اینها، تزکیه نفس است. آنها که به یک مرحله رسیده اند مخصوصاً جهاد با نفس، می فهمند که غضب و شهوتشان در کنترل کامل است. اگر قطعه قطعه شان کنند به زن نامحرم نگاه نمی کنند. یعنی نمی توانند نگاه کنند حالت عصمتی پیدا می کنند.

مردم وقتی حضرت علی را با بچه های یتیم می دیدند می گفتند: این

۱ - عن جعفر بن محمد : قال رسول الله : إِنَّ اللَّهَ لَيَغْضِبُ لَغَضِبِ فَاطِمَةَ و يَرْضَى لِرِضَاهَا. (بحارالانوار جلد ۴۳ سطر دهم از صفحه ۵۴ قسمتی از حدیث ۴۸).

مرد اصلاً نمی‌تواند غضب کند، غضب ندارد. این عده کسانی بودند که حالت غضب علی بن ابیطالب را ندیده بودند. وقتی در جبهه جنگ می‌رفتند و به حضرت علی نگاه می‌کردند که چطور غضب می‌کنند این عده منتظر بودند تا مهربانی ایشان را هم ببینند.^(۱)

پس در اصل راه کنترل این دو مربوط به تزکیه نفس است والا اگر انسان تزکیه نفس نکند و مقدّماتش را تا جهاد با نفس آماده نکند، اگر نگوئیم محال است خیلی مشکل است که انسان بتواند خود را کنترل کند و باید با زور و فشار خود را نگه دارد. راه علاج این است که اگر انسان عصبانی شد حواس خودش را با کاری پرت کند یا صلوات بفرستد. در واقع کاری کند که تمرکزی که در غضب پیدا کرده از بین برود.^(۲)

۱ - مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ (سوره فتح، آیه ۲۹).
 ۲ - در کتاب «در محضر استاد» جلد اول صفحه ۱۱۲، از همین مؤلف، در مورد غضب نوشته شده: یکی از صفات حیوانی غضب است و انسان محال است با این حالت از حکمت و معرفت بهره‌ای ببرد و برای از بین بردن این صفت توسّل به ائمه اطهار و خواندن روایاتی در مذمت غضب مفید است و به طور مفصّل شرح داده شده است.



سؤال نهم:

پراهمیت‌ترین مرحله تزکیه نفس چیست و چرا؟

پاسخ ما:

مرحله جهاد با نفس از پراهمیت‌ترین مراحل کمالات است. برای این استقامت بدست آوردید که بتوانید جهاد با نفس کنید. صراط مستقیم را که طی کردید برای این است که از راه صحیح جهاد با نفس کنید. (هندوها جهاد با نفس دارند که برای ما معقول نیست. می‌بینند شخص به چه چیزهایی حساسیت دارد البته ما هم از راه صحیح باید این کار را انجام بدهیم چیزی که انسان به آن حساسیت دارد، نفس انسان را به طرف آن می‌کشد. اینکه انسان نمی‌تواند غذای نیم‌خورده کسی را بخورد نفس و شیطان وارد می‌شود. ریاضت رحمانی، نفس را از راه صحیح سرکوب کند. رضایت شیطانی یعنی

نفس را از راه غیر صحیح سرکوب کند. هر دو به موفقیّت می‌رسند. و
مراحلی را طی می‌کنند ولی فرق شما با آنها این است که آدم بددل را
می‌گویند یک پاتیل نجاست را بهم بزن تا خوب شوی، یک فرد متکبر و
دارای ثروت و شخصیّت را می‌پرسند کجا بیشتر مورد احترام هستی آنجا برو
گدایی کن.

الان بعضی صوفیها هم هستند که شخص آبرومند را وادار می‌کنند که خود
را متهم به معصیت بدی بکند اما ما از راه گناه کردن نمی‌خواهیم نفس را
سرکوب کنیم کارهایی است که شیطان حسّاس است و باید قوی باشید اسلام
می‌گوید لازم نیست اسب را آن طرف پرت کنی بلکه در راه صاف آن را بدوان و
طوری بپرد و بدود که سالم به مقصد برسی و نفست تحت نفوذ خودت باشد.



سؤال دهم:

آیا درست است انسان برای کنترل نفس به سمت
حرام برود و وقتی نزدیک شد خود را کنترل کند؟

پاسخ ما:

در زنجان مردی می‌گفت: استادش به او گفته کارهای بد و حرام نزدیک
شو و یک دفعه جلوی خودت را بگیر مثل این است که بگویند ماشین را در درّه
بفرست و ترمز را در وسط راه امتحان کن خوب اگر هم بایستد نمی‌تواند
برگردد. باید در جاده راه بروید و ترمز را در راه امتحان کنید وگرنه در سرعت
زیاد ترمز امتحان کردن باعث تصادف می‌شوند. کسانی که در راه تزکیه نفس
هستند وقتی به آنها سهل گرفته می‌شود باید تنبل نشوند و کار کنند حتی در
مستحبات ریاضت بکشند و فشار بیاورند. نه اینکه هر جا چرت گرفت بخوابد،
جای راحت‌تر را انتخاب کند.

سؤال یازدهم:

آیا جهاد با نفس ممکن است؟

پاسخ ما:

محور مهم تزکیه نفس جهاد با نفس است. زیرا تمام مراحل قبل از جهاد با نفس مقدمه برای این مرحله است و مراحل بعد از این مرحله نتایجی است که از این مرحله باید انسان بگیرد.

انسان باید به جایی برسد که نفسش رام شود مطمئن و آرام شود و تحت فرمان او قرار بگیرد. همه گرفتاریهای ما مردم در این است که نفسمان در اختیارمان نیست. بعضی دانشمندان و بزرگان آن قدر مبارزه با نفس را سخت گرفته‌اند که می‌گویند: نفس اژدرها است او کی خفته است. به طور کلی نفس انسان را اماره بالسوء می‌دانند. یعنی بسیار بسیار انسان را به بدی امر می‌کند. حتی یک لحظه فرصت نمی‌دهد همیشه بدی را به انسان



پیشنهاد می‌کند. لذا جمعی معتقدند که نفس را نمی‌شود رام کرد. حتی وقتی یکی از علما برای من نامه نوشته بود که شما چطور می‌خواهید دستور تزکیه نفس را به مردم بدهید آن هم مردم عادی و حال آنکه ائمه اطهار هم نتوانستند!

به نظر من این جمله بسیار زشت است که بگوئیم ائمه اطهار نتوانستند نفسشان را رام کنند. این حرف نسبت به نفس خیلی تند است. البته مشکل است که انسان بتواند نفسش را صد در صد در اختیار بگیرد تشبیهات مختلفی در مورد نفس شده بعضی گفته‌اند نفس ازدهائی است حتی در کتاب مثنوی ملائی رومی و در اشعار شبستری یا سهروردی یا اشعار هادی سبزواری و حتی در منظور او درباره نفس مطالبی هست. ولی ما چون صراط مستقیم را پذیرفته‌ایم و صراط مستقیم به ما می‌گوید هر چه خاندان عصمت و طهارت و قرآن مجید فرموده همان را بفهمید و معتقد شوید ما به قرآن و روایات دقت می‌کنیم. اول چیزی که ذهن ما را متوجه خودش می‌کند این است که اگر نفس قابل تزکیه نبود اگر به هیچ وجه رام نمی‌شد پروردگار متعال به انسان امر نمی‌کرد و نمی‌فرمود: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّيْنَاهُمَا فَجَوْرَهَا وَتَقْوِيهَا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْنَاهُ»^(۱) پس می‌شود نفس را رام کرد. یا در آیه شریفه داریم که «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْنَاهُ»^(۲) رستگار کسی است که تزکیه کند. تزکیه یعنی انسان نفسش را از رذائل پاک کند. وقتی نفس از رذائل پاک شد آنجا است که دیگر امارة بالسوء نیست.

۱ - سوره شمس آیه ۷ و ۸ و ۹.

۲ - سوره اعلی آیه ۱۴.

سؤال دوازدهم:

نفس چیست؟

پاسخ ما:

نفس انسان همان روح انسان است همان چیزی است که در انسان فعال است و به یک معنا خودِ انسان است. کلمهٔ نفس در فارسی یعنی خود. اگر خدای تعالی دربارهٔ علی بن ابیطالب در آیهٔ مباهله می‌فرماید: «انفسنا» اکثر مفسرین عامّه نوشته‌اند منظور خود پیامبر بود: «قل تعالوا ندع ابنائنا و ابناتکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم»^(۱).

که شیعه جواب می‌دهد و ائمهٔ اطهار هم فرموده‌اند انسان خودش را که دعوت نمی‌کند پس منظور کسی است که به منزلهٔ جان پیامبر است.

۱ - سوره آل عمران آیه ۶۱.



یا در آیه شریفه: «وَيَحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ»^(۱) خدا شما را از خودش برحذر می‌دارد، در بعضی تفاسیر هست که منظور از نفس الله علی بن ابیطالب است.^(۲) یعنی به منزله خدا است مظهر پروردگار است سخن او سخن خدا است، چشم او چشم خدا و گوش او گوش خدا است.

نفس به طور کلی یعنی «خود». نفس شما یعنی خود شما. این همان روحی است که وقتی خدای تعالی بدن انسان را خلق کرد و به یک حدی رسید که قابلیت پذیرش روح را یافت (از چهار ماهگی) این روح وارد بدن می‌شود. که در سوره مومنون خدای تعالی کیفیت خلقت بدن انسان را بیان می‌فرماید که اول علقه است و بعد مضغه می‌شود بعد گوشت بر روی استخوانها کشیده می‌شود «ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ»^(۳) در بدن روحی وارد می‌شود «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»^(۴) آن روحی که «تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»^(۵) آن روحی که «أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» آن روحی که «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» پاک است والا خدای تعالی به خودش نسبت نمی‌دهد.^(۶)

۱ - سوره آل عمران آیه ۲۸.

۲ - عن النبي أنه قال لعلي سبعة عشر اسماً في حديث و هو جنب الله و نفس الله (الفضائل صفحه ۱۷۵).

۳ - سوره مومنون آیه ۱۴.

۴ - سوره حجر آیه ۲۹ و سوره ص آیه ۷۲.

۵ - سوره مومنون آیه ۱۴.

۶ - در کتاب «جواب مسائل دینی» صفحه ۹۸ از همین مؤلف نوشته شده: نفس یعنی خود انسان اما نفس به صفات مختلفی متصف می‌شود و به طور مختصر شرح داده شده است.

سؤال سیزدهم:

آیا درست است بگوئیم: خدایا به خاطر توبه
حرف شیطان و هوای نفس گوش نمی‌کنم؟

پاسخ ما:

فرض کنید مثلاً مقام رهبری نشسته و یک آدم معتاد، بی‌ارزش، بی‌نماز،
کبوتر باز و هر چه از رذائل می‌خواهید به او نسبت دهید، او حرفی خلاف
حرف ایشان بزند شما به ایشان می‌گوئید: من به خاطر اینکه شما را دوست
دارم، حرف او را گوش نمی‌کنم این بد است. نفس اماره بالسوء و شیطان از
هر چه تصوّر کنی پست‌تر و رذل‌تر است و خدای تعالی هم از هر چه تصوّر
کنید با عظمت‌تر است، نمی‌شود مقایسه کرد. «الله اکبر من أن یوصف»^(۱) اگر شما

۱ - البحار عن العلل لمحمد بن علی بن ابراهیم سئل امیرالمومنین ما معنی الركوع فقال معناه
فی حدیث أعظم من أن یوصف تعالی الله (مستدرک الوسائل جلد ۴، صفحه ۴۴۲، حدیث ۵۱۲۰).



این حرف را زدید، خدایا من به خاطر تو به نفس اماره‌ام توجه نمی‌کنم، توهین است به خدای تعالی، مگر بنا بود تو گوش به حرف شیطان بدهی! اگر یک محبوبی داشته باشی که مورد محبت شما است و او دشمنی داشته باشد به او منت می‌گذاری که چون تو را دوست دارم گوش به حرف او نمی‌دهم. شیطان و نفس اماره کجا و خدا کجا، آن وقت به چنین خدایی یک کلمه بگوئید: خدایا ببخش «توبوا الیه»^(۱) به خدا و به طرف خدا برگردید برای چه این همه نفس و شیطان را متابعت می‌کنید؟

۱ — سوره هود آیه ۳ و ۵۲ و ۶۱ و ۹۰.

سؤال چهاردهم:

انسان در مرحله جهاد با نفس باید غذا خوردن و اعمالش چگونه باشد؟

پاسخ ما:

برای شما مثالی می‌زنم توجه کنید، شما اگر مریض باشید، پیش طبیب بروید و او داروهایی و رژیم غذایی به شما بدهد سعی می‌کنید دستوراتش را رعایت کنید تا سالم بشوید یک سالک الی الله باید این طور باشد من خودم از کارهایی که همیشه در زندگی به فکرش بودم. این بود که همه کارهایم برای خدا باشد و این نمی‌شود مگر اینکه انسان در راه تزکیه نفس حرکت کند. یعنی همان طوری که مریض در مقابل طبیب است همان طور انسان در مقابل خدا باشد. هیچ وقت مریض به خاطر مزه دوا آن را نمی‌خورد. شما



هم نباید به خاطر مزه‌اش، غذا بخورید باید به خاطر خاصیتش بخورید حساب می‌کند. آیا این غذا خاصیتی برای من دارد یا نه؟ امام زمان (روحی فداه) حتی یک قطره آب یا غذا را بدون حساب نمی‌خورند شخصی که می‌خواهد به حضرت ولی عصر روحی فداه برسد باید این طور باشد حرفش روی حساب باشد. مثل کامپیوتر حساب کند در مغزش که این حرفی که من می‌خواهم بزنم درست است یا خیر؟ فایده دارد یا خیر؟ من خودم پیاده کردم دوستانم نیز همین طور که حرفهایشان روی حساب هست. کسی که جهاد با نفس می‌کند باید سخنانش روی حساب، نگاهش روی حساب و آن طور که خدا می‌خواهد باشد. گوشت تحت کنترل باشد هر سخنی را گوش ندهی با هر کسی تماس نگیری که در مغزت افکار بدی تزریق می‌کنند هر غذایی را نخور هر بویی را استشمام نکن. گاه انسان بویی استشمام می‌کند که گناه دارد بد نوبت اعمال می‌شود باید حساب داشته باشد. «فی جنب الله»^(۱) شما در کنار خدایید دلم می‌خواهد معنا ندارد اگر این طور بگویی تحت فرمان دلت هستی نه خدا. به مجرد اینکه کاری که دلت خواست کردی خدای تعالی و ائمه اطهار از کنار تو دور می‌شوند. حتی در غذا خوردن تا گرسنه نشدید نخورید و قبل از سیر شدن دست بکشید.^(۲) این غذا حیف است، ته دیگ حیف است! بدان همه برنامه‌هایت بهم می‌خورد به بهانه اینکه میزبان تعارف کرده یا خوشمزه است نمی‌شود نخورد. عیناً

۱ - سوره زمر آیه ۵۶.

۲ - المحاسن عن علی بن حدید قال قام عیسی ابن مریم خطیباً فی بنی اسرائیل لا تاکلوا حتی تجوعوا و اذا جعتم فکلوا و لا تشبعوا فانکم اذا شبعتم غلظت رقابکم و سمت جنوبکم و نسیتم ربکم. (بحار الانوار جلد ۶۳، صفحه ۳۳۷، حدیث ۳۰).



مثل همان دارویی که دکتر می‌دهد آیا بیشتر از آن می‌خوری؟ محبوبت، معشوق در کنارت نشسته اگر بگویند تو قرصها را که دو تا باید بخوری بخاطر من پنج تا بخور، آیا می‌خوری؟ در مورد غذا خوردن فکر کن بین آیا خاصیت دارد؟^(۱) همه اینها را در زندگیت پیاده کن حتی لباس پوشیدن اثر دارد گاه یک کار کوچک آن قدر اثر دارد که حساب ندارد.^(۲)

۱ - فلینظر الانسان الى طعامه. (سوره عبس آیه ۲۴).

۲ - در کتاب «حلّ مشکلات دینی» صفحه ۱۲۰ از همین مؤلف درباره این موضوع نوشته شده: مریضی که بخواهد خوب شود هیچ وقت هوای نفس را دخالت نمی‌دهد و باید در غذا خوردن هم همین طور بود و به طور مختصر شرح داده شده است.



سؤال پانزدهم:

آیا در همه افراد نفس اماره بالسوء هست و تا چه

مرحله ای نفس اماره بالسوء هست؟

پاسخ ما:

افراد در جهاد با نفس به چند دسته تقسیم می شوند: یک دسته افراد ضعیف شیطان سیرت و شیطان پرست هستند و نفسشان آن طور است که خدای تعالی در قرآن از قول زلیخا می فرماید: «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ»^(۱) یعنی نفسشان اماره بالسوء است یعنی دائماً آنها را امر به بدی می کند از کار بد خوششان می آید و از کار خوب راضی نیست. کسانی که قدم اول را برداشته اند و توبه کرده اند و گناه نمی کنند نفسشان اماره بالسوء نیست. اگر هم امر به بدی کند اعتنا نکرده اند کم کم معمولی شده. آنها که نفسشان اماره بالسوء است مثلاً اگر زن باشد یک جوانی را ببیند مثل زلیخا به دنبالش

۱ — سوره یوسف آیه ۵۳.

می‌رود و اگر مرد باشد خانمی را ببیند به دنبالش می‌رود و معصیتهای مختلف، گناهان زیاد، این نفس اماره بالسوء است.

یک عده متوسط هستند نفس اماره بالسوء نیست اما هنوز تربیت نشده با آن جهاد نشده، مثل اسب گاهی چموش و وحشی است تا انسان به آن نزدیک می‌شود لگد می‌زند به هیچ عنوان تحت تربیت قرار نمی‌گیرد. اما یک وقت نه آن طور چموش است اما به درد بخور نیست معمولی و بارکش است. جست و خیز ندارد و در مسابقه نمی‌توان او را شرکت داد. این دسته از مردم که زیاد هستند هر چه خوششان بیاید و ضرری به جایی نداشته باشد انجام می‌دهند. اما اگر جایی ضرر یا فساد داشته باشند انجام نمی‌دهند. معصیتهای خفی را انجام می‌دهند اما معاصی که بتواند جامعه‌ای را بهم بریزد انجام نمی‌دهند. اینها اماره بالسوء نیستند نفس شان معمولی است.

اما یک دسته هستند که نفسشان را تربیت کرده‌اند همان طوری که اسب مسابقه را تربیت می‌کنند و هر چه سوارکار بخواهد انجام می‌دهد حرفی نمی‌زند. یک دیوار دو متری هست دو طرفش راه باز است در عین حال سوارکار متمایل است او از دیوار بپرد، و اسب هیچ اعتراضی ندارد که چرا از این طرف نروم و از روی دیوار بپریم؟ چون تربیت شده است.

در دعای کمیل ^۱ نه مرتبه «یا رب» می‌گویید یعنی چه؟ یعنی ای پروردگار من یعنی ای مربی من اگر خدا شما را تربیت کرده باشد که این طور تربیت نمی‌کند که ما هستیم. لذا باید روح ما تحت تربیت پروردگار باشد تا هر چه او اراده می‌کند و می‌خواهد هنوز حرف نزده عمل کنیم و سؤال نکنیم چرا؟ بنده خدا یعنی روح انسان جهاد با نفس بکند تا بنده واقعی خدا بشود.



سؤال شانزدهم:

چرا نفس را به اسب تشبیه می‌کنید؟

پاسخ ما:

تشبیه به اسب اخفّ شرارتی است که ممکن است نفس داشته باشد. (مال افراد بی‌عرضه است) وقتی نفس را قوی معرفی می‌کنند انسان فکر می‌کند نمی‌تواند مسلط شود در مقابل اراده الهی ضعیف است. طوری باشد که وقتی سوارش می‌شوید هر جا شما می‌خواهید برود نه هر جا او می‌خواهد شما را ببرد چون در آن وقت مهار اسب را دوتایی می‌برند و شیطان دوست تو نیست که به جای خوبی ببرد به جایی می‌برد که همه را برده است. لذا نفس را تشبیهات فراوانی کردند، منجمله حیوان درنده، مار گزنده،



شیر غرّان، یک موجود وحشی.

در حقیقت همه اینها یک معنا دارد اگر نفس انسان به طرف دنیا و طلب دنیا و مادیّات برود و عقل را حاکم قرار ندهد از هر موجودی بدتر است حتّی به حیوانات نمی شود تشبیه کرد چون هیچ حیوانی این طور مضرّ نیست که یک انسان بی بند و بار، دور از تزکیه نفس مضرّ است و انسانها از بین می برد و فساد می کند.^(۱)

۱ - لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم أعین لا یبصرون بها و لهم آذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم أضلّ اولئک هم الغافلون (سوره اعراف آیه ۱۷۹).



سؤال هفدهم:

چه کسی راهنمای نفس است؟

پاسخ ما:

نفس انسان از خود انسان جدا نیست. خود انسان است متّهی دو راهنما دارد: یکی خدای تعالی و یکی هم شیطان و هر دو دعوت می‌کنند و انسان یا نفس انسان میل به یک طرف پیدا می‌کند.^(۱) البتّه لازم نیست متابعت از یک کدام کند چون خودش هم راحت طلب است گاهی نفس امّاره بالسوء است و گاه امّاره به حُسن است. اگر نفس رام شود دیگر شیطان کاری نمی‌تواند بکند برای همین موضوع پیامبران بیشتر از نفس می‌نالیدند تا از شیطان، عمده نفس است.^(۲)

۱ - باسناده عن بکر بن محمد بن أبی عبدالله قال ان للقلب أذنین روح الايمان يساره بالخير و الشيطان يساره بالشر فأيهما ظهر على صاحبه غلبه (وسائل الشيعه جلد ۲۰، صفحه ۳۱۳، حدیث ۲۵۷۰۶).

۲ - عدة الداعي قال النبی أعدی عدوک نفسک التي بین جنبيک (بحارالانوار جلد ۶۷، صفحه ۶۴، حدیث ۱، باب ۴۵).



سؤال هیجدهم:

راههای مبارزه با نفس اماره را بفرمائید.

پاسخ ما:

نفس وقتی اماره بالسوء است که مریض باشد. مثلاً حسود است به انسان امر می کند برو فلان کس را که بهتر از تو است ضایع کن. محبّ دنیا است امر می کند برو فلان جنس را بدزد. خائن است می گوید: برو خیانت کن. اماره به معنای زیاد امرکننده است. این مرضها هر کدام کلّی امر به شما می کند. به خاطر محبّتش به دنیا مریض است محبّتش باید به خدا باشد. محبّت به دنیا امر می کند زیاد کار کن، عبادت نکن یا به خاطر حسادت کلّی امر به شما می کند به خاطر کم استقامتی کلّی امر



می‌کنی. امر به استراحت هم از طرف نفس زیاد داریم^(۱) مانند کسی است که شکمش از گرسنگی درد گرفته اما میل به غذا ندارد می‌گویند برو پیش طبیب خودت را معالجه کن. مرضها را باید معالجه کرد اسم معالجه کردن امراض روحی تزکیه نفس است پس راه مبارزه با نفس اماره بالسوء.

تزکیه نفس است. نفس اماره را به نفس مطمئنه تبدیل کردن. نفس مطمئنه راضیه است، مرضیه است.^(۲) تزکیه نفس یعنی گناهان و بدیها را بیرون بریزد بعد توبه کند سوّم مقاوم باشد، دو برابر مشکلاتی که جهاد با نفس دارد ایستادگی کند و اگر مقدّماتی را انجام نداده باشد. همان طور که تا به حال اکثراً موفق نشدند او هم موفق نمی‌شود. زیاد هستند افراد واقعاً خوبی که گاهی فشارهای زیادی را تحمل می‌کنند. مثلاً کسی شهوتش زیاد است می‌گویند: دوره سال را روزه بگیر، می‌گیرد که با روزه کم شود، غذاهای مقوی نمی‌خورد، خودش را مبتلا به ضعف اعصاب و امراض بدنی می‌کند آخر هم موفق نمی‌شود به خاطر اینکه از راه خودش وارد نشده. مثلاً اسبی داشته باشید کاه و جو ندهید بگوئید افسارش را می‌کشم کنترلش می‌کنم این

۱ - باسناده عن الزهري محمد بن مسلم قال سئل علي بن الحسين أي الأعمال أفضل عند الله عز وجل فقال ما من عمل بعد معرفة الله جل وعزّ ومعرفة رسوله أفضل من بغض الدنيا وإن لذلك لشعباً كثيرة وللمعاصي شعباً فأول ما عصى الله به الكبر و هي معصية إبليس حين أبي واستكبر و كان من الكافرين و الحرص و هي معصية آدم و حواء حين قال الله عز وجل لهما فكلَا من حيث شئتما و لا تقربا هذه الشجرة فتكونا من الظالمين فأخذَا ما لا حاجة بهما إليه فدخل ذلك على ذريتهما الى يوم القيامة و ذلك أن أكثر ما يطلب ابن آدم ما لا حاجة به إليه ثم الحسد و هي معصية ابن آدم حيث حسد أخاه فقتله فتعشّب من ذلك حبّ النساء و حبّ الدنيا و حبّ الرئاسة و حبّ الراحة و حبّ الكلام و حبّ العلوّ و الثروة. (الكافي جلد ۲، صفحه ۱۳۰، حدیث ۲۰).
۲ - یا ايها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية (سوره فجر آیه ۲۸-۲۷).



به درد نمی خورد. آنهایی که اسبشان از روی مانعها و دیوارها می پرد کاه و جو می دهند. با نخوردن و ندادن درست نمی شود. اما وقتی انسان شد و توانست مهار اسب را بگیرد می شود مثل حضرت یوسف و خیلی از اولیاء خدا که گاهی همه جور وسیله ای برایشان فراهم بود و اعتنا نمی کردند. با این حال در نهایت درجه نیرو بوده اند. مرتب هم غذا خورده اند روزه هم نگرفته اند اگر قطعه قطعه شان کنند چشمشان را به نامحرم نمی اندازند اینجا متوجه اهمیت تزکیه نفس می شویم.^(۱)

۱ - در کتاب «در محضر استاد» جلد اول صفحه ۲۶۷ از همین مؤلف نوشته شده: نفس خود را بشناس و برای اینکه بر هوای نفست غلبه کنی باید بر نفس خود فوق العاده سخت گیری و درباره این موضوع به طور مفصل شرح داده شده است.



سؤال نوزدهم:

چگونه جهاد با نفس کنیم؟

پاسخ ما:

انسان در مقابل هر چیزی که قرار می‌گیرد از چهار حالت خارج نیست:
۱ - یا آنکه خدا می‌خواهد شما این کار را انجام دهید ولی نفستان نمی‌خواهد.

۲ - یا نفس می‌خواهد ولی خدا نمی‌خواهد.

۳ - یا هم نفس می‌خواهد هم خدا می‌خواهد.

۴ - یا نه خدا می‌خواهد نه نفس.

اگر کسی بخواهد مبارزه با نفس را شروع کند باید در مقابل هر کاری از کارهای دنیائی یا اخروی چه جزئی و چه کلی، اول فکر کند عملی که



می خواهد انجام دهد کدام یک از این چهار صورت است:

مورد اول: اگر خدا می خواهد و نفس نمی خواهد پس باید انجام بدهم. مثلاً ماه رمضان است خدا می خواهد روزه بگیریم و یا خدا دوست دارد نمازها را اول وقت بخوانیم و نوافل یومیه را انجام دهیم ولی نفس نمی خواهد. نماز شب از مسائلی است که نفس انسان خیلی با آن مخالف است نفس اماره بالسوء مخالف است حتماً بخوانید. بعضی از اعمال طوری است که انسان احساس می کند نفس اینها را نمی خواهد.

در پرانتز عرض کنم هر کار بدی که انسان انجام می دهد مربوط به نفس نیست. نفس دارای هوی و خواسته است و خواسته نفس هم راحت طلبی است. هیچ وقت نفس به انسان نمی گوید: برو با فلانی دعا کن یا فلان کار پر زحمت را انجام بده این را فرق بگذارید. نفس می گوید: نماز نخوان روزه نگیر می گوید: استراحت کن دنبال وظایف حرکت نکنم. شیطان هم گاهی با نفس همدست می شود. ولی برخی کارهای پر زحمت هست که در دسر هم دارد خدا نمی خواهد و نفس هم نمی خواهد اینجا شیطان است که به ما تحمیل می کند و خواست شیطان است.

شخصی که می خواهد با نفس مبارزه کند، آنچه را خدا دوست دارد چه به عنوان واجب چه مستحب، باید انجام دهد. سر شب انسان بیدار مانده برنامه های تلویزیون را دیده یک مقدار هم شب نشینی کرده بعد رفته خوابیده. خوب خوابش کم است بیدار شدن و بیدار ماندنش سخت است. نفس هم فشار می آورد که تو فردا دنبال کار می خواهی بروی شیطان هم به کمک نفس می آید که آقا تو به کار مردم بررسی بهتر است. عبادت به جز



خدمت خلق نیست، از راه خودش وارد می‌شود می‌گوید: بخواب، استراحت کن. وقتی بلند می‌شوی می‌بینی نماز صبحت هم دارد قضا می‌شود. این نفس است و شیطان هم به کمکش می‌آید. این را بدانید با نفس تنهائی آسان‌تر می‌شود کنار آمد ولی وقتی کمک پیدا می‌کند و شیطان به کمکش می‌آید بسیار مشکل است. آنها دو نفر می‌شوند شما یک نفر و زورتان نمی‌رسد. هر چه می‌توانید نفستان را با خودتان یکی کنید که شما دو نفر باشید و شیطان یک نفر باشد. لذا انسان پس از جهاد با نفس یک رفیق صمیمی خوبی دارد و آن خودش است نفسش است. لذا شیطان بعد از جهاد با نفس دیگر از شما دست می‌کشد. در قرآن خدای تعالی می‌فرماید: «اِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ»^(۱) تو ای شیطان بر بندگان من تسلّطی نداری. چون اینها دو نفرند، به یک معنا و تو یک نفری، «اِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا»^(۲) کید شیطان در مقابل یک چنین اراده قوی که هر بشری خواهی نخواهی دارد ولی گاهی از آن استفاده نمی‌کند خیلی ضعیف است.

لذا هر کاری را که خدا دوست دارد و نفستان نمی‌خواهد کوشش کنید انجام دهید والا اگر گاهی به نفس استراحت دادید «فیلش یاد هندوستان می‌کند» احتیاط را باید زیاد کنید. اگر خدا چیزی را دوست دارد و نفس و دل شما نمی‌خواهد کم‌کم با تمرینات کاری کنید که دل را عقب بزنید نفس را عقب بزنید و کاری را که خدا دوست دارد انجام دهید. لااقل در شبانه روز چند تا از این کارها را انتخاب کنید و انجام دهید که غالباً نوافل یومیه خیلی

۱ - سوره حجر آیه ۴۲ و سوره اسراء آیه ۶۵.

۲ - سوره نساء آیه ۷۶.



برای نفس فشار دارد، نماز شب فشار دارد قرآن خواندن فشار دارد و روزه گرفتن هم فشار دارد و نفست را آماده کن تا با تو هماهنگ شود.

مورد دوم اینکه نفس می‌خواهد، خدا نمی‌خواهد و خیلی هم زیاد است. خدا دوست ندارد شما بین الطلوعین را یکسره بخوابید و نماز صبحتان قضا شود ولی نفس می‌خواهد. شما می‌توانید هر کاری را بررسی کنید. یک بزرگواری در قم بود به نام آیت‌الله فاطمی که از علمای بزرگ علم اخلاق بود. ایشان در قم فردی بود که شاید بی‌نظیر بود. یک روز من پهلوی ایشان نشسته بودم ایشان گفتند: هر کاری را که می‌کنم مثل مریضی است که دارو می‌خورد. این حرف را خیلی تحلیل کردم که یک مریض چرا دارو می‌خورد و چطور دارو می‌خورد. یک مریض هیچ وقت به رنگ دارو و مزه و کمیت آن نگاه نمی‌کند بلکه به خاصیت آن فکر می‌کند. این دارو خوشرنگ باشد یا نه، حالا یک دارو ساز خوش سلیقه‌ای این را در کپسول خوشرنگی کرده باشد چه بهتر والا باید خورد. این دارو اگر کوچک باشد خوب زحمت کشیده‌اند خاصیت یک هندوانه را در قرص کوچکی قرار داده‌اند، ولی فکر روی این جهات نیست هر چه می‌خواهد باشد این دارو معالج من است و چون طیب گفته می‌خورم.

شخصی که می‌خواهد جهاد با نفس کند باید هر کاری را که می‌کند روی منافعش فکر کند نه جهات دیگرش. این غذا را جلوی شما گذاشته‌اند و شما می‌دانی برای ضرر دارد ولی می‌گوئی نمی‌شود از این غذا دست کشید! خوشمزه و خوب و خوشرنگ است و دیگر گیرمان نمی‌آید. می‌خورد و می‌داند مریض می‌شود و مریض هم می‌شود. اگر واقعاً مریض شود که



خوردنش حرام است. حالا اگر احتمالش را هم بدهد نباید بخورد. هیچ وقت شده وقتی سر سفره نشسته‌اید اول مزاجتان را بسنجید و بعد خاصیت این غذا را بررسی کنید و از آن غذایی که برای مزاجتان مفید است بخورید؟ یکی از بزرگان بود که وقتی سر سفره می‌نشست واقعاً فکر می‌کرد که چه بخورد. خدا در قرآن فرموده: «فليُنظر الإنسان إلى طعامه»^(۱) انسان به طعامی که می‌خورد نظارت داشته باشد اکثراً می‌گویند یعنی از حرام بدست نیامده باشد که این معلوم است. «فليُنظر» یعنی نظارت تامی داشته باشی که حرام نباشد، برایت مفید باشد، به اندازه‌ای که برایت ضرر ندارد بخوری، هنوز سیر نشده‌ای و یکی دو لقمه مانده سیر شوی دست بکشی، تا خوب گرسنه نشده‌ای نخور.^(۲) می‌گویند در زمان بعثت رسول اکرم طیبی به مدینه آمد و مدتی در آنجا تشکیلاتی داشت و خودش را معرفی کرد. دید هیچ کس مراجعه نمی‌کند. پرسید: آیا شماها مریض نمی‌شوید؟ یکی گفت: پیامبر اکرم به ما دستوری داده که مریض نمی‌شویم فرموده: تا گرسنه نشدی غذا نخور و هنوز مانده که سیر شوی از غذا دست بکش.^(۳) آن طبیب گفت: تمام طب در این مسأله است. «المعدة بيت كل داء والهيمه رأس كل شفا»^(۴) معده خانه همه مرضها و خالی نگه داشتنش شفا است. (البته نه آن قدر خالی که مریض

۱ - سوره عیس آیه ۲۴.

۲ - نورد فی کتاب طب النبی المنسوب الی الشیخ أبی العباس المستغفری قال رسول الله کل و أنت تشتهي و أمسک و أنت تشتهي (بحارالانوار جلد ۵۹، صفحه ۲۹۰).

۳ - نورد فی کتاب طب النبی المنسوب الی الشیخ أبی العباس المستغفری قال رسول الله کل و أنت تشتهي و أمسک و أنت تشتهي (بحارالانوار جلد ۵۹، صفحه ۲۹۰).

۴ - قال المعدة بيت كل داء و الحمية رأی كل دواء و أعط كل نفس ما عودتها (بحارالانوار جلد ۵۹، صفحه ۲۹۰).

شوی لااقل سر معده را خالی نگه دار) شما سرماخوردگی که پیدا می‌کنی رودل کرده‌ای کمتر بخور می‌بینی بهتر می‌شوی سبک می‌شوی.

چه کسی آن قدر غذا می‌خورد که خودش را مریض کند؟ کسی که هوای نفس دارد. می‌گوید: دیشب آن قدر غذا خوشمزه بود این قدر خوردم که مریض شدم مثل این است که کسی به داروخانه برود و بگوید یک داروئی آن قدر خوشمزه بود که من همهٔ شیشه را خوردم. یا این قدر غذا را خوشترنگ درست کرده بودند که انسان سیر را به خودش جلب می‌کرد و ما با اینکه سیر بودیم یک مقداری غذا خوردیم. خوب کپسولهای خوشترنگ را ولو سمی باشد در داروخانه انتخاب کنید و بخورید.

اینها مسائل علمی درجه بالا است فکر نکنید ساده است همین مسائل ساده را شما بهتر می‌فهمید به جهت اینکه وجدانی است در فکر ما قرار دارد، یک کمی بنشینید فکر کنید وقتی کاری می‌کنید اول سؤال کنید این کار را چرا کردم؟

یک روایتی از امام هست که می‌فرماید: احمق آن کسی است که اول کاری را می‌کند بعداً فکر می‌کند خیلی‌ها هستند می‌گویند: چرا آن کار را کردیم؟ ولی عاقل کسی است که اول فکر می‌کند بعد عمل می‌کند. فکر انسان نباید بچه‌گانه باشد. چون متأسفانه یک عده هستند که بچه‌گانه بزرگ شده‌اند. هر چه فکر انسان روی مسائل جزئی دور بزند بچه‌تر است. بچه‌ها را ببینید روی اسباب بازی فکر می‌کنند. از این بچه هم پرسید این ماشین که خریدی که کوکش می‌کنی خودش راه می‌رود چه فایده‌ای دارد؟ هیچ آخرش به هیچ می‌رسد. هر چیزی آخرت ندارد فایده‌اش منظور نیست



اسمش بازی است. یک آدم بزرگتر یک کمی حساب می‌کند ولی حسابش خیلی عالی نیست. آقا چرا درس خواندی؟ چرا مهندس شدی؟ می‌گوید: برای اینکه درآمدی داشته باشم. این همه علم و زحمت برای درآمد؟! این آدم فکرش در اینجا دور می‌زند. بعضیها فکرشان باز عالی تر است می‌گوید: برای این درس خواندم که دانشمند باشم بفهمم درک کنم مسائل مختلف را از هم بهتر امتیاز بدهم. حالا این فکر عالی تر است ولی تو امتیاز هم داری فهمیدی بعدش چه؟ یک عده هستند فکرشان عالی است. امروز کار می‌کنند برای فردا. امروز عمل را انجام می‌دهند برای خدا. ائمه اطهار به فکر قیامت‌اند به جهت اینکه هر چیزی خاتمه پیدا می‌کند اسباب بازی این بچه الان او را ارضا می‌کند آن جوانی که مشغول کار و تحصیل و شغل است به فکر همین دنیا است آن یکی هم می‌گوید در همین دنیا یک چیزی بفهمم. اما ائمه اطهار می‌گویند: خدایا مرا از آزاد شده‌های آتش جهنم قرار بده دنیا هر طوری باشد تمام می‌شود. ائمه اطهار فقط به رضایت پروردگار فکر می‌کنند.

خدا دوست ندارد تو گناه کنی نفست می‌گوید: گناه کن، شیطان می‌گوید: گناه کن. اکثر گناهان مربوط به نفس نیست مربوط به شیطان هم هست ولو نفس اماره بالسوء باشد ولی گناهایی را امر می‌کند که مربوط به خودش و هوی و خواسته خودش باشد. هر چه بدی از طرف نفس به تو امر می‌شود ترک کن و هر چه خدا می‌گوید انجام بده.

مورد سوّم: کارهایی است که هم نفس می‌خواهد و هم خدا می‌خواهد. خیلی پیش می‌آید غذای خوشمزه‌ای است و شما هم گرسنه‌اید،

بدنتان هم دچار ضعف شده و غذا را از راه حلال جلوی شما گذاشته‌اند، نفس می‌گوید: بخور خدا هم می‌گوید: بخور. اینجا باید نفس را ندیده بگیرید و چون خدا می‌خواهد آن را بخورید. کسی تعریف می‌کرد که در یک مکاشفه‌ای دیدم؛ (زمان مرحوم آیت الله بروجردی بود.) ایشان نشسته بودند و یک شخص هروثینی کفتربازی هم با لباسهای کثیف و بی‌ارزش (یعنی هم از نظر ظاهر و هم از نظر روحی خیلی پست بود) هم آنجا نشسته بود. این دو نفر دو جمله مخالف هم به آن شخصی که مکاشفه می‌کرد دستور می‌دادند. ایشان به آیت الله بروجردی می‌گوید که من به خاطر شما به حرف این هروثینی گوش ندادم و حرف شما را گوش دادم. در آن مکاشفه مرحوم آیت الله بروجردی خیلی بدشان آمده بود که مرا با او مقایسه می‌کنی و به من منت می‌گذاری؟!

توجه کنید نفس اماره بالسوء انسان که مرکب شیطان است و عدو خدا و انسان است اگر به انسان دستوری داد و خدا هم دستور مخالفی داد شما هم گفتید خدایا به خاطر تو به دستور نفس اماره بالسوء عمل نکردم به خدا توهین کرده‌اید. خدا کجا و شیطان کجا؟ خدای با آن عظمت دستوری داده حتی اگر نستجیر بالله پیامبر اکرم با تمام عظمتش حرفی خلاف پروردگار بزند تو نباید اصلاً اعتنائی بکنی که البته حرف مخالفی ندارد و ائمه اطهار هم جز آنچه پروردگار فرموده چیزی نگفته‌اند و شما باید این طور باشید خیلی زشت است که انسان به خدا منت بگذارد که خدایا من به خاطر تو فلان کاری را که خیلی دوست داشتم نکردم.

کمالات انسان در همین جهاد با نفس به جایی می‌رسد که اصلاً از این



فکر ناراحت می شود که چرا چنین فکری کردم و چنین متنی بر پروردگارم گذاشتم «لَا تَمْنُوا عَلٰی اِسْلَامِكُمْ بَلِ اللّٰهُ يَمُنْ عَلَيْكُمْ»^(۱) بر خدا منت نگذارید که مسلمان شده اید خدا منت بر شما دارد که هدایتتان کرده^(۲) «لَقَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ اِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ اَنْفُسِهِمْ»^(۳) خدا منت گذاشته و منت هم دارد منتش را هم قبول داریم که ما را هدایت کرده است «الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ هَدَانَا لِهٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِیْ لَوْلَا اَنْ هَدٰنَا اللّٰهُ»^(۴). یکی دست شما را بگیرد و به تمام خزائن ارضی و به تمام ارزشها برساند واقعاً منت دارد. آن وقت شما بگوئید ما خیلی شما را دوست داشتیم که حرف شما را گوش دادیم و اینجا آمدیم و این همه استفاده کردیم. می گویند: این آدم دیوانه است. او است که بر شما منت دارد. «وَكُنْتُمْ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَاَنْقَذَكُمْ مِّنَ النَّارِ مِنْهَا»^(۵) شما بر لب گودی آتش بودید و الان هم هستید اگر دین مقدّس اسلام نباشد مانند ممالک غربی همه دچار گرفتاریهای فساد اخلاق و امراضی که در اثر فساد اخلاق در بین مردم شایع می شود خواهید بود. شما ممالکی را که از نظر اصطلاحی پیشرفته تر هستند انتخاب کنید بروید ببینید نه معنویّتی، نه دینی، نه انسانیّتی، به تمام معنا هیچ چیز نیست. یک مشت حیوان دارند زندگی می کنند با یک شعور اضافه که همان اسباب درد سرشان شده است.

بنابراین اگر کسی گفت: خدایا من نفسم را زیر پا گذاشتم نفس اماره

۱ - سوره حجرات آیه ۱۷.

۲ - بَلِ اللّٰهُ يَمُنْ عَلَيْكُمْ اَنْ هَدٰکُمْ لِاٰیْمٰن (سوره حجرات آیه ۱۷).

۳ - سوره آل عمران آیه ۱۶۴.

۴ - سوره اعراف آیه ۴۳.

۵ - سوره آل عمران آیه ۱۰۳.



بالسوء را ندیده گرفتم و حرف تو را گوش دادم این آدم خیلی بدی است نسبت به کسی که خطور گناه و خطور موافقت با نفس در دلش نیست.

مسأله دیگر اینکه خطور گناه در ذهنت پیدا نشود. یکی از مراجع بزرگ را که خدا رحمتش کند وقتی خیلی بچه بودم دیدم ایشان در راه نجف به کربلا می آمد پای الاغشان گیر کرد و ایشان به زمین خورد. بلند می شوند و کمی خراشیدگی در سر و صورت ایشان ایجاد می شود. اطرافیان می بینند دارند استغفار می کنند. می گویند: آقا چه شد؟ فرمودند: در ذهنم خطور گناه آمد (نه اینکه گناهی بکنند).

خدا دوستش دارد فکر نکنید هر کسی را خدا راحت گذاشت و کاری به او نداشت دوستش دارد.

حضرت یوسف در میان زندان یک کلمه گفت: «اذکونی عند ربک»^(۱) وقتی نزد عزیز مصر رفتی مرا یاد کن من هفت سال است در زندان مانده و فراموش شده ام. جبرئیل نازل شد که ای یوسف چه کسی تو را از دست برادرها نجات داد؟ گفت: «خدا». چه کسی تو را از میان چاه نجات داد؟ گفت: «خدا». از دست زنها چه کسی نجات داد؟ گفت: «خدا».

پس چرا الان خدا از یادت رفت؟^(۲) این برخورد برای این است که

۱ - سوره یوسف آیه ۴۲.

۲ - العیاشی فی تفسیره عن طربال عن أبی عبد الله قال لما امر الملك بحبس یوسف فی السجن ألهمه الله علم تأویل الرویا أن قال ثم قال للذی ظن انه ناج منها اذکونی عند ربک قال فلم یفرع فی حاله الی الله فیدعوه فلذالک قال الله فأنساه الشیطان الایه قال فأوحی الله الی یوسف فی ساعته تلک یا یوسف من أراک الرویا التی رأيتها قال أنت یا ربی قال أفمن حبیبک الی أبیک قال انت یا ربی قال فمن وجه السیارة الیک فقال انت یا ربی قال فمن علمک الدعا الذی دعوت به حتی جعل لک من الجب فرجا قال أنت یا ربی قال فمن جعل لک من کید المرأة مخرجاً قال انت





می خواهد او را یوسف بسازد. اگر خدای تعالی می خواهد تو را هم یوسف بسازد بگذار بسازد.

خطور گناه و افکار نفسانی در قلبت پیدا نشود تا خدا تو را به عنوان محبوبش قبول کند.

مورد چهارم: چیزی را انسان نمی خواهد، خدا هم نمی خواهد. آیا چنین چیزی می شود؟ بله خیلی هم هست کاری است که زحمت دارد ناراحتی دارد خدا هم گفته نکن. نه خدا حاکم است و نه نفس او حاکم. اکثر دعواها و فحش و جنجالها، اکثر غضبها این طور است. شب به منزل رفتید بی جهت بهانه گیری کردید و با خانمتان دعوا کردید. او از صبح تا به شب در خانه نشسته و منتظر محبت شما است. بیرون از منزل برای ناراحتی ایجاد شده حالا آمدی و در خانه دعوا می کنی، این را نه خدا می خواهد و نه خودت می خواهی. دلیلش این است که وقتی قهر می کنی می خواهی به هر وسیله ای هر چه زودتر آشتی کنی و پشیمان می شوی. این دعوا کار کیست؟ نه خدا خواسته، نه نفس خواسته، اگر نفس می خواست پشیمان نمی شد. اینجا کار شیطان است. شیطان می آید و مستقیم وارد کار می شود. غیبتها کار شیطان است نفس نمی گوید دعوا بکن، کتک بزن و کتک بخور نفس انسان راحت طلب است، نفس می گوید: چه کار داری راحت

⇒ یا ربی قال فمن. نطق لسان الصبی بعذابک قال انت یا ربی قال فمن صرف عنک کید امرأة العزیز و النسوة قال أنت یا ربی قال فکیف استغث بغیری و لم تستغث بی و تسألنی أن أخرجک من السجن و استغث و املت عبداً من عبادی لیذکرک الی مخلوق من خلقی فی قبضتی و لم تفرع الی البت فی السجن بذنبک بضع سنین بارسالک عبدا الی عبد الی عبد. (مستدرک الوسائل جلد ۱۱، صفحه ۲۲۲، باب ۱۲).



باش. پشت سر مردم حرف نزن. خدا هم می‌فرماید: حرف نزن چرا غیبت می‌کنی؟ اینجا انسان صد درصد اسیر شیطان است، در لحظه غضب دیوانه است یعنی نه خدا حاکم است و نه نفس او حاکم است. جنونی است که می‌آید و می‌رود.^(۱) دروغهای درد سرآور کارهایی که به طور کلی باعث دردسر می‌شود. نفس اماره بالسوء راحت طلب است و خدای تعالی می‌فرماید: «نفس عن الهوی»^(۲) خواسته‌های نفس راحتی است. شما که از جریان دعوا و غیبت راحت نبودید. حرف زدن انرژی می‌خواهد یک عده را هم با خودت بد کردی و اگر به گوشش هم برسد به سراغت می‌آید. اینجا نه خدا می‌خواهد و نه نفس، بلکه شیطان خوب سوار شده و دستوراتی را از ناحیه خودش دارد و از یک طرف به کمک نفس می‌رود و نفس را وادار می‌کند که به شما دستور بدهد و او هم دلائلش را ایجاد می‌کند. گاهی انسان واقعاً شیطان را می‌بیند و شیطان از انسان (هر که باشد) دست بر نمی‌دارد حتی به پیامبران طمع داشته.

هیچ یک از این مراحل شیطان را از انسان دور نمی‌کند که وسوسه نداشته باشد. البته وقتی جهاد با نفس کرد، وسوسه شیطان باز هست اما دیگر بر انسان مسلط نیست خدای تعالی می‌فرماید: «انّ عبادی لیس لك علیهم سلطان»^(۳) تو بر بندگان من تسلط پیدا نمی‌کنی. تسلط غیر از وسوسه است.

۱ - عن أبي حمزة الثمالي قال قال ابو جعفر أن هذا الغضب جمر من الشيطان تتوقد في قلب ابن آدم و ان احكم اذا غضب احمرت عيناه و انتفخت اوداجه و دخل الشيطان فيه (بحار الانوار جلد ۷۰، صفحه ۲۶۷، حدیث ۲۱).

۲ - سوره نازعات آیه ۴۰.

۳ - سوره حجر آیه ۴۲.



یعنی شیطان وسوسه‌اش را می‌کند، گاهی می‌آید و می‌گوید: دست تر شده به فرش نجس زدی پس نجس شده و با این دست نمی‌شود نماز خواند. این وسوسه شیطان است. شما می‌گوئید: نه من سابقه این فرش را می‌دانم پاک بوده ولو ده تا بچه از روی آن رد شده باشند باز هم یقین ندارم نجس شده باشد پس دست من پاک است. شیطان می‌گوید: نه، باز هم احتیاط کن کاری ندارد برو دستت را بشوی. باور کنید اینها هست اینها وسوسه شیطان است. برای شما هم کاری ندارد می‌گوئید دستشوئی دم دست است دستم را می‌شویم. از همین جا شروع می‌کند و شما را به جایی می‌رساند که اعتقاداتتان را از بین می‌برد. عبادتتان را از بین می‌برد. همین جا بگوئید: نه چون امام فرموده است: «کَلَّ شَيْءٌ طَاهِرٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ قَذَرٌ»^(۱) هر چیزی طاهر است مگر علم داشته باشیم که نجس شده است. اگر دستم کثیف شده بعد از نماز می‌شویم. شروع کن این جهاد با نفس است. این جهاد با شیطان است نگوئید حالا این دست شستن چه ضرری دارد؟ اگر شیطان کوچکترین وسوسه‌ای کرد از راه خودش هم وارد می‌شود شما به او اعتنائی نکنید. اگر مدتی به شیطان اعتنا نکردید و هر کاری خدا نمی‌خواهد و نفستان هم نمی‌خواهد نکردید کید شیطان تضعیف می‌شود. با شیطان لجبازی کنید می‌آید می‌گوید: عین «ایاک نعبد» را خوب نگفتی نمازت را از اول بخوان. بگو: نه، ائمه اطهار فرموده‌اند که وقتی از نماز فارغ شدی اگر به صحت و سقم نمازت شک کردی، بگو: درست است. قاعده فراغ طبق نظر علما است بگو: درست است. می‌گوید: آقا تو که بی‌کاری بلند شو چهار رکعت نماز بخوان. بگو: نه،

۱ - مستدرک الوسائل جلد ۲، صفحه ۵۸۳، حدیث ۲۷۴۹۷.



دو تا دو رکعتی نماز مستحبی برای پدر و مادرم می‌خوانم اما این چهار رکعتی را که تو می‌گوئی نمی‌خوانم. اینها را که می‌گویم دستور است شما ممکن است فکر کنید اینها این مقدس بازیه‌ها راه رسیدن به کمالات است.

سر سفره مهمانی شخصی رفتید مشکوک هم هست نمی‌دانید این بنده خدا شغلش چیست. حمل بر صحت کنید می‌توانید بگوئید مسلمان است. غذایش را خوردید نگوئید حتماً حرام بوده و در روح من تأثیر کرده و من باید چند روزی از حقایق دور باشم. اینها وسوسه شیطان است. شیطان می‌خواهد برای شما بهانه‌ای درست کند که مدتی عبادت نکنید و به گردن کس دیگری بیندازید. چون طبع انسان این طور است. هر چه برایش پیش می‌آید دوست دارد گناهش را به گردن کس دیگر بیندازد. گاهی ما نسبت به خدای تعالی می‌دهیم که خدا به ما توفیق نداد. یا آنکه بگوئید: علی بن موسی الرضا ما را دعوت نکرده به زیارت برویم. یا آدم منصفی باشیم می‌گوئیم شیطان نگذاشته که روز قیامت همین شیطان می‌آید و می‌گوید: تو مرا کجا دیدی که من نگذاشتم. این همه پیامبران از طرف خدا آمدند و کتاب و دستور و تبلیغات بود و همه جا مذمت مرا کردند و همه جا تعریف خدا را کردند تو خدا را ول کردی و مرا گرفتی؟! (۱)

۱ - و قال الشیطان لما قضی الأمر ان الله وعدکم وعد الحق و وعدتکم فأخلفتکم و ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی فلا تلومونی و لوموا أنفسکم ما أنا بمصرخکم و ما أنتم بمصرخی ائی کفرت بما أشرکتُمون من قبل ان الظالمین لهم عذاب أليم. (سوره ابراهیم آیه ۲۲)



سؤال بیستم:

نتیجه جهاد با نفس چیست؟

پاسخ ما:

وقتی نفستان رام شد نتیجه جهاد با نفس عبودیت است خدای تعالی می فرماید: «یا ایُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً»^(۱) این از صفات اطمینان نفس است و ایمان نفس است و جهاد با نفس است «فادخلی فی عبادی»^(۲) بیا در جرگه بندگانم وارد شو.

این اسب وحشی این قدر رام و مطیع سوارکارش شده که وقتی دیوار دو متری در مقابلش هست و هر دو طرف صاف است اگر سوارکار بگوید از

۱ — سوره فجر آیه ۲۷-۲۸.

۲ — سوره فجر آیه ۲۹.



روی دیوار ببر، بدون اینکه این حیوان بداند چرا باید از روی دیوار برود این کار را می‌کند. وقتی گوشهٔ سُمش به گوشهٔ دیوار گیر می‌کند متأسف است که چرا نتوانستم قدری پایم را بالاتر نگه دارم که به زمین نخورم.

انسان هم همین طور است این طور بنده می‌شود. چون و چرا در کار خداوند ندارد. نمی‌گوید: چرا من راه به این صافی را نروم و از روی دیوار ببرم. چرا من ایام حج در آن شلوغی و گرما بروم آنجا، پولهایم را بدهم و هابیها بخورند، دور یک خانهٔ سنگی هفت مرتبه دور بزنم و فلسفه‌اش را هم ندانم. برخی جوانهای متجددی که می‌خواهند از زیر بار بندگی خداوند فرار کنند می‌گویند: فلسفه‌اش چیست تا فلسفه‌اش را ندانم نماز نمی‌خوانم. این اسب نمی‌گوید: تا فلسفه‌اش را ندانم از دیوار نمی‌پریم. تازه متأسفانه امتیاز هم به اسب نمی‌دهند. امتیاز را سوار کار می‌گیرد. ولی اگر ما خوب بندگی کنیم خدای تعالی تمام امتیاز را به ما می‌دهد. خدا می‌فرماید:

من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم
خداوند متعال می‌فرماید: چند تا کاری که انجامش مشکل‌تر است نکن. شما هر گناهی را تصوّر کنید خدا می‌داند مشکل‌تر از گناه نکردن است. به شما می‌فرماید: دو سه قلم کارهای واجب را انجام بده آن هم به نفع خودت است برای روح خودت است امتیازش هم مال خودت. «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ».^(۱)

بخش دوّم
«مرحلهٔ عبودیت»



سؤال اوّل:

آیا عبادت مقصد اصلی برای انسان است؟

پاسخ ما:

عبادت مقصد اصلی نیست بلکه نتیجه آن مقصد اصلی است که آن را هم خدای تعالی در وقتی که حضرت آدم را خلق می نمود بیان کرد. به ملائکه فرمود: «أَنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^(۱) من در روی زمین خلیفه و جانشینم را قرار می دهم و منظور، تمام افراد بشر بودند. گرچه از نظر ظاهر منظور خلقت آدم بود ولی هم ملائکه فهمیدند و هم منظور خدا همه افراد بشر بوده است چون وقتی خدا این جمله را فرمود: «أَنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» ملائکه

۱ — سوره بقره آیه ۳۰.



گفتند: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ»^(۱) خدا هم آنها را رد نکرد، نفرمود: من می‌خواهم حضرت آدم را خلق کنم و منظورم او است. آنها گفتند: آیا می‌خواهی جمعی را خلق کنی که فساد و خونریزی کنند؟ معلوم است آدم به تنهایی نه فساد و نه خونریزی می‌کند، پس منظور همه افراد بشر بوده است و از اینکه خدا آنها را رد نکرده باز استفاده می‌شود که منظور خدا هم همین بوده یعنی هدف از خلقت بنی آدم تا قیامت، خلیفه الهی بوده که راه رسیدن به آن، بندگی است.^(۲)

۱ - سوره بقره آیه ۳۰.

۲ - در کتاب «پاسخ به ۷۷ مشکل دینی» صفحه ۱۲ از همین مؤلف نوشته شده: خدای تعالی بشر را خلق کرده تا او یک نماینده برای خدای تعالی باشد و راهش بندگی است و به طور مختصر توضیح داده شده است.

سؤال دوم:

انسان ممکن است بنده چه چیزهائی باشد؟ و
کدامیک برای انسان مفید می باشد؟

پاسخ ما:

افراد بشر یا بنده شیطان یا هوای نفس و یا رسومات و اجتماع و یا بنده خدا هستند شیطان همه کارهای بد و پر زحمت و مشقت را دستور می دهد چه موافق نفس باشد، چه نباشد مثلاً اینکه غضب کن^(۱) دعوا کن، در تطهیر افراط کن. ولی نفس، راحت طلب است می گوید: نماز نخوان، روزه نگیر، کار

۱ - عن ابی حمزة الثمالی قال: قال ابو جعفر ان هذه الغضب جمرة من الشیطان تتوقد فی قلب ابن آدم و ان أحدکم اذا غضب احمرت عیناه و انتفخت أوداجه و دخل الشیطان فیه (بحارالانوار جلد ۷۰، صفحه ۲۶۷، قسمتی از حدیث ۲۱).



نکن، خدمت به جامعه نکن و شیطان اینها را تأیید می‌کند.^(۱) لذا می‌توانید تشخیص دهید که موقع غضب بیجا، نفس اماره نیست بلکه فقط شیطان است. انتخاب با شما است انسان با داشتن عقل نمی‌تواند صد درصد آزاد باشد. عقل از عقل می‌آید یعنی پای‌بند^(۲) اگر کسی عقل نداشت دیوانه است و به هیچ چیز پای‌بند نیست، صد درصد آزاد است ولی عاقل نمی‌تواند صد درصد آزاد باشد.

آیا دستورات کسی که همه انبیاء را راهنمایی کرده و کوچک‌ترین خطائی ندارد و سر سوزنی به نفع خودش دستور نداده و همه آنچه را که حق است برای شما گفته بهتر است یا بندگی نفس که تمامش برای خودش است؟ می‌گوید: راحت باش و مرا به زحمت نینداز و امر به شهوت می‌کند «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ»^(۳) شیطان هم نفس تو را در راهی می‌اندازد که از دنیا وارد برزخ و در قیامت وارد جهنم شوی.

خدای تعالی می‌فرماید: «وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»^(۴) بیا به طرف من «أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ»^(۵) بندگی شیطان را نکن «إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ»^(۶) امام صادق می‌فرماید: «الصِّرَاطُ صِرَاطُ مَنْ دُوَّاهُ» دو راه است که بهم وصل می‌باشند یکی در دنیا و

۱ - روی عن النبی اعظم الجهاد جهاد النفس لانها اماره بالسوء راغبة فی الشر میالة الی الشهوات متشاقلة بالخیرات کثیرة الامال ناسیة لأهوال محبة للرئاسة و طالبة للراحة الحدیث (ارشاد القلوب جلد ۱، صفحه ۹۸).

۲ - عن (تحف العقول) قال النبی فی حدیث فقال رسول الله ان العقل عقال من الجهل (بحار الانوار جلد ۱، صفحه ۱۱۷، حدیث ۱۱).

۳ - سوره یوسف آیه ۵۳.

۴ - سوره یس آیه ۶۱.

۵ - سوره یس آیه ۶۰.

۶ - سوره یس آیه ۶۰.



یکی در آخرت، مثل ریل قطار که آهنها در دو مملکت بهم وصل است. «صراط فی الدنیا و صراط فی الآخرة» صراط در دنیا چیست؟ بندگی خدا چطور حاصل می شود؟ از طریق ولایت خاندان عصمت و طهارت ، کسی که در دنیا در این صراط باشد در آخرت هم خواهد بود.^(۱)

۱ - عن (معانی الاخبار) باسناده عن المفضل بن عمر قال سألت ابا عبد الله عن الصراط فقال هو الطريق الى معرفة الله عز وجل و هما صراطان صراط فی الدنیا و صراط فی الآخرة فاما الصراط الذی فی الدنیا فهو الامام المفروض الطاعة من عرفه فی الدنیا و اقتدى بهداه مر على الصراط الذی هو جسر جهنم فی الآخرة و من لم يعرفه فی الدنیا زلت قدمه عن الصراط فی الآخرة فتردى فی نار جهنم (بحار الانوار جلد ۸، صفحه ۶۶، حدیث ۳).



سؤال سوم:

آیا خداوند با خلقت جنّ و انس نفعی برای خودش
منظور کرده است؟

پاسخ ما:

خیر. اینگونه نیست زیرا او بی نیاز است شاعر از قول خدای تعالی
می گوید:

من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم
خدای تعالی در بعضی آیات فرموده که هر چه من در آسمانها و زمین
خلق کرده ام برای بشر بوده «أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»^(۱) هر چه
در آسمانها (که منظور اوّل منظومه شمسی خودمان است) و هر چه در زمین

۱ — سوره لقمان آیه ۲۰ و در سوره بقره آیه ۲۹ می فرماید: (هوَالَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا).



است اعمّ از حیوانات و نباتات و همه موجودات را برای شما خلق کردم مسخر شما قرار دادم. در بعضی احادیث دارد که تو را هم برای خودم خلق کردم.^(۱) یعنی همه موجودات در خدمت تو و تو در خدمت من. تمام موجودات برای تو و تو برای من، همه موجودات فدای تو شوند، تو راحت باش و انس با من داشته باش. خدای تعالی روح انسان را در ابتدا طوری خلق کرد که از نظر وضع صفات و اسماء، قابلیت این را دارد که مظهر و مظهر صفات فعل پروردگار باشد و خلیفه الله شود. هنگامی که خداوند روح حضرت آدم را نفخ نمود، فرمود: «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي»^(۲) من در آدم نفخ روح کردم اما چه روحی؟ روحی که نمونه خود من بود و صفات الهی در او قرار داده می شد.

۱ - فی حدیث القدسی ان الله یقول: عبدی خلقت الاشیاء لاجلک و خلقتک لاجلی (جواهر السنیة صفحه ۶۳۲).

۲ - سوره حجر آیه ۲۹ و سوره ص آیه ۷۲.



سؤال چهارم:

چگونه انسان با خدا مأنوس می شود؟

پاسخ ما:

در اثر بندگی و اطاعت خدای تعالی، انسان به جائی می رسد که حالت انس با خدا را پیدا می کند. یعنی روح انسان به طوری قدرت پیدا می کند که جز با خدا با دیگری حال و حوصله حرف زدن ندارد. در بعضی احادیث هست که مؤمن به جائی می رسد که از دیگران وحشت می کند^(۱) ولی با خدای تعالی مأنوس است روزها را شب می کند، شب منتظر می شود که ساعاتی با پروردگارش مناجات کند و حرف بزند.^(۲)

۱ - عن الدرة الباهرة و عدة الداعي قال ابو محمد من انس بالله استوحش من الناس (بحارالانوار جلد ۶۷، صفحه ۱۱۰، حدیث ۱۱).

۲ - عن (الامالی للصدوق) باسناده عن المفضل عن ابی عبدالله قال کان فیما ناجی الله عز و جل به موسی بن عمران ان قال له یا ابن عمران کذب من زعم انه یحبّنی فاذا جنّه اللیل نام عتّی ألیس کل محب یحب خلوة حبیبه؟ ها أنا ذا یا ابن عمران مطلع علی أحبایی اذا جنّهم اللیل حوّلت أبصارهم من قلوبهم و مثلت عقوبتی (بحارالانوار جلد ۶۷، صفحه ۱۴، حدیث ۲).

سؤال پنجم:

انسان چگونه از دایره بندگی پروردگار خارج

می شود؟

پاسخ ما:

انسان چه در عبادت و طهارت و نجاست افراط و تفریط بکند و چه معصیت نماید از محدوده الهی تجاوز کرده و از بندگی او خارج شده و در این صورت دچار وسوسه های شیطان می شود، رفقای بد، اخلاقیات و صفات بد آن چنان او را می پیچانند که گاهی انسان دچار حیرت می شود که چطور این شخص با این مرض روحی زنده است! آنجا است که از بندگی خدای تعالی خارج می شود و بنده شیطان می گردد.



سؤال ششم:

چگونه بفهمیم عباداتمان مطابق بندگی و خواست

خدا است؟

پاسخ ما:

معنی عبادت بندگی است، بندگی یعنی در صراط مستقیم قرار گرفتن و از افراط و تفریط فاصله داشتن. هر چه خدا می خواهد باید همان کار را انجام داد. خدا از شما تنها نماز خواندن و دعا خواندن را نمی خواهد، تنها این اعمال عبادت محسوب نمی شوند. خانمی که گناه نمی کند، خوب شوهرداری می کند، فرزندانش را خوب تربیت می کند. اما نماز شب را نمی تواند بخواند، این را بنده خوب



خدا نمی گوئید در حالی که بنده خوب خدا همین است.^(۱) هر چه را وجدان شما گفت خوب است همان نیکو و به خواست خدا است. هر کاری را که به خواست خدا انجام دادید بنده خوب خدا هستید. اما اگر نماز خوب خواندید و به زندگیتان نرسیدید بنده خوب خدا نیستید، مثلاً شما نوکر یا کلفتی را به منزل می آورید چه وقت این نوکر یا کلفت خوب است؟ وقتی آنچه را که گفتید انجام دهد و هر چه را نگفتید انجام ندهد، در هر حال او باید اطاعت داشته باشد. انسان باید خودش را به مرحله ای برساند که هر چه خدا فرموده عمل کند.

۱ - فی لب اللباب عن علی انه قال ان من جهاد المرأة حسن التبعل لزوجها (مستدرک الوسائل جلد ۱۴، صفحه ۲۴۶، حدیث ۱۶۶۰۵).



سؤال هفتم:

در ارتباط با این جمله «العبد یدبر و الله یقدر»

توضیحاتی بفرمائید؟

پاسخ ما:

معمولاً از این روایت این طور برداشت می کنند که ما تدبیر می کنیم، مثلاً یک چیزهایی را می خواهیم و خدا بعکس آن تقدیر می کند و غالباً این طور برداشت می کنند که مثلاً ما الان می خواهیم برویم حرم حضرت علی بن موسی الرضا و خدا یک مانعی سر راه ما پیش می آورد و نمی گذارد برویم حرم و این طور معنا می کنند و حال اینکه این طور نیست. استادی داشتیم که این را خوب معنا می کرد می گفت: چون «العبد» دارد یعنی آنکه بنده واقعی خدا است وقتی تدبیر می کند خدا هم طبق تدبیر او تقدیر

می‌کند، یعنی انسان تدبیر می‌کند که این کار بشود خدا هم تقدیر می‌کند که این کار بشود. چرا این طور معنا نکنیم؟ چرا همیشه با خدا با سوءظن برخورد می‌کنیم؟ یک بنده هیچ وقت کاری برخلاف خواست پروردگار نمی‌کند و نمی‌خواهد، منتها تدبیر کرده که مثلاً امروز فلان عمل را انجام دهد، خدا هم مقدّر می‌کند که آن کار را انجام دهد، خدا کمک می‌کند، خدا معین است.^(۱)

چون قدرت دست خدا است می‌فرماید: تو ای بنده من اراده کن، تصمیم بگیر، چیزی از من بخواه تا من تقدیر کنم. در حقیقت اگر انسان بتواند خودش را از گناهان کنترل کند و قلبش را پاک کند به جایی می‌رسد که هر چه بخواهد خدای تعالی می‌دهد.^(۲) منتها عبودیت بنده ایجاب می‌کند که هر چه خدای تعالی می‌خواهد او هم بخواهد و این مرحله‌ی اعلای انسانیّت و بندگی است.^(۳) خدای تعالی در سوره فاتحه می‌فرماید: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»^(۴) ما از خدا کمک می‌گیریم، اعانت می‌گیریم خدا که با بندگانش لجبازی ندارد، خدا که نمی‌خواهد بی‌جهت بندگانش را اذیت کند که بخواهد همه کارهای بندگانش را بعکس کند.

۱ - و الله يؤيد بنصره من يشاء (سوره آل عمران آیه ۱۱).

۲ - عن الباقر عن النبي لهم رزق معلوم قال يعلمه الخدام فيأتون به اولياء الله قبل أن سألوهم اياه (بحارالانوار جلد ۶۷، صفحه ۲۲۳، باب ۵۴، الاخلاص و معنی).

۳ - و ما تشاؤون الا ان يشاء الله (سوره انسان آیه ۳۰).

۴ - سوره فاتحه آیه ۴.



سؤال هشتم:

یک بنده خدا چگونه دعا می کند؟

پاسخ ما:

ما بنده هستیم و خدا مولای ما است. هر چه خدا بگوید ما باید بدون چون و چرا عمل کنیم ولی بنده هر چه از خدا درخواست کرد اگر خدای تعالی صلاح دانست عمل می کند و اگر صلاح ندانست عمل نمی کند. گاهی خدای تعالی روی ما فشار می آورد که ببیند ما بنده هستیم یا نه. ولی بعضی از اشخاص به حرم امام یا مسجد می روند و می گویند: خدایا این حاجت ما را بده وگرنه دیگر به حرم نمی آیم و با خدا و امام رضا دعا دارند.

شاعر می گوید:

گر جمله کائنات کافر گردند بر دامن کبریا بیش ننشیند گرد
گفته اند دعا کنید نگفته اند که دعا کنید. باید بگوئیم: خدایا اگر صلاح

می دانی این حاجت ما را بده.^(۱) ما دعا کردن را بلد نیستیم وگرنه خدای تعالی لیبیک می گوید. ما مصلحت را نمی دانیم. عقل ما در مقابل حکمت الهی اصلاً قابل مقایسه نیست. مثلاً بچه ای دستش شکسته و برده اند او را پیش شکسته بند، این بچه از شکسته بند و از پدرش خواهش می کند که دست به دست من نزنید، درد می آید. ولی پدر مهربان به طبیب می گوید: به گریه بچه اعتنا نکن دستش را بگیر و جا بینداز. خدای تعالی می فرماید: «عسی ان تحبوا شیئاً و هو شر لكم والله يعلم و انتم لا تعلمون».^(۲)

خیلی از اوقات برای من اتفاق افتاده که دوست داشتم خیلی از چیزها انجام شود ولی نشد، بعد متوجه شدم که خوب شد که نشد یا خیلی از چیزها را هم دوست داشتم انجام نشود بعد می بینم که خوب شد که انجام شد. این معنای محدود بودن فکر ما است، محدود بودن مصلحت اندیشی ما است. ما باید پیشنهادمان را به خدا بدهیم اگر مصلحت دانست استعجاب می کند^(۳) زیرا خودش فرموده که «ادعونی استجب لکم».^{(۴)(۵)}

۱ - قال النبی رحم الله عبداً طلب من الله حاجته و ألح فی الدعاء استجیب له أم لم یستجیب و تلا هذه الایة ادعوا ربی عسی الا أكون بدعاء ربی شقیاً (بحار الانوار جلد ۹۰، صفحه ۳۷۰، حدیث ۸).

۲ - سوره بقره آیه ۲۱۶.

۳ - قال النبی رحم الله عبداً طلب من الله حاجته و ألح فی الدعاء استجیب له أم لم یستجیب و تلا هذه الایة ادعوا ربی عسی الا أكون بدعاء ربی شقیاً (بحار الانوار جلد ۹۰، صفحه ۳۷۰، حدیث ۸).

۴ - در کتاب «جواب مسائل دینی» صفحه ۱۴۰ از همین مؤلف درباره این موضوع که اولیاء خدا کاری را برخلاف خواسته خدا نمی کنند و اگر انجام دهند برایشان گناه محسوب می شود، به طور مختصر شرح داده شده است.

۵ - سوره غافر آیه ۶۰.



سؤال نهم:

آیا وقتی انسان بنده کامل خدای تعالی شد دیگر
نباید دعا کند چون دخالت در کار خدا است؟ لطفاً
توضیح دهید؟

پاسخ ما:

اگر انسان بنده باشد و مستجاب الدعوه هم باشد وقتی به او می گویند دعا
کن، دعا می کند، چشم می گوید، اما از قدرت خدادادی بدون اذن پروردگار
استفاده نمی کند.

مرحوم حاج ملا آقا جان (رحمة الله علیه) می فرمودند در مجلسی
می گفتند: دعا بخوانید تا مریضمان شفا پیدا کند ما هم دعا می خواندیم اما
در آن مجلس مصلحت خداوند این بود که آن شخص بمیرد و این طور هم



شد. ایشان اگر اراده می کرد مریض خوب می شد اما چون خدا اجازه نفرموده است دعا می کند اما اراده نمی کند، چون بنده است. لذا خدای تعالی فرموده تو دعا بکن اما در قلبت اراده نکن.

در جایی بودم تقریباً صدتا شیشه آب معدنی گذاشتند و من دعا خواندم. عده ای گفتند با خوردن آب این شیشه ها افرادی از امراض مهلک نجات یافتند. گفتم: خدا را شکر، چون من نه دعای ضد مرض آنها را بلد هستم و نه دعای ضد سردرد، هیچ چیز بلد نیستم. اگر خدا بخواهد به من آبرو بدهد ممکن است حتی آب دهان من یک مریض سخت را شفا بدهد^(۱) اما اگر خدا آبروی مرا هم ببرد معلوم است دوستم دارد، اگر خدا بخواهد مرا تنبیه کند که من بنده او باشم دو ساعت دعا می خوانم اما مریض می میرد و مردم مرا تُف و لعنت می کنند. در اینجا بنده خدا هستی چون خدا می خواهد، وقتی دعا می کنی و مستجاب نمی شود بلکه مریض بدتر هم می شود. اینجا خواست خدا است، اختیار دست خدا است اگر مصلحت خوب شدن مریض باشد و خدا بخواهد بنده اش را اکرام کند بیمار خوب می شود.

گاه افراد دعا می خوانند و مریضها یکی یکی خوب می شوند اینجا کار خدا و آن فرد نیست بلکه ممکن است کار شیطان است ممکن است این فرد بالاخره یکی از اقطاب صوفیه باشد و شیطان به او آبرو می دهد تا بنده خوبی برایش باشد.

۱ — باسناده عن عبدالله بن سنان قال قال ابو عبدالله في سؤر المومن شفاء من سبعين داء (وسائل الشيعة جلد ۲۵، صفحه ۲۶۳، حدیث ۳۱۸۶۷).



سؤال دهم:

آیا دعا کردن برای خواسته‌های شخصی خلاف بندگی نیست؟ بفرمائید بنده چه کسی است؟

پاسخ ما:

بنده خدا نمی‌خواهد فرمانده خدا شود و دعا را طبق بندگی می‌کند. اگر خدا اجابت کند که کرده و اگر نکرد باز هم راضی است. بنده کسی است که فرمانبردار باشد و هدف خلقت این است.^(۱) حتی اگر تو را مفتضح کرد و آبرویت را برد و او این را دوست داشت تو هم دوست داشته باش. تمام مردم علیه تو قیام کردند یک کلمه نفرین نکنی، همان طور که علی را لعن و نفرین می‌کردند اما او نفرین نکرد. اگر نفرین کردی انتظار نداشته باش از پا درآید. بنده کسی است که بدون هیچ درخواست و اجر و مزدی چون خدا

۱ - و ما خلقت الجن و الانس الیعبدون (سوره ذاریات آیه ۵۶).



خواسته عبادت کند. «وجدتک اهاً للعبادة» تو را یافتم که بنده باشم و تو خدای من باشی.^(۱) حالا چیزی دادند، دادند. ندادند هم ندادند. اگر پشت پای خودش را ندید، ندید اگر به اعلیٰ علین نشست باز هم فرقی نکند.

به فدای ره تو سر من، پیکر من، اکبر من، اصغر من.
گاهی خدا در مقام امتحان آبروی بعضی انبیاء را برده، اما گفته‌اند: خدایا چون خواست تو بوده ما هم دوست داریم.^(۲)

تو زخم زنی، به که دیگری مرهم تو زهر دهی، به که دیگری تریاق بنده باشید. خدا باشد و شما. خدا خواست ثروتمند باشید، ثروتمند باشید اگر خواست فقیر باشید، فقیر باشید.

جابر تنها صحابه‌ای است که خدمت پیامبر و علی و امام حسن و امام حسین و امام سجّاد بوده مرّیان این طوری داشته، طبعاً باید خیلی کامل باشد، کامل هم بوده اما باید درس آخر را از امام باقر بگیرد.

حضرت باقر می‌فرماید: یا جابر در چه حالی؟ می‌گوید: الحمد لله در حالی هستم که فقر را بر ثروت و مرض را بر صحت ترجیح می‌دهم. حضرت باقر می‌فرماید: ما خاندان این طور نیستیم. می‌پرسد چگونه هستید؟ می‌فرماید: ما فقر و ثروت و صحت و مرض برایمان فرقی ندارد

۱ - بحارالانوار جلد ۴۱، صفحه ۱۴، قسمتی از حدیث ۴.

۲ - مانند جریان حضرت عیسی و حوارین که از کنار منزلی که به خاطر مراسم ازدواج مشغول شادی بودند عبور می‌کردند حضرت عیسی گفتند: فردا اینجا عزا است ولی به خاطر اینکه به سائلی کمک کردند این اتفاق نیفتاد و بلا از آنها رفع شد. (بحارالانوار جلد ۹۳، صفحه ۱۱۶، حدیث ۷).



آنچه را می‌خواهیم که خدا خواسته است.^(۱)

یکی درد و یکی درمان پسندد یکی وصل و یکی هجران پسندد
من از درمان و درد و وصل و هجران پسندم آنچه را جانان پسندد
از درونت، از خودت خواهشی نداشته باشی. بالاخره باید به جایی برسی
که فقط خدا را ببینی. دست، ید الله می‌شود چشم، عین الله می‌شود خدا در
دلت جای می‌گیرد و او فرمانده کل قوای تو می‌گردد.^(۲) هدف خلیفه الله شدن و
بنده کامل خدا شدن است.

۱ — مسکن الفؤاد صفحه ۸۷.

۲ — (جامع الاخبار) باسناده قال الصادق القلب حرم الله فلا تسكن حرم الله غیر الله
(بحار الانوار جلد ۶۷، صفحه ۲۵، حدیث ۲۷).

سؤال یازدهم:

بین عبودیت کامل خدا با قدرت مستجاب الدعوة
بودن چه رابطه‌ای برقرار است؟

پاسخ ما:

هر چه انسان عبودیت و بندگی اش کامل تر شود، خدای تعالی از قدرتش (قدرت استجاب دعا، مریض شفا دادن و یا شنیدن صدای ملائکه) به او بیشتر عطا می‌فرماید. عبودیت یک ظرفی است که هر چه عبودیت بیشتر باشد، بیشتر در این ظرف می‌ریزند، این مسأله به مراحل و علم و دانش ربطی ندارد. پیامبر اکرم بنده خدا است که تمام قدرت خدا که ممکن است مخلوقی داشته باشد در دست او است، این طور نیست که از هر چه بدش آمد، اعمال قدرت کند.

بندگی آن است که اگر همه قدرتهای عالم را در اختیار شما بگذارند کوچکترین استفاده‌ای غیر از خواست خدا نداشته باشید. فرزندان مبتلا به



بیماری سختی شده شما هم قدرت دارید که دست روی مریضها بگذارید که همه آنها خوب شوند در مورد بچه خود می گوئید: خدایا دوست داری من دست بگذارم و بچه ام خوب شود یا نه؟ هر چه امر مولی و محبوب باشد بنده همان را عمل می کند. بچه جلوی پرپر می زند، خوب بزند چون محبوب این گونه می خواهد و مصلحت بنده اش همین است بنده هم همان را می خواهد و راضی است و در ظاهر و باطن اعتراض ندارد.

مثال: یک پاسبان که دم درب فرودگاه ایستاده بنده کامل دولت است اسلحه به او داده اند و به کمرش بسته است و راست راست هم راه می رود اما از سلاحش جز در مواردی که دولت گفته استفاده نمی کند، ولی کسی که مطیع نیست دولت می گوید اگر به او هفت تیر داده شود سوء استفاده می کند و ممکن است مملکت را بهم بزند. اما آن پاسبان که بنده دولت است اگر در برابر انبار مهمات هم واقع شود اتفاقی روی نمی دهد. من مستجاب الدعوة هستم ولی اختیارش دست خدا است. اگر اوتاد و ابدال و اولیاء خدا روی اراده خود بدون خواست خدای تعالی اراده کنند باران بیاید، مریضها شفا پیدا کنند، همه کارهای خدا بهم می خورد. انسان ولی خدا نمی شود مگر تا صد درصد مثل آن پلیس باشد که اگر تمام قدرت را به او بدهند کوچک ترین سوء استفاده ای نمی کند در حالی که انبار مهمات دست او است.

بعضی دکان باز کرده اند که مریض شفا می دهد و چه می کنم. آیا با اذن پروردگار است یا نه؟ بی حساب و بدون اذن پروردگار نمی شود که مؤمن و فاسق و کافر را شفا دهی ولو اینکه موفق هم باشی.

شما به بچه سه ساله تان چرا چاقو نمی دهید؟ چون می دانید اگر چاقو



تیز باشد دستش را می برد، او عقلش نمی رسد و بنده نیست، چه می کنید؟
چاقو را به دستش نمی دهید.

ائمۀ اطهار اگر می خواستند با یک اراده می توانستند آسمانها و زمین را
خلق کنند ولی باید خدا بخواهد. فکر می کنید آصف بن برخیا^(۱) هر روز اموال
مردم را جابجا می کرد و بنگاه باربری داشت؟ شاید در عمرش یک بار بیشتر
این کار را نکرد آن هم به اذن خدای تعالی این کار را کرد.

در روز عاشورا رفع تشنگی بدون آب برای حضرت سید الشهداء
خیلی ساده، بود کسی که بعد از ۱۳۰۰ سال کنار قبرش می روند و مریضها را شفا
می دهد. اما وقتی خودش در گودی قتلگاه افتاد تشنه بود چون خواست خدا و
مصلحت نبود از قدرتش استفاده نکرد. در گودی قتلگاه آنچنان نشاط داشت که
با خدا مناجات می کرد که «رضاً برضائك» تا به حال به شما از مصیبت گفته اند که
گریه کنید اما بدانید که کلمه «رضاً» یعنی خشنودم به خشنودی تو. «صبراً علی
قضائك لا معبود سواک». (۲)

گاهی حضرت علی خودش را ضعیف تر از هر آدم ضعیفی معرفی
می کرد. یک انسان هر چقدر کم غیرت باشد وقتی می بیند زنش را کتک می زنند
می پرد و عصبانی می شود و طرف را می زند، می گویند: چرا این طوری می کنی؟
می گوید: دست خودم نبود.

اما حضرت علی زمانی که حضرت زهرا را کتک زدند و در را به
پهلوی مبارکش کوبیدند هیچ عکس العملی نشان ندادند، چرا؟ چون بنده

۱ - آصف بن برخیا کسی بود که تخت بلقیس را از شش ماه را با یک چشم بهم زدن نزد حضرت

سلیمان حاضر کرد.

۲ - ذریعة النجاة صفحه ۱۴۵.



خدا است. قدرت حضرت علی در این زمان با آن وقتی که درب خیبر را کند و روی دستش نگه داشت هیچ فرقی نکرده بود ولی خدا برای حفظ وحدت مسلمانها دوست ندارد علی دست به شمشیر ببرد و ایشان صبر می‌کند. بیست و پنج سال در خانه می‌نشیند و می‌فرماید: «صَبْرْتُ وَفِي الْحَلْقِ شَجَا وَفِي الْعَيْنِ قَذَى»^(۱) این معنای بندگی است. یک یهودی در دوران رسالت پیغمبر جزیه می‌داد و مسلمان نشد. وقتی ریسمان به گردن علی دید گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله» گفتند: تو چرا در زمان عزت اسلام مسلمان نشدی؟ گفت: من دیدم این مرد در خیبر را کند قدرت معجزه‌اش را دیده‌ام آنجا به خاطر خدا قدرتش را اعمال کرد و حالا هم به خاطر خدا سکوت می‌کند.

این بزرگواران می‌خواهند دین را نگه دارند، با بلند شدن و جنگ کردن اختلاف بوجود می‌آمد و دین از بین می‌رفت و حالا ما مسلمان نبودیم. حضرت فاطمه زهرا به مسجد آمد و دید شمشیر را روی سر حضرت علی گرفته‌اند و به ایشان می‌گویند: یا بیعت کن یا الان تو را می‌کشیم. حضرت زهرا پشت پرده نشسته بودند، فرمودند: پسر عمم را رها کنید والا همین پشت پرده سرم را برهنه کرده و نفرین می‌کنم، دیدند پایه‌های مسجد دارد می‌لرزد، زلزله شد مؤذن هم داشت اذان می‌گفت حضرت علی فرمودند: بروید به حضرت فاطمه بگوئید برای حفظ دین نفرین نفرمائید.^(۲) فکر نکنید حضرت زهرا اشتباه کردند این کار به خاطر این

۱ - شرح نهج البلاغه جلد ۱۰، صفحه ۲۸۶.

۲ - بحار الانوار جلد ۲۸، صفحه ۲۰۶، حدیث ۵.

بود که بفرماید ما می‌توانیم کاری کنیم، قدرتش را داریم اما برای حفظ دین حرف نمی‌زنیم، حضرت علی هم همین طور. مردم اگر سنی باشند بعدها حقایق برایشان روشن می‌شود، اما اگر دین از بین برود دیگر هیچ چیزی نیست. بنده بودن یعنی این، تسلیم خدا بودن یعنی این.

متوکل ملعون دستور داد حضرت هادی را از زندان بیرون آوردند، او حضرت را در جای بلندی قرار داد و به لشگرش دستور سان داد و گفت: می‌دانی چرا این کار را کردم؟ حضرت هادی فرمود: چرا؟ گفت: برای اینکه تو عظمت و قدرت مرا ببینی و به فکر خلافت نیفتی. امام فرمود: حالا تو به آسمان نگاه کن و لشگر مرا، ببین متوکل یک دفعه چشمش باز شد و لشگرهای ملائکه را دید. اما امام بنده خدا است و بدون اذن او اعمال قدرت نمی‌کند.^(۱)

جابر خدمت امام سجّاد آمد و عرض کرد: آقا مردم مدینه کنار قبر حضرت زهرا به حضرت علی و حضرت زهرا دارند توهین می‌کنند. حضرت سجّاد نگاهی به آسمان فرمود که معنایش این بود که ما از خود اراده‌ای نداریم. اراده ما اراده خدا و در دست او است. بعد فرمود: فردا صبح اینجا می‌آیی من برایت برنامه‌ای دارم. جابر روز بعد خدمت امام سجّاد رسید و امام سجّاد به حضرت باقر فرمودند: آن نخ را بیاور و بعد فرمود: یک سرش را شما بگیر و یک سرش را جابر و یک تکان خفیف بدهید. جابر می‌گوید: فردا صبح اینکار را کردیم من یک دفعه دیدم زلزله شد و تمام شهر خراب گردید و مردم از بین رفتند فقط من و امام باقر سالم

۱ - بحار الانوار جلد ۵۰، صفحه ۱۵۵، حدیث ۴۴.



ماندیم. من خدمت آقا امام سجّاد آمدم و اظهار ناراحتی کردم حضرت سجّاد فرمود: اگر تو به اندازه ما از کارهایشان اطلاع می داشتی از این کار ناراحت نمی شدی و این حرف را نمی زدی. (امام همه اعمال مردم را می بیند) حضرت سجّاد همه اینها را می دانست اما امروز از طرف خدا دستور داشت زلزله بشود و شد. (۱)

خدای تعالی به حضرت موسی بن جعفر می فرماید: باید در مقابل هارون غضب خودت را کنترل کنی. اخبث مردم، امام را حاضر کرده و جسارت می کند و تعبیرات تندی به کار می برد که ای موسی از ریش سفیدت خجالت نمی کشی؟ حضرت کاظم اگر اراده می کرد هارون به صورت سگی مسخ می شد اما می فرماید: یا امیرالمؤمنین خدا مرا قربانت کند، دستت را بده تا مصافحه کنیم چون از پیامبر اکرم شنیده ام که هر کس با خویشاوندش دست دهد و گرمی و حرارت دستش را لمس کند محبتشان زیاد می شود، بعد از مصافحه، هارون گفت: راست می گوئی قدری به تو محبت پیدا کرده ام، برو آزادی. (۲)

لذا هر چه بندگی انسان در مقابل خدا بیشتر شود، از قدرت الهی بیشتر استفاده می کند، بندگی را مثل ظرف و قدرت را مظروف حساب کنید. (۳)

۱ - بحارالانوار جلد ۲۶، صفحه ۸، حدیث ۲.

۲ - بحارالانوار جلد ۴۸، صفحه ۱۲۵، حدیث ۲.

۳ - در کتاب «حلّ مشکلات دینی» صفحه ۱۵۳ از همین مؤلف در پاسخ به این سؤال که چرا ائمه اطهار از سختی یا زندان خود را نجات ندادند به طور مفصل شرح داده شده که امام الغوست و هدف مهم او معرفی ظالم است. لذا برای ائمه فرقی نمی کرد در زندان باشند یا بیرون زندان.

سؤال دوازدهم:

چه کنیم که طبق دستور الهی عمل کنیم و بنده او

باشیم؟

پاسخ ما:

باید تزکیه نفس نمود و مراحل آن را طی کرد به جهت اینکه اگر انسان از خواب غفلت بیدار نشود، اگر به سوی خدا حرکتی نداشته باشد، اگر مقاوم نباشد، اگر در راه راست نباشد، در مرحله محبت تقویت نشود، جهاد با نفس نکند، با شیطان مبارزه نکند نمی تواند بنده باشد.

بندگی خدا این طوری است که در عمل و فکر و قلبتان به هیچ وجه غیر خواسته الهی چیز دیگری را نخواهید. انسان به جایی می رسد که هر چه می خواهد همان چیزی است که خدا می خواهد و هر چه خدا می خواهد همان است که انسان می خواهد «وما تشاءون الا ان يشاء الله».^(۱)

۱ - سوره انسان آیه ۳۰ و سوره تکویر آیه ۲۹.



سؤال سیزدهم:

چه زمانی انسان بنده رسمی خدا می‌شود؟ مزایای

بنده رسمی شدن چیست؟

پاسخ ما:

من این طور شنیدم که اگر کسی در اداره‌ای بطور موقت کار کند بعد از مدّتی رسمی می‌شود. شما هم یک روز درست کار کن، یک سال درست کار کن، خدای تعالی که از ما چیزی نمی‌گیرد. تو اراده کن با خدا راست و درست باش، خدا هم این را از تو بداند، سست نباش تو را قبول می‌کند. فوراً می‌بینی بنده رسمی خدا شدی. در این صورت چه می‌شود؟ بنده رسمی حق بیمه دارد، اینکه ما بیمه نیستیم می‌رویم وسط خیابان، اگر حواسمان نباشد ماشین به ما می‌زند برای این است که ما قرار دادی با خدا نداریم، بنده جدی



نیستیم. بیمه عمر، صحت، نه تنها صحت مرکب، چون این بیمه‌های دنیوی تنها بدن را بیمه می‌کنند اما روح ما را نمی‌توانند بیمه کنند. بیمه روح این است که به هیچ وجه شیطان به طرف تو نیاید، یعنی اگر قلب انسان عرش رحمان شود، در قلب انسان به روی شیطان بسته می‌شود.^(۱) همان طوری که وقتی شیطان می‌خواهد به آسمان برود با تیر شهاب او را از بین می‌برند^(۲) اگر شیطان بخواهد به قلب انسان راه پیدا کند در صورتی که بنده رسمی باشد خدا نمی‌گذارد.^(۳) چون دل او بیت الله است، خانه خدا است، عرش خدا است، چرا بگذارد؟ در دل به روی همه بسته است. فقط خدا هست و محبت ائمه اطهار و محبت پروردگار و دیگر باید این در بسته باشد.

آن وقت خدای تعالی می‌خواهد به تو بنده خدائی که در کره زمین هستی و هنوز اجلت نرسیده و هنوز به آن عروج و آن قصرها نرفته‌ای خبر ظهور امام عصر را از چند ماه قبل بدهد. می‌بینی همین طور بدون رابطه و واسطه در دلت القاء کرد، آنجا محفوظ است، تو هم طرف مشورت با پروردگار هستی و در آنجا دیگر کسی حتی شیاطین نمی‌توانند نفوذ کنند. همان شیطانی که در رگهای ما وارد می‌شود.^(۴) همان شیطان که به سلولهای ما وارد می‌شود، اما قلب بنده رسمی خدا عرش پروردگار است دیگر آنجا نمی‌تواند وارد شود. این انسان خبر دارد که امام زمان فلان روز می‌آید و

۱ - (جامع الاخبار) باسناده قال الصادق القلب حرم الله فلا تسکن حرم الله غیر الله (بحار الانوار جلد ۶۷، صفحه ۲۵، حدیث ۲۷).

۲ - الا من استرق السمع فأتبعه شهاب مبين (سوره حجر آیه ۱۸).

۳ - ان عبادی لیس لک علیهم سلطان (سوره حجر آیه ۴۲).

۴ - قال النبی ان الشیطان لیجرى من ابن آدم مجرى الدم فضايقوا مجاریه بالجوع (مستدرک الوسائل جلد ۱۶، صفحه ۲۲۰، حدیث ۱۹۶۵۰).



قطعی هم شده اما کسی خبر ندارد، آیا تو می‌توانی بگویی؟ نه. از قلب که بیرون آمد مثل همان مسائل است که اگر از آسمان روی کره زمین بیاید، شیاطین می‌فهمند. حتی به همین اندازه که من از زبانم درآید و به گوش شما برسد این وسط شیطان هست. لذا باید در قلب انسان محفوظ بماند. انسان باید سرّ نگهدار باشد. هر کس نمی‌تواند سرّ نگهدار باشد زیرا بدانید که این شخص به درد خدمت و محضر امام زمان نمی‌خورد.^(۱) این یک قاعده کلی است.

من کتم سره کانت الخیرة بیده (بحارالانوار جلد ۷۲، صفحه ۶۸،

۱ — باسناده قال امیرالمومنین
حدیث ۱، باب ۴۵).

سؤال چهاردهم:

چه کسی بنده رسمی خدای تعالی است؟

پاسخ ما:

بنده رسمی خدای تعالی می‌گوید:

یکی وصل و یکی هجران پسندد یکی درد و یکی درمان پسندد
من از درمان و درد و وصل و هجران پسندم آنچه را جانان پسندد
خدایا تو دوست داری عمرم کم شود، بشود. دوست داری زیاد شود،
بشود. دوست داری من در قبض باشم، باشد. در بسط باشم، باشد. در
ناراحتی باشم، هستم. در راحتی باشم، هستم.^(۱) این می‌شود بندگی که

۱ - روی ان جابر بن عبدالله الانصاری رضی الله عنه ابتلی فی آخره بضعف الهرم و العجز فزاره محمد بن علی الباقر فسأله عن حاله فقال أنا فی حالة أحب الشیخوخة علی الشباب و



مراتبی دارد و از همه چیزهای دیگر مراتبش بیشتر است. گاهی بندگی رسمی است و خیلی کارها از دستش بر می آید هم نزد رئیسش مورد اعتبار است و هم حق مزایای مختلف و حق بازنشستگی دارد. ولی کارمند قراردادی این طور نیست هر وقت گفتند فردا نیا، نباید بیاید، نه مزایائی دارد نه حقی، نه اضافه کاری، تا گفتند نمی خواهیم بیائی تمام می شود.

بندگی خدا هم عیناً همین طور است اکثر ما از قراردادی هم پائین تریم. تازه در همین بندگی قرار دادی حرف است بدانید خدای تعالی که سرش کلاه نمی رود مثل رؤسای بعضی ادارات که شما به دروغ بگوئید من خدمتگزارم و او هم قبول کند نیست. البته اگر واقعاً قرار داد بسته باشیم خدا قبول می کند. خدای تعالی از اعماق وجود شما خبر دارد در نماز غفیله می گوئیم: «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ يُعَلِّمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقِطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»^(۱) اگر به این آیه توجه کنید احاطه علمی پروردگار را متوجه می شوید که از نیات و خطورات قلبی شما اطلاع دارد. اگر بخواهید سر خدا کلاه بگذارید کلاهی سرتان می گذارد که تا این طرف گوشتان بیاید «وَمَكُرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ»^(۲).

اگر گفتی من بنده خدا هستم باید خیلی محکم باشی «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ

⇒ المرض على الصحة والموت على الحياة فقال أما أنا يا جابر فان جعلني الله شيخاً أحب الشيخوخة وان جعلني شاباً أحب الشيبوبة وان أمرضني أحب المرض وان شفاني أحب الشفاء و الصحة و ان أماتني أحب الموت و ان أبقاني أحب البقاء فلما سمع جابر هذا الكلام منه قبل وجهه و قال صدق رسول الله فانه ستدرك لي ولدا اسمه اسمي يبقر العلم بقرأ كما يبقر الثور الارض فلذلك سمى باقر العلم الاولين والآخرين أي شاقة (مسكن الفؤاد صفحه ۸۷).

۱ - سوره انعام آیه ۵۹.

۲ - سوره آل عمران آیه ۵۴.

استقاموا»^(۱) همه ما در عالم ذر به بندگی خدا، رسالت پیغمبر اکرم و ولایت علی بن ابی طالب بلی گفتیم.^(۲)

در روز الست بلی گفتی امروز به بستر لا خفتی

عهدشکنی ما در این دنیا شروع شد. «الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین وان اعبدوننی هذا صراط مستقیم»^(۳) این را خدای تعالی در فطرتمان گذاشته و نوشته و ما هم عهد کردیم که بنده خدا باشیم ولی در دنیا آمدم و حواسمان پرت شد و به همه چیز جز به عهدمان فکر کردیم.

فرق بین علی و معاویه خیلی چیزها بود یکی اینکه علی به عهدش اهمیت می داد ولی معاویه اهمیت نمی داد. عهد نامه ای نوشت که شیعیان علی بن ابی طالب در خطر نباشند بعد در مسجد کوفه آمد و عهدنامه را پاره کرد و امضای خودش را هم زیر پا انداخت!

شما نگوئید ما عالم ارواح و عالم ذر را یادمان نیست. در همین دنیا یادتان است در اول تکلیف نماز خواندید یا نه؟ بلی خواندیم، سوره حمد را در نمازتان خواندید یا نه؟ نماز که بی حمد نمی شود «لا صلوه الا ب فاتحة الكتاب»^(۴) در هر نمازی باید سوره حمد خوانده شود (نماز میّت که سوره فاتحه خوانده نمی شود، نماز نیست اسمش نماز است) در فاتحة الكتاب چه

۱ - سوره فصلت آیه ۳۰ و سوره احقاف آیه ۱۳.

۲ - باسناده عن یحیی بن عیین قال کان ابو جعفر یقول ان الله أخذ میثاق شیعتنا بالولایة لنا و هم ذر یوم أخذ الميثاق علی الذر بالاقرار له بالربوبیة و لمحمد بالنبوة (الكافی جلد ۱، صفحه ۴۳۸، حدیث ۹).

۳ - سوره یس آیه ۶۰ و ۶۱.

۴ - مستدرک الوسائل جلد ۴، صفحه ۱۵۸، حدیث ۴۳۶۵.



چیزی است که این قدر اهمیت دارد؟ دو کلمه است «ایاک نعبد»^(۱) یعنی خدایا با تو قرار می‌گذارم که فقط تو را عبادت کنم و کارمند رسمی تو باشم اگر «نعبدک» می‌گفتیم یعنی تو را عبادت می‌کنم ولی می‌توانم دیگران را هم عبادت کنم. کارمند شهرداری هستم ولی گاهی فرمانداری می‌روم. یک روز اینجا و یک روز آنجا، ولی «ایاک نعبد» یعنی تنها و تنها اینجا کار می‌کنم، تنها و تنها تو را بندگی می‌کنم.

چقدر انسان باید پست باشد، روزی ده مرتبه با خدا قرارداد ببندد و بگوید: فقط تو را عبادت می‌کنم ولی مرتب بندگی شیطان را هم بکند!

«یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی»^(۲) کسی که دارای نفس مطمئنه است یعنی حتی دوره تزکیه نفس را تمام کرده تازه به او می‌گویند: بیا در بین بندگان من وارد شو یعنی بنده رسمی من باش، تا کی می‌خواهی موقت باشی و بیائی و بروی و کسی به تو اعتنا نکند؟

«فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی»^(۳) وقتی در گروه بندگان من وارد شدی و کارمند رسمی پروردگار گردیدی از تمام خوشیها و خرمیها و راحتیها و مزایا برخوردار، جنت یعنی این.

۱ — سوره فاتحه آیه ۵.

۲ — سوره فجر آیه ۲۷ و ۲۸ و ۲۹.

۳ — سوره فجر آیه ۲۹ و ۳۰.



سؤال پانزدهم:

رابطه معجزات و کشف و کرامات با بندگی

چیست؟

پاسخ ما:

هر چه عبودیت و بندگی شما در مقابل خدا بیشتر شود از قدرت الهی (قدرت استجاب دعا، مریض شفا دادن، قدرت شنیدن صدای ملائکه و ...) ^(۱) بیشتر استفاده می کنید. بندگی با شرح صدر را مثل ظرف و

۱ - در کتاب «پاسخ به مشکلات جوانان» صفحه ۱۷۴ از همین مؤلف نوشته شده است: معجزه در اصطلاح حقیقی است که هیچ یک از افراد بشر قادر به انجام آن نباشند و کرامت اختیار اجرای امور خارق العاده از جانب پروردگار به بندگان شایسته خود می باشد، و در این باره به طور مفصل توضیح داده شده است.

و در همین کتاب صفحه ۱۷۹ به طور مختصر درباره این موضوع که خدای تعالی به خاطر تجلیل از زحمات طاقت فرسای صالحین به دست آنها کارهای فوق العاده ای جاری می کند، توضیح داده شده است.



علم و قدرت را مظروف حساب کنید آن وقت شما نمی‌پردازید به اینکه چرا من قدرت ندارم، می‌گوئید: چرا من بندگی ندارم؟ بندگی تان را تکمیل کنید، ممکن است شما از نظر مراحل به مرحله تسلیم و رضا هم رسیده باشید اما هنوز بنده نباشید. بندگی آن قدر اهمیت دارد که تمام مراحل تزکیه نفس برای این است که بندگی بوجود آید. اگر بنده شوید می‌توانید انس با خدا داشته باشید.^(۱) اگر می‌خواهید بنده خدا باشید باید سوء استفاده نکنید. می‌گوئیم کار بد آن است که خدا نخواهد و تو بخواهی حالا فرقی نمی‌کند از نظر مردم خوب باشد یا بد. کاری را که خدا می‌گوید بکنید انجام بدهید، نگوئید چه می‌شود؟ تا آخر هم باید به بندگی پردازید.

دیدن ملائکه نباید برایتان مسأله‌ای باشد. اگر بنده خدا نباشید مثل حربه دادن به دست بچه است، اگر بچه‌ای پا به زمین کوبید که آن سیم برقی را که لخت است به من بدهید شما به او نمی‌دهید؟ می‌گوئید: تو نمی‌فهمی این تو را می‌کشد.

اگر بنده خدا نشوید و خود را قطعه قطعه کنید خداوند به شما علم و قدرت نمی‌دهد.

افرادی که می‌گویند ما از علم غیب خبر می‌دهیم یا دروغ می‌گویند یا شیطان به آنها می‌گوید.

(شخصی که اوائل، زیاد پیش ما می‌آمد که از رفقا بود بعد به تهران رفت)

۱ - مصباح الشریعه، قال الصادق فی حدیث اذا هاج ریح المحبة استانس فی ظلال المحبوب و آثار المحبوب علی ما سواه و باشر أوامره و اجتنب نواهیه و اختارهما علی کل شیء غیرهما و اذا استقام علی بساط الانس بالمحبوب مع أداء أوامره و اجتناب نواهیه وصل الی روح المناجاة و القرب (مستدرک الوسائل جلد ۱۲، صفحه ۱۶۹، حدیث ۱۳۷۹۸).

و شاگرد کسی شد یک روز آمد و از استادش پیش من تعریف می کرد و گفت: روزی در منزل استادم نشسته بودم به من گفت: پشت در می روی و در را باز نمی کنی و می گوئی آقا خانه نیست روز بعد گفت: می دانی آن کسی که دیروز آمده بود که بود؟ او امام زمان بود که من راهش ندادم! ببینید چقدر انسان منحرف می شود و آن استاد چقدر بی دین و بی ارزش است. گفتم: تو و آن استاد غلط کردید. گفت: چطور؟ گفتم: او دروغ گفته است گذشته از این، که امام زمان در خانه کسی نمی آید که او را رد کند).

یک وقتی در هواپیما دزدی با هفت تیر چوبی بالای سر خلبان رفت که برو در فلان فرودگاه بنشین. اینهایی که ادعای کشف و کرامت می کنند و هر که به آنها تلفن بزند می گویند: آقا جواب آن را پس فردا بیائید و بگیرید، کارشان مثل همان هفت تیر چوبی بدست گرفتن است و مشت انسان باز می شود، اگر اینجا باز نشود روز قیامت خدا انسان را ذلیل و رسوا می کند.

حالا شما می گوئید: امام رضا که معجزه می کند و کرامات دارد، این چیست؟ خدای تعالی می خواهد بعضی کارها را بکند، مصلحت است مریضی را شفا دهد، منتها خودش مستقیماً شفا نمی دهد، آقائی می کند و کار را به امام رضا وامی گذارد.

امام سجّاد به تمام پسر عموهایش پول می داد منتها آن را به دست تاجری می داد و می گفت: ببر و نگو امام سجّاد اینها را داده، او هم پولها را می برد و آنها او را دعا می کردند و می گفتند: شما به ما کمک می کنید اما پسر عموی ما امام سجّاد به ما کمکی نمی کند او هم چون بنده بود چیزی نمی گفت.



بنده خدا گاهی مورد کرامت پروردگار واقع می شود آن هم نه همیشه که خودش را گم کند.

اگر در حرم حضرت رضا معجزه و کرامت واقع نمی شد مردم این همه نمی آمدند. خدا کارهایی را که می خواهد بکند بوسیله ائمه انجام می دهد. شما هم ممکن است مورد اکرام پروردگار واقع شوید.

(من مرحوم حاج ملا آقا جان را خیلی دوست داشتم در مسافرت کربلا که شش نفر بودیم سر شستن لباسهایش دعوا داشتیم و اغلب من موفق می شدم. هر چه فکر می کردم چرا من ایشان را این قدر دوست دارم، می دیدم برای این بود که محبت او را خدا در دل من انداخته بود).^(۱)

پس یکی اینکه خداوند محبت او را در دلها می اندازد و دیگر اینکه بوسیله او کراماتی از جانب خدا صورت می گیرد. «یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح» خویهای انسان را آشکار می کند و زشتیهایش را هم می پوشاند.^(۲) شما سرتان درد می کند، دیگری هم سردرد است دست، روی سر او می گذارید و خوب می شود، اما سر خودتان خوب نمی شود، اگر کار تو بود که باید درد سر خودت هم خوب می شد بدانید کار از جانب خدا است.

تمام معجزات از جانب خدا، بوسیله ائمه صورت می گیرد قدرت از جانب خدا است و دوست دارد بوسیله بنده او این کار انجام شود.

۱ - ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن وداً (سوره مریم آیه ۹۶).
۲ - باسناده عن الصادق انه قال ما من مؤمن الا و له مثال فی العرش فاذا اشتغل بالركوع و السجود ونحوهما فعل مثاله مثل فعله فعند ذلك تراه الملائكة عند العرش و یصلون و یستغفرون له و اذا اشتغل العبد بمعصية أُرخی الله تعالی علی مثاله سترّاً لئلا تطلع الملائكة علیها فهذا تأویل یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح (بحار الانوار جلد ۵۴، صفحه ۳۵۴).



پیامبر اکرم بنده خدا است که تمام قدرت خدا در دست او است این
طور نیست که هر جا از کسی بدش آمد اِعمال قدرت کند. لذا هر چه بندگی
انسان در مقابل خدا بیشتر شود از قدرت الهی بیشتر استفاده می‌کند، بندگی را
مثل ظرف و قدرت را مثل مظروف حساب کند.^(۱)

۱ — در کتاب «پاسخ به مشکلات جوانان» صفحه ۱۸۰ از همین مؤلف به طور مختصر در این باره
شرح داده و نوشته شده است: جاری کردن معجزات بدست انبیاء و ائمه راهی است به سوی
شناخت آنها و در نتیجه سعادت بشر.



سؤال شانزدهم:

منظور از خلیفه الله شدن چیست؟

پاسخ ما:

روزی که خداوند می خواست حضرت آدم را خلق کند همه ملائکه را جمع کرد و گفت: من می خواهم خلیفه خودم را در روی زمین قرار دهم.^(۱) خلیفه یعنی جانشین. جانشین چطور کسی است؟ کسی است که می تواند کارهای طرف را انجام دهد. شما خیاط خانه ای دارید و می خواهید به مسافرت بروید به جای خود کس دیگری را به عنوان جانشین می گذارید که مشتریها از دست نروند. مشتری می آید و سراغ خیاط را می گیرد، می گوئید: او نیست من به جایش هستم، مشتری باید شما را قبول داشته باشد که عیناً مثل همان خیاط لباس می دوزید نگوید: من می روم ده روز دیگر می آیم که آن خیاط بیاید.

۱ - و اذ قال ربك للملائكة ائني جاعل في الارض خليفة (سوره بقره آیه ۳۰).



خدای تعالی تمام کارها را خودش انجام نمی‌دهد، می‌خواهد بوسیلهٔ خلیفه یا جانشین کارها انجام گیرد.^(۱)

اگر انسان کاری بر خلاف خواست خدا کرد خلیفه الشیطان می‌شود. اگر پشت سر کسی غیبت کردید جانشین شیطان شده‌اید^(۲) چرا؟ چون کار او اختلاف ایجاد کردن است، شنوندهٔ غیبت که حرفها را می‌شنود فاسق است اگر برای شخصی که غیبتش را شنیده خبر ببرد و بین شما و او را بهم بزند خلیفهٔ شیطان است.^(۳) اگر انسان فقط به فکر دنیا و تزئینات باشد خلیفه الحیوان می‌شود، غذا خوب بخورد، جای مناسبی داشته باشد و روزگار را بگذراند. پس ما اگر خلیفهٔ خدا شویم کار خدائی و اگر خلیفهٔ شیطان شویم کار شیطانی می‌کنیم.

شما وقتی خلیفه الله هستید که هر چه خدا گفته، به مردم بگوئید نه هر چه شیطان و مردم گفته‌اند عمل کنید. بنده خدا باشید تا به مقام خلیفه الهی برسید.

۱ - عن (بصائر الدرجات) باسناده عن ربعی بن عبد الله عن أبی عبد الله انه قال ابی الله ان یجرى الاشیاء الا بالاسباب فجعل لكل سبب شرحا و جعل لكل شرح عِلْمًا (عِلْمًا) و جعل لكل عِلْمٍ باباً ناطقاً عرفه من عرفه و جهله من جهله ذلك رسول الله و نحن (بحار الانوار جلد ۲، صفحه ۹۰، حدیث ۱۴).

۲ - عن (الامالی للصدوق) باسناده عن علقمة قال: قال الصادق فی حدیث من اغتابه بما فیهِ فهو خارج عن ولایة الله عزوجل داخل فی ولایة الشیطان (بحار الانوار جلد ۷۲، صفحه ۲۴۷، قسمتی از حدیث ۱۲).

۳ - باسناده عن المفضل بن عمر عن ابی عبد الله الصادق قال من روی علی مؤمن روایة یرید بها شینه و هدم مروته لیسقط من أعین الناس أخرجه الله عزوجل من ولایتہ الی ولایة الشیطان (بحار الانوار جلد ۷۲، صفحه ۲۵۴، حدیث ۳۶).



در اثر بندگی چشم انسان چشم خدا می شود خدا می خواسته بوسیله خلیفه الله اش ببیند او همه چیز را می داند اما از بدیها صرف نظر می کند. گوئی اصلاً نمی بیند، ستار العیوب است تو هم بدیهای مردم را نبین و اسرار آنها را حفظ کن. زبانش زبان خدا می شود عین حرفهای خدا را برای مردم می گوید و هر چه احتیاج به توضیح داشته باشد خداوند به او وحی و الهام می کند. گوشش گوش خدا می شود خدای تعالی چیزهای بد را نمی شنود نه اینکه نشنود ولی حق را می شنود و ترتیب اثر می دهد او نیز همین گونه می شود. دستش دست خدا می شود خدا می خواسته به این بنده که دیشب از گرسنگی خوابش نبرده پول بدهی و کمک کنی.^(۱) قلبش قلب الهی می شود (در دلت خدا نشسته است که یک کلمه حرف ناحق نزنی، تو فکر کن، خدا تقدیر می کند و انجام می دهد).^(۲) عمده کار بندگان و خلفای الهی بیداری مردم از خواب غفلت و دعوت آنها به سوی خدا است.^(۳)

۱ — عن (الكافی) باسناده عن حماد بن بشیر قال سمعت ابا عبد الله يقول قال رسول الله قال الله عزوجل من اهان لي ولياً فقد اُردد لمحاربتي و ما تقرب الي عبد بشيء أحب اليّ مما افترضت عليه و انه ليتقرب الي بالنافلة حتى أحبه فاذا أحببته كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به و لسانه الذي ينطق به و يده التي يبطش بها ان دعاني أجبتة و ان سألتني أعطيتة (بحار الانوار جلد ۷۲، صفحه ۱۵۵، حدیث ۲۵).

۲ — باسناده عن عنوان البصري في حديث طويل قال الصادق لا يدبر العبد لنفسه تدبيراً و جملة اشتغاله فيما امره تعالى به و نهاه عنه (بحار الانوار جلد ۱، صفحه ۲۲۴، قسمتی از حدیث ۱۷).

۳ — در کتاب «پاسخ به مشکلات جوانان» صفحه ۴۱ از همین مؤلف به طور مختصر شرح داده شده که خلیفه الله یعنی کسی که صفات افعال الهی در او ظاهر شود.

سؤال هفدهم:

منظور ائمه از اینکه می فرمایند: «بنا عرف الله، بنا عبد الله»^(۱) چیست؟

پاسخ ما:

روزی که خدا روح پیغمبر اکرم را خلق کرد در شب قدر اول خلقت تمام علوم را به پیغمبر اکرم و ائمه تعلیم داد. لذا ملائکه و انبیاء و تمام موجودات از او استفاده کردند. به همین دلیل ائمه می گویند: «بنا عرف الله، بنا عبد الله».

یک روز پیغمبر با جبرئیل بودند و علی هم بود. پیغمبر فرمود: چرا خودت را برای این جوان (حضرت علی) کوچک کرده ای؟ جبرئیل گفت: اگر او نبود من امروز جبرئیل نبودم. پروردگار بعد از خلقت جبرئیل فرمود: تو که هستی، من که هستم؟ جبرئیل عرض کرد: من، منم و تو

۱ - بحار الانوار جلد ۲۳، صفحه ۱۰۲، حدیث ۸.



توئی. این جواب نه شناخت خود است و نه شناخت خدا. حضرت علی
فرمود: ای جبرئیل بگو، من عبد تو جبرئیل، من بنده تو جبرئیل و تو
ربّ جلیل من هستی.^(۱)

اینجا از باب اینکه خدا بخواهد او خودش را کوچک کند نبوده که خدا
خوشش بیاید بلکه مخلوق چه ملائکه، چه انبیاء و چه ما، باید خودمان را
بشناسیم.

پیغمبر اکرم ملائکه را تعلیم داد، آنها که نمی توانستند مستقیم ارتباط با
خدا داشته باشند. از جهت تشکیلات و کره زمین درست است که جبرئیل
واسطه وحی است ولی طبق روایت، پیغمبر حتی برای جبرئیل واسطه
فیض است.^(۲) همه ملائک بنده خدا هستند منتها خاندان عصمت به آنها
حقایق را تعلیم داده اند.^(۳) لذا می فرمایند: «بنا عبد الله بنا عرف الله»^(۴) همه اشیائی را
که در عالم هستند راهنمائی شان می کنیم، بوسیله ما خدا شناخته و بندگی
می شود.^(۵)

۱ — حذیقة الشیعه جلد ۲، صفحه ۵۳۰.

۲ — عن (المحاسن) باسناده عن أبی اسحاق النحوی قال سمعت أبا عبد الله يقول فی حدیث
نحن فیما بینکم و بین الله (بحار الانوار جلد ۲، صفحه ۹۵، حدیث ۳۷).

۳ — باسناده قال رسول الله فی حدیث طویل ثم خلق الملائكة فلما شاهدوا ارواحنا نورا واحدا
استعظموا أمورنا فسیبنا لتعلم الملائكة (کمال الدین جلد ۱، صفحه ۲۵۴، قسمتی از حدیث ۴۹).

۴ — بحار الانوار جلد ۲۳، صفحه ۱۰۲، حدیث ۸.

۵ — در کتاب «سؤال شما، پاسخ ما» صفحه ۲۳۷ از همین مؤلف به طور مختصر شرح داده شده که
تمام عالم هستی چه در عبادت تکوینی و چه در تشریعی به واسطه معرفتی که از این خاندان
عصمت و طهارت یاد گرفته اند بندگی می کنند.

سؤال هیجدهم:

اگر خدای تعالی به وسیله عقل بندگی می‌شود،
پس آنچه در معاویه بود چیست؟

پاسخ ما:

حضرت صادق می‌فرماید: «العقل ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان»^(۱)
عقل چیزی است که خدا بوسیله او بهتر بندگی می‌شود، چطور؟ بوسیله محدود
شدن به قوانین اسلام و در صراط مستقیم قرار گرفتن.
بعد از این روایت می‌پرسند: پس آنچه در معاویه هست چیست؟ (او یک
فرد با هوش، سیاستمدار و زرنگی بود، درست است دشمن است و باید
تکذیبش کنیم ولی به عنوان والی عثمان در شام رفته و آن چنان با زرنگی

۱ — عن (معانی الاخبار) باسناده عن أبي عبد الله قال: قلت له ما العقل قال ما عبد به الرحمن و
اكتسب به الجنان، قال: قلت فالذي كان في معاوية قال: تلك النكراء و تلك الشيطنة و هي شبيهة
بالعقل و ليست بعقل (بحار الانوار جلد ۱، صفحه ۱۱۶، حدیث ۸).



تبلیغات کرده که علی و حقیقت عبادت، بلکه نفس پیغمبر و مظهر و مظهر صفات پیغمبر را طوری معرفی کرده که وقتی علی را در محراب به شهادت می‌رسانند و خبرش در شام منتشر می‌شود مردم می‌گویند: علی مگر نماز می‌خواند که او را در محراب شهید کردند! چنین فردی را فرمودند که عقل نداشت «فَالَّذِي كَانَ فِي الْمَعَاوِيَةِ قَالَ تِلْكَ الْكَرَاءُ وَ تِلْكَ الشَّيْطَانَةُ وَ هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِعَقْلٍ» معاویه عقل نداشت بلکه نکروی و شیطنت داشت.

اصطلاح عقل در مردم آن زمان و این زمان فرق می‌کند. آنچه در قرآن و احادیث است این است که عقل را کسی دارد که بندگی می‌کند.

مثلاً یک سکه یک ریالی است و یک چک تضمینی یک میلیون. کودک یک ریالی به نظرش جالب تر از اسکناس می‌آید این پول کارها می‌کند و سعادت‌ها بوجود می‌آورد ولی یک ریال به درد نمی‌خورد. این را عیناً روی معاویه و سلمان پیاده کنید. سلمان دنیا را ترک کرد و آخرت پر از بهشت و همه چیز را چسبید. معاویه، دنیائی حتی پست تر از یک ریالی را گرفته و آخرت را از دست داد. اگر یقین به آخرت داشته باشیم و حقیقت دنیا را درک کنیم که «أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ»^(۱) عیناً همان حالت ارزش قائل نشدن در مورد یک ریالی است. خداوند این طور وصف کرده، هم بازی است و هم بی‌ارزش.

نمی‌گوئیم دنیا را ترک کنید خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ»^(۲) اما اگر بنا باشد دنیا را داشته باشید و

۱ — سوره محمد آیه ۳۶.

۲ — سوره بقره آیه ۲۰۱.



آخرت را نداشته باشید مثل معاویه هستید و اگر بنا باشد آخرت را داشته باشید و دنیا را نداشته باشید مثل سلمان هستید.

حرفها گاهی برای آدمهای خواب مثل بیدار باش است. خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»^(۱) تو چه حقّ داشتی به فلان جا نگاه کنی و فلان صدا را گوش کنی، حتّی قلب. اینها بیدار باش خدا است و بدون اذن پروردگار حق ندارد در چیزی تصرّف کند.

هر کسی بندگی بیشتر داشته باشد نزد خدا به هدف خلقت نزدیک‌تر است.



سؤال نوزدهم:

یکی از مهم ترین چیزهائی که برای بندگی و حقیقت عبودیت لازم است چیست؟

پاسخ ما:

این است که انسان در صراط مستقیم حرکت کند و از هرگونه افراط و تفریط دور باشد. صراط مستقیم، اعمال چهارده معصوم است.^(۱) اعمالشان در کتب تاریخ گفته شده و گفتار و افکار و عقایدشان هم در روایات هست که اکثر ما تقریباً اطلاع کافی از افکار و عقاید و حالات آنها داریم. بنابراین وقتی می‌گوییم: خودتان را با این الگو یا نمونه تطبیق دهید یعنی

۱ - عن (معانی الاخبار) أبي عن أبيه عن محمد بن سنان عن المفضل عن الثمالی عن علی بن الحسین قال ليس بين الله وبين حجة حجاب فلا لله دون حجة ستر نحن ابواب الله ونحن الصراط المستقیم ونحن عیبة علمه ونحن تراجمة وحیه ونحن ارکان توحیده ونحن موضع سره (بحار الانوار جلد ۲۴، صفحه ۱۲، حدیث ۵).



عقاید و اعمال و افکار آنها را برای خود الگو قرار دهید. چرا چهارده نفر؟ به خاطر اینکه در زمانهای مختلف با مردم و حالات مختلف روبرو باشند که شما در هر زمانی واقع شدید بتوانید یک الگو از میان چهارده الگو انتخاب کنید. اگر کسی از راه و روش این چهارده الگو تجاوز کند چه در جهت افراط و چه تفریط از اسلام خارج است چه برسد به اینکه او را از بندگان و اولیاء خدا بدانیم.



سؤال بیستم:

در روایتی امام صادق به شخصی که در جستجوی علم بود فرمودند: قبل از کسب علم باید حقیقت عبودیت را در نفس خود جستجو کنی. بعد پرسیده است: حقیقت عبودیت چیست؟ آیا معنایش این است که مؤمن باید عبد شود بعداً معارف را از خدا طلب کند؟^(۱)

پاسخ ما:

این مطلب در روایت عنوان بصری است که شاگرد مالک بن انس بوده و بعد خدمت امام صادق می‌آید و بعد از تضرع و زاری و تقاضا از ذات مقدس پروردگار، حضرت صادق راهش می‌دهند و بعد می‌فرمایند: اگر

۱ - بحارالانوار جلد ۱، صفحه ۲۲۴، قسمتی از حدیث ۱۷.



اراده علم کردی و می خواهی از حکمت و علم و دانش الهی استفاده کنی. «فاطلب اولاً فی نفسك حقيقة العبودية» در وجودت، در نفست حقیقت بندگی را ایجاد کن. حقیقت عبودیت آن ملکه ای است که انسان وقتی آن را پیدا کرد خودش را بنده واقعی خدا می داند، چه یادش باشد و چه یادش نباشد. مثلاً فرض کنید یک نفر کارمند یک اداره است. این شخص چه در خانه اش خوابیده باشد، چه صبح از خانه بیرون آمده باشد، چه در مرخصی باشد کارمند همان اداره است. هر جور و هر وقت هم بپرسند تو چه کاره ای، می گوید: کارمند فلان اداره ام. وقتی این ملکه پیدا شود هیچ وقت اشتباه نمی کند، عملاً هم اشتباه نمی کند. مثلاً یک روز کارمند فرمانداری است، اشتباهی برای شهرداری کار کند، فردا برای استانداری کار کند نه، هر روز بلند می شود چه حواسش جمع باشد چه جمع نباشد به اداره مربوطه اش می رود.

حقیقت عبودیت همین حالتی است که در انسان پیدا می شود. مثلاً شهرداری و فرمانداری دو تا اداره مربوط به هم و مربوط به یک دولت است، اینها را اشتباه نمی کند چه برسد به اینکه امروز برای ایران کار کند فردا برای صدام. با دشمن به هیچ وجه سازش ندارد. تا وقتی که شیطان در شما دخالت دارد و شیطان در شما راهی پیدا می کند که به شما دستور بدهد و شما هم عمل می کنید این را بدانید که حقیقت عبودیت در دل شما مسجل نشده است. و هر وقت دیدید به طور خودکار چه حواستان جمع باشد یا نباشد شیطان و نفس امّاره کار نمی کند و مطمئناً به هیچ وجه به طرف شیطان و نفس امّاره نمی روید در اینجا حقیقت عبودیت در شما پیدا شده و شما



یک بنده واقعی خدا شده‌اید و بنده رسمی خدا هستید، از امتیازات رسمی بودن هم بهره‌مند خواهید بود.

البته کسب معارف به یک عنوان قبل از بنده شدن است. چون انسان تا کسی را نشناسد و او را اهل عبادت نداند نمی‌تواند عبادت بکند. حضرت امیر می‌فرماید: «وجدتک اهلاً للعبادة»^(۱) من تو را یافتم که آن قدر عظمت داری، خدایی، مالکی، باید عبادت بشود، مثلاً کسی انسان را نمی‌شناسد نمی‌داند این فرد دارای شخصیتی است، آیا راه را بلد است یا بلد نیست که بخواهد از او پیروی کند، یک چنین وضعی نمی‌تواند حقیقت داشته باشد. انسان اول باید خدا را بشناسد و بداند که برای عبادت اهل است بعد عبادتش بکند و بعد از اینکه بنده رسمی خدا شد آن وقت یک معارفی از نزدیک به او القاء می‌شود. عیناً مانند همان اداره که شما متوجه می‌شوید اداره خوبی است و خیلی درآمد دارد به هر حال در آن وارد می‌شوید، اول شناخت اجمالی پیدا می‌کنید و بعد که وارد کار می‌شوید و مدتی می‌گذرد یک شناخت دقیق و به اصطلاح نزدیک پیدا می‌کنید. عیناً بندگی خدا هم این طور است، اول باید انسان خدا را بشناسد، بنده خدا بشود بعد وقتی بنده خوب خدا شد و انس با ذات مقدس پروردگار گرفت معرفت فوق‌العاده‌ای در قلبش پیدا می‌شود و آن معرفت بعد از بندگی است.^(۲)

۱ - بحار الانوار جلد ۴۱، صفحه ۱۴، قسمتی از حدیث ۴.

۲ - عن كفاية الاثر باسناده عن ابن ظبيان عن الصادق قال ان اولی الالباب الذین عملوا بالفكرة حتى ورثوا منه حب الله فان حب الله اذا ورثه القلب واستضاء به أسرع اليه اللطف فاذا نزل اللطف صار من أهل الفوائد فاذا صار من أهل الفوائد تكلم بالحكمة واذا تكلم بالحكمة صار صاحب فطنة فاذا نزل منزلة الفطنة عمل في القدرة فاذا عمل في القدرة عرف الاطباق السبعة فاذا بلغ هذه المنزلة

سؤال بیست و یکم:

لطفاً روایت عنوان بصری را توضیح داده و

بفرمائید علم حقیقی را در کجا باید جستجو کرد؟

پاسخ ما:

در روایت عنوان بصری امام صادق می فرماید: «فاطلب اولاً فی نفسك حقیقة

العبودية».^(۱)

⇒ جعل شهوته و محبته فی خالقه فاذا فعل ذلك نزل المنزلة الكبرى فعاین ربه فی قلبه و ورث الحکمة بغير ما ورثه الحکماء و ورث العلم بغير ما ورثه العلماء و ورث الصدق بغير ما ورثه الحکماء و ورث الصدق بغير ما ورثه الصديقون (بحارالانوار جلد ۶۷، صفحه ۲۵، قسمتی از حدیث ۲۶).

۱ - أقول وجدت بخط شيخنا البهائي قدس الله روحه ما هذا لفظه قال الشيخ شمس الدين محمد بن مكي نقلت من خط الشيخ أحمد الفراهاني رحمه الله عن عنوان البصري و كان شيخنا كبيراً قد أتى عليه أربع و تسعون سنة قال كنت أختلف الى مالك بن أنس سنين فلما قدم جعفر الصادق المدينة اختلفت اليه و أحببت أن أخذ عنه كما أخذت عن مالك فقال لي يوماً: اني رجل مطلوب و مع ذلك لي ايراد في كل ساعة من آناء الليل و النهار فلا تشغلني عن وردی و خذ عن مالك، و اختلف اليه كما كنت تختلف اليه فاغتممت من ذلك و خرجت من عنده و قلت في نفسي: لو تفرس

←



مرحوم شیخ بهائی ناقل روایت است. عنوان بصری کنیه اش ابو عبد الله و مردی که نسل با نود و چهار سال سن بود، «کان شیخاً کبیراً» انسان ممکن است نود و چهار سال کج برود و بعد خدا هدایتش کند. (هیچ وقت مأیوس از هدایت نشوید. انسان ممکن است در زمانی زندگی بکند که آن قدر تاریک باشد که نود و چهار سال دنبال علم و دانش باشد ولی نتواند از سرچشمه زلال ولایت از این علم و دانش استفاده کند و از آبهای هرز و گل آلودی که به عنوان مجتهد و مفتی دست نشاندۀ طاغوت است استفاده کند).

در روایت عنوان بصری می گوید: من با مالک بن انس که یکی از ائمه اهل سنت است رفت و آمد می کردم در مدینه خدمت امام صادق رفتن همان طوری که گاهی مطالبی را از مالک می پرسیدم دوست داشتم مطالبی را از او بپرسم حضرت به من فرمودند: برو از مالک استفاده کن. از نزد حضرت بیرون آمدم و با خودم گفتم اگر امام صادق در من خیری می دید از محفلش بیرونم

⇒ فی خیراً لما زجرنی عن الاختلاف الیه و الاخذ عنه فدخلت مسجد الرسول و سلمت علیه ثم رجعت من الغد الى الروضة و صليت فيها ركعتين و قلت أسألك يا الله يا الله أن تعطف علي قلب جعفر و ترزقني من علمه ما أهتدي به الى صراطك المستقيم و رجعت الى داري مغتماً و لم أختلف الى مالک بن انس لما أشرب قلبي من حب جعفر فما خرجت من داري الا الى الصلاة المكتوبة حتى عيل صبري فلما ضاق صدري تنعلت و ترديت و قصدت جعفرأ و كان بعد ما صليت العصر فلما حضرت باب داره استاذنت عليه فخرج خادم له فقال ما حاجتك؟ فقلت السلام على الشريف فقال هو قائم في مصلاه فجلست بحذاء بابه فما لبثت الا يسيراً اذ خرج خادم فقال ادخل على بركة الله فدخلت و سلمت عليه فرد السلام و قال اجلس غفر الله لك فجلست فأطرق ملياً ثم رفع رأسه و قال أبو من قلت أبو عبدالله قال ثبت الله كنيته و وقفك يا ابا عبدالله مامساً لك؟ فقلت: في نفسي: لو لم يكن لي من زيارته و التسليم غير هذا الدعاء لكان كثيراً ثم رفع رأسه ثم قال: ما مسألتك؟ فقلت: سألت الله أن يعطف قلبك علي و يرزقني من علمك و أرجو أن الله تعالى أجابني في الشريف ما سألته فقال يا أبا عبدالله ليس العلم بالتعلم انما هو نور يقع في قلب من يريد الله تبارك و تعالى ان يهديه فان أردت العلم فاطلب اولاً في نفسك حقيقة العبودية و اطلب العلم باستعماله و استفهم الله يفهمك (بحار الانوار جلد ١، صفحه ٢٢٤، حديث ١٧).



نمی‌کرد لذا به مسجد پیغمبر رفتم و به ایشان سلام عرض کردم، دو رکعت نماز خواندم و گفتم: یا الله یا الله خدایا قلب امام صادق را به من مهربان کن تا به صراط مستقیم تو هدایت شوم و در خانه نشستم (به یک نود و چهار ساله حضرت اعتنا نمی‌کند و می‌گوید: برو از مالک استفاده کن) وقتی خیلی دلم ناراحت و تنگ شد باز به مسجد رفتم. بعد از نماز واجب صبرم لبریز شد گفتم: بروم در خانه امام صادق بایستم، وقتی نزدیک شدم اذن گرفتم خادمی بیرون آمد و گفت: چه حاجتی داری؟ گفتم: می‌خواستم سلامی عرض کنم. گفت: در مصلی مشغول نماز است همان جا نشستم خیلی کم معطل شدم گفت: داخل شو، داخل شدم (گاهی بعضی رد کردنها مفید است، حالا شوقش بیشتر بود، این طوری بهتر قدر می‌داند، یک دعائی، شبی، عبادتی و توسلی، بعد جوابش را بدهند).

امام صادق آمد «ثم رفع رأسه وقال أبو من» سرشان را بلند کردند و پرسیدند: کنیه‌ات چیست؟ گفت: ابو عبد الله فرمودند: «ثبت الله کنیت» خدا این کنیه را همیشه برایت نگه دارد، تو بنده خدا شوی. «ووفقك يا ابا عبد الله» خدا توفیقت دهد.

(یکی از چیزهائی که خیلی برای انسان ضروری است توفیق داشتن است توفیق یعنی وفق پیدا کردن و ردیف شدن کارها مطابق میل انسان^(۱)) ممکن است یک روز صبح از خانه بیرون بیایی و چند تا کار تا ظهر داشته باشی آن چنان کارها ردیف می‌شود که هنوز یک ساعت به ظهر است ولی

۱ — عن كنز الكراچکی قال قال الصادق ما كل من نوى شيئاً قدر عليه ولا كل من قدر على شيء وفق له ولا كل من وفق لشيء أصاب له فاذا اجتمعت النية والقدرة والتوفيق والاصابة فهنا لك تمت السعادة (بحار الانوار جلد ۵، صفحه ۲۱۰، حدیث ۵۰).



شما همه کارهایتان را انجام داده‌اید. اما گاهی وفق پیدا نمی‌کند، در خانه آن بدهکار می‌روید نیست، در مغازه می‌روید می‌گویند همین الان بیرون رفت، می‌خواهید فلان کس را ببینید او را پیدا نمی‌کنید، تا ظهر سعی کردید ولی یکی از کارهایتان انجام نشده است).

حضرت امام صادق فرمود: «وَقَفَّكَ يَا أبا عبد الله» حالا دیگر حضرت امام صادق خیلی با احترام با او صحبت می‌کند، بعد فرمود: مسأله‌ات چیست؟ (گفت: همین موقعی که حضرت با من صحبت می‌کرد در دلم گفتم اگر برایم هیچ چیز نبود جز همین دعائی که حضرت برایم کرد خیلی زیادم بود و بحمدالله موفق شدم) باز هم به مقدمات می‌پردازد می‌گوید: من به مسجد رفتم از خدا سؤال کردم که قلب شما را به من مهربان کند و از علم شما روزیم نمایید. امیدوارم که خدای تعالی این دعای مرا اجابت کرده باشد. امام صادق فرمود: ای ابا عبد الله علم به درس خواندن نیست. (ما اشتباهی در مسأله علم و تحصیل آن داریم تحصیل علم این نیست که با سواد باشیم، این نیست که خواندن و نوشتن بدانیم ما اصطلاحات فقه و اصول و شما اصطلاحات ریاضی و طب و پزشکی و امثال اینها را بدانید، همه اینها مقدمه علم است یعنی از این راه ممکن است شما به علم برسید. شخصی می‌خواهد روی بام برود، به نردبان بالا رفتن روی بام نیست بلکه وسیله‌ای برای رفتن روی بام است، اصل علم چیز دیگری است مخصوصاً علم واقعی یعنی اینکه انسان، انسان شود کسی شود که خدای تعالی او را برای آن جهت خلق کرده «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^(۱) انسان به مقام

عبودیت برسد و بنده خدا شود. اگر اینها مقدمه آن بود اشکالی ندارد، اگر تحصیلات برای این باشد که شما به خدا و هدف خلقتتان برسید ارزش دارد. پس گاهی می شود که انسان سر همان نردبان گذاشتن معطل می شود، سر مقدمه معطل می شود و به نتیجه هم نمی رسد. فرض کنید شما در ادبیات عرب دکتر شدید اما یک آیه از قرآن در وجود شما اثر نگذاشته، چه فایده ای دارد؟ یا یک پزشک عالی مقام شده اید اما یک نفر را معالجه نمی کنید چه فایده ای دارد؟ اینها به قول شیخ بهائی:

علم رسمی سر بسر قیل است و قال نه از آن کیفیتی حاصل نه حال تمامش بحث و کبر و غرور است. اگر عالمی اهل عمل و بندگی خدا باشد به خاطر بندگیش ارزش دارد والا عالمی که برای مردم مفید نباشد شاید بدتر از جاهلی است که برای مردم مفید نیست.

در روایت دارد عالمی که برای مردم مفید باشد «افضل من سبعین ألف عابد» است از هفتاد هزار عابد بهتر است.^(۱)

امام اینجا می فرماید که «لیس العلم بالتعلم» علم چیست؟ «انما هو نور یقع فی قلب من یرید الله تبارک و تعالی أن یرید» علم نوری است که خدا در دل افرادی که می خواهد آنها را هدایت کند، می اندازد.

علمائی بسیار با سواد در تاریخ داشته ایم، دانشمندانی در علوم مادی داریم که بسیار با سواد هستند اما انسان نیستند. فکر نکنید شریح قاضی، یک قاضی بی سواد بوده و حالا یزید یا ابن زیاد از او استفاده کرده است، نه او در زمانی که امیرالمؤمنین خلیفه بود از جانب حضرت علی به



عنوان قاضی نصب شد و حضرت امیر او را قبول داشت اما ایمانش مستقر نبود. آن روز در محضر امیرالمؤمنین دارای ایمان بود و در زمان یزید بن معاویه ایمانش از دستش رفت، نور نداشت.^(۱)

در دعای بعد از زیارت آل یاسین می‌گوئیم که خدایا در قلب ما نور یقین قرار بده «وَأَنْ تَمْلَأَ قَلْبِي نَوْرَ الْيَقِينِ وَصَدْرِي نَوْرَ الْإِيمَانِ وَفَكْرِي نَوْرَ الْإِنِّيَّاتِ»^(۲) تمامش را انسان باید با نور برود والا اگر در تاریکی برود ولو تمام در و دیوار این تاریکی پر از جواهرات باشد چیزی دستگیرش نمی‌شود. اما یک شمع روشن کن و وارد شو، می‌بینی همه چیز دستگیرت می‌شود. اگر با آن نور وارد قرآن شدی و قرآن را مطالعه کردی چیزی دستگیرت می‌گردد، با آن نور اگر وارد روایات شدی چیزی گیرت می‌آید. حتی اگر با نور وارد علوم مادی هم بشوی می‌بینی که یک طبیب به مطبش رفته و چون نور ایمان در قلبش هست هر مریضی را مثل یک عبادت معالجه می‌کند.

طبیعی در مشهد بود، خدا رحمتش کند معروف بود که با یک نسخه او مریضهای صعب العلاج خوب می‌شوند. یک روز پرسیدم: شما چه می‌کنید؟ گفت: نسخه‌هایم مثل دسته چک، ته چک دارد اسم مریض و نوع مرض را در آن ته چک می‌نوشت، داروئی را هم که خودش داده بود می‌نوشت. او می‌گفت: هر روز صبح به حرم حضرت علی بن موسی الرضا می‌روم می‌گویم آقا من این طوری تشخیص مرض و دارو را داده‌ام شفایش با شما است و خودش قسم می‌خورد و می‌گفت: من بعضی از

۱ - بحارالانوار جلد ۴۲، صفحه ۱۷۵، حدیث ۱۴.

۲ - بحارالانوار جلد ۵۳، صفحه ۱۷۱، قسمتی از حدیث ۵.

امراض را اشتباهی تشخیص داده بودم، چون بعد که می‌گفتند شما این دارو را برای این مرض داده‌اید، می‌گفتم: من نداده‌ام از دستم در رفته و اتفاقاً همان دارو، داروی مرض این شخص بوده است. طبیب باید این طوری باشد که نور قلبی و ولایت و محبت داشته باشد و بنده خدا باشد و الاً یک طبیعی که می‌خواهد مال دنیا را زیاد کند و برای خدا هم کار نمی‌کند نور ندارد.

امام صادق می‌فرماید: «انما هو نور یقع فی قلب من یرید الله» در هر کسی هم نیست بلکه در قلب کسی است که خدا اراده کرده او را هدایت کند. «فان اردت العلم» اگر علم می‌خواهی و پیش من آمده‌ای (طرف امام صادق است و این هم طالب علم است، پیرمرد نود و چهار ساله است) «اولاً» «فاطلب فی نفسك حقيقة العبودية» اول کاری که می‌کنی این است که بنده خدا شوی، حقیقت عبودیت را در دلت بوجد آور. وقتی در باطن و نفست حقیقت عبودیت را بوجد آوردی «واطلب العلم باستعماله» به علمت هم عمل کن. اینکه انسان فقط علم داشته باشد فایده ندارد به علمت عمل کن «واستفهم الله يفهمك» از خدا طلب فهم کن، خدا می‌فهماند. می‌بینی جویی ولو باریک از کوثر از علم خاندان عصمت و طهارت باز می‌کند و تو دارای حکمت می‌شوی چون بندگی اخلاص می‌آورد. «من اخلص لله اربعين صباحاً جرت ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه»^(۱) پشت سدّ قلبت وقتی آب و نور کوثر جمع شد می‌بینی که به زیانت جاری می‌شود و همه حرفهای حکمت آمیز و پر ارزش است.



سؤال بیست و دوم:

حقیقت عبودیت چیست؟

پاسخ ما:

باز هم قضیه عنوان بصری در این ارتباط بسیار مفید است عنوان بصری خدمت امام صادق وقتی می‌رسد عرض می‌کند: «فقلت یا شریف» گفتم: (یعنی ای آقا ای مرد با شرافت و عظمت) در اصطلاح مردم مدینه شریف به سادات بزرگ می‌گویند) «فقال قل یا ابا عبد الله» (کنیه عنوان بصری ابا عبد الله است) ببینید حضرت صادق با چه محبتی با او صحبت می‌کنند، عنوان بصری می‌گوید گفتم: «یا ابا عبد الله ما حقيقة العبودية» حقیقت عبودیت چیست که من آن را در خودم بوجود آورم و بعد از خدا طلب فهم کنم تا خدا به من

بفهماند؟ «قال ثلاثة اشياء ان لا يرى العبد لنفسه في ما خوله الله ملكاً»^(۱) اوّل کاری که می‌کنی در آنچه که در اختیار هست خودت را مالکش ندانی آیا مالک اموال خودت هستی؟ آیا به خانه که بر می‌گردد یقیناً هر چه مال تو بوده باز هم هست؟ این بدنت مال تو است؟ آن را نگهدار. در دنیا چقدر می‌خواهی بمانی؟ بعد از صد و بیست سال؟ نه تا یک دقیقه دیگر هم نمی‌توانی خودت را نگه داری. سگته‌های آنی ایست قلبی یک لحظه به انسان مهلت نمی‌دهد تو مالک چه هستی؟ کمی فکر کن. بفهم که مالک هیچ چیز نیستی و خدا مالک همه چیز هست. وقتی انسان این را فهمید همه کارها برایش ساده می‌شود. امام فرمود: «ان لا يرى العبد لنفسه في ما خوله الله ملكاً لأنّ العبيد لا يكون لهم ملك يرون المال مال الله».

در آن زمان‌ها برده‌هایی می‌آوردند «العبد وما في يده كان لمولاه» یعنی حتی پیراهن تنش هم مال مولایش بود، یک چنین حالتی داشته باش. تو لباس داری آیا مال خودت هست؟ نه، تو بدن داری، مال خودت هست؟ همه چیزهایی که هست مال خدا است. «يضعونه حيث أمرهم الله» ما این ملک خدا را چه کنیم؟ هر جا خدا گفته بگذار. ثروتم را چه کار کنم؟ هر چه خدا می‌گوید همان کار را بکن. در مرحله اوّل: واجب النفقه‌ات، در مرحله اوّل واجبات، اینها مال تو نیست اگر خیلی حواست جمع باشد وصیت می‌کنی که یک

۱ — باسناده فی حدیث (قال العنوان البصري لامام الصادق) قلت يا شريف فقال قل يا ابا عبد الله قلت يا ابا عبد الله ما حقيقة العبودية قال ثلاثة اشياء أن لا يرى العبد لنفسه فيما خوله الله ملكاً لأن العبيد لا يكون لهم ملك يرون المال مال الله يضعونه حيث أمرهم الله به ولا يدبر العبد لنفسه تدبيراً و جملة اشتغاله فيما أمره تعالى به و نهاء عنه (بحارالانوار جلد ۱، صفحه ۲۲۴، قسمتی از حدیث ۱۷).



سوّم از اموالّت را صرفت کنند.

«يضعونه حيث أمرهم الله به» و لا يدبّر العبد لنفسه تدبيراً.

انسان در مقابل خدا هیچ وقت برای خودش برنامه تنظیم نمی‌کند، نه اینکه تدبیری ندارد، اگر انسان تدبیری نداشته باشد ممکن است فکرش انحطاط پیدا کند. اما در غیر راهی که خدا تعیین فرموده. غیر از صراط مستقیم تدبیری ندارد. اینکه فردا می‌روم و سر فلانی را کلاه می‌گذارم یا اینکه مگر می‌شود بدون دروغ واسطه‌گیری کرد، این چنین تدبیری ولی خدا ندارد. حتّی صبح بنشیند فکر کند که چطور دروغ بگوید که این خانه خرابه بیست ساله را به جای خانه نو و صحیح و سالم به طرف بفروشد این، تدبیرات غلط است، تدبیری که دارد این است که دائماً تدبیر می‌کند که خدا را چطور بندگی کند و از خود راضی نماید. امام صادق فرمود: «و لا يدبّر العبد لنفسه تدبيراً و جملة اشتغاله فيما امره تعالى به و نهان عنه» همه فکرش این است که چه کاری را خدا گفته بکن، بکنم و چه کاری را خدا گفته نکن، نکنم. «فاذا لم ير العبد لنفسه في ما خوله الله تعالى ملكاً هان عليه الانفاق». انفاق خیلی برایش آسان می‌شود. حساب سالش را کرده پول هم در بانک دارد.

«هان عليه الانفاق في ما امره الله تعالى ان ينفق فيه و اذا فوّض العبد تدبير نفسه على مدبره هان عليه مصائب الدنيا»^(۱) اگر بنده تدبیر نفسش را بر مدبّر همه کارها تفویض کرد

۱ — باسناده فی حدیث قال الصادق لعنوان البصري فاذا لم ير العبد لنفسه فيما خوله الله تعالى ملكاً هان عليه الانفاق فيما امره الله تعالى أن ينفق فيه و اذا فوّض العبد تدبير نفسه على مدبره هان عليه مصائب الدنيا و اذا اشتغل العبد بما امره الله تعالى و نهان لا يتفرغ منهما الى المراء و المباهاة مع الناس فاذا أكرم الله العبد بهذه الثلاثة هان عليه الدنيا (بحارالانوار جلد ۱، صفحه ۲۲۴، قسمتی از حدیث ۱۷).

مصیبت دنیا بر او آسان می شود. در روایت داریم که امام صادق می فرماید: من تعجب می کنم از کسی که این آیه را می خواند و مشکلاتی دارد و چرا این آیه را ورد خودش قرار نمی دهد؟ «و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد» بعد خداوند می فرماید: «فوقاه الله سیئات ما مکروا»^{(۱)(۲)}

خدای تعالی از بدیهائی که مردم می خواهند نسبت به او انجام دهند نگهش می دارد. این را در قرآن می خوانی چرا وقتی که فشاری از مردم برایت پیش آمد نمی گوئی: «و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد» سپس امام صادق می فرماید: «واذا اشتغل العبد بما امره الله تعالى ونهاه لا يتفرغ منهما الی المراء والمباهاه مع الناس». وقتی بنده خدا به آنچه خدا به او امر و نهی کرده مشغول شد دیگر با مردم دعوا و جنجال ندارد.

دوم: صبر. سوّم: هر چه فرموده اند، اطاعت کند.

سپس امام صادق می فرماید: «فاذا اکرم الله العبد بهذه الثلاثة» این سه چیزی که حضرت صادق فرمود معنای حقیقت عبودیت است. اگر خدای تعالی بنده ای را به این جهت گرامی داشت و این سه حالت را به او داد، «هان علیه الدنیا» دنیا بر او آسان می شود، مشکلاتش آسان می شود، ابلیس کیست که بیاید در مقابل من عرض اندام کند، مردم هم باشند من بنده خدا

۱ - فی الخصال عن الصادق قال عجت لمن یفرع من أربع کیف لا یفرع الی أربع الی قوله و عجت لمن مکر به کیف لا یفرع الی قوله تعالی و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد فانی سمعت الله بعقوبها فوقاه الله سیئات ما مکروا (بحار الانوار جلد ۶۸، صفحه ۱۲۱).
۲ - سوره غافر آیه ۴۵.



هستم و تحت حمایت پروردگارم و کسی نمی‌تواند به من کوچک‌ترین اهانتی بکند سپس امام صادق می‌فرماید: «و لا يطلب الدنيا تكاثراً» دنبال دزدی و فعالیت‌های بی‌جا نمی‌رود که «الهیکم التکاثر حتی زتم المقابر»^(۱) بدون جهت دنبال تکاثر و زیاده‌طلبی نمی‌رود و برای تفاخر که من دارای چنین خانه‌ای، ویلائی یا قصری هستم نمی‌رود. سپس امام صادق می‌فرماید: «و لا يطلب ما عند الناس عزاً و علواً» برای اینکه عزت و علو خود را زیاد کند طمع به مال مردم پیدا نمی‌کند. «و لا يدع ایامه باطلاً» دوران زندگیش را به بطلالت نمی‌گذراند. «فهذا اول درجة التقی» امام می‌فرماید: تازه این اول درجه تقوا است. وقتی اینجا رسیدی «قال الله تبارک و تعالی: تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا یردون علواً فی الارض و لا فساداً و العاقبة للمتقین»^(۲) این خانه آخرت را که در پیش دارید ما برای کسانی که در دنیا نمی‌خواهند بر خلق خدا برتری بجویند، نمی‌خواهند فساد کنند و مال مردم بخورند قرار داده‌ایم و عاقبت مال متقین است. «قلت یا ابا عبد الله» خیلی خوشحال شد، حضرت صادق مطالب خیلی در سطح بالائی برای او فرمود.^(۳)

۱ - سوره تکاثر آیه ۱ و ۲.

۲ - باسناده فی حدیث قال الصادق لعنوان البصری و لا يطلب الدنيا تکاثراً و تفاخراً و لا يطلب ما عند الناس عزاً و علواً و لا يدع ایامه باطلاً فهذا اول درجة التقی قال الله تبارک و تعالی تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا یردون علواً فی الارض و لا فساداً و العاقبة للمتقین (بحارالانوار جلد ۱، صفحه ۲۲۴، قسمتی از حدیث ۱۷).

۳ - در کتاب «حلّ مشکلات دینی» صفحه ۱۵۱ از همین مؤلف نوشته شده: عبودیت همان معنای «ایناک نعبد» که منحصرأ تو را عبادت می‌کنم، می‌باشد و به طور مختصر توضیح داده شده است.

سؤال بیست و سوم:

برخورد اولیاء خدا و بندگان خدای تعالی نسبت
به مریضی و مردن چطور است؟ و خدای تعالی چه
الطافی به آنها می فرماید؟

پاسخ ما:

روایت است که موقع مرگ برای بنده مؤمن، ملکی را خدای تعالی
می فرستد که به او بگوید: تا آخر اگر دنیا بخواهی می توانی زنده بمانی و اگر هم
می خواهی از دنیا بروی برو مانعی ندارد.^(۱) آن بنده مؤمن دو دل می شود و با
دیدن نعمتهای عجیب بهشت و دیدن چهارده معصوم می گوید: مرا

۱ - عن المحاسن باسناده عن محمد بن علی الحلبي قال قال ابو عبد الله فی حدیث ما ترددت
فی شیء کترددی فی موت المؤمن اثنی لأحب لقاءه و یکره الموت فأصرفه عنه (بحار الانوار جلد
۶۴، صفحہ ۱۴۸، حدیث ۶).



ببرید و عجله هم می‌کند.^(۱) البته یک عده از اولیاء خدا هستند که در مرحله بالاتری هستند و تمنای مرگ می‌کنند و بدون هیچ برنامه‌ای دلشان می‌خواهد زودتر به آن عالم بروند.^(۲) این روایت مال آنهایی است که هنوز دلبستگی به دنیا دارند. در روایات و آیات زیادی به این مضمون هست: «یا ایها الذین هادوا ان زعمتم انکم اولیاء لله من دون الناس فتمنوا الموت»^(۳) این علامت اولیاء خدا است که تمنای مرگ می‌کنند و در مورد مرض گاه یک جریان‌ات طبیعی هست که وارد می‌شود ولی آن دردی که ما می‌کشیم را یک ولی خدا نمی‌کشد. یکی از اولیاء خدا که مدتی با او محشور بودم دردی داشت و خودش این طور توصیف می‌کرد که درد من مثل این است که یک معشوقی انسان داشته باشد بعد از مدتی او را ببیند و او را در آغوش بگیرد و بفشارد، یک دردی دارد اما لذت دارد. بنده خدا از درد و مرض لذت می‌برد شما خیال می‌کنید امام حسین در گودی قتلگاه که افتاده بودند به خاطر پاره پاره شدن بدنش ناراحت بودند، این حرفها را ما می‌گوئیم و گریه می‌کنیم والا خود حضرت سید الشهداء می‌فرماید: «صبراً علی قضائک لا معبود سواک»^(۴) و ما اگر گریه می‌کنیم باید برای این اهانت‌هایی که مردم به آن وجود مقدس کردند باشد. بنده خدا اراده کند مریض نمی‌شود اما گاه می‌گویند مریض شوم، این حرفها را ما نمی‌فهمیم باید برسیم به آن مرحله تا متوجه معنای

۱ - بحار الانوار جلد ۶، صفحه ۱۷۳، حدیث ۵۱.

۲ - قل یا ایها الذین هادوا ان زعمتم انکم اولیاء الله من دون الناس فتمنوا الموت ان کنتم صادقین (سوره جمعه آیه ۶).

۳ - سوره جمعه آیه ۶.

۴ - ذریعة النجاة صفحه ۱۴۵.



واقعی آنها بشویم. چون ما نمی دانیم چه چیز خوب است و چه چیز بد است. یکی از اولیاء خدا تمام بدنش فلج شده بود می گفت: خدای عزیزم به من گفته تو حرکت نکن من عده ای از دوستانم را می فرستم خدمتگزاری باشند.

بنده خدا که با عالم هستی در ارتباط هست هیچ وقت فقیر نمی شود. این پولها چیزی نیست اسباب زحمت هست ببینید در طول عمر انسان چند دفعه می تواند حج برود، چقدر فرصت دارد؟ یک حرم امام رضا رفتن معادل هزار حج و هزار عمره می باشد^(۱) مؤمنین به اینها ایمان دارند، دیگر پول را به دست نمی دهند که اسباب زحمت باشد، برایت حساب می کنند و به حساب می ریزند.

۱ - روی الحسن بن علی بن فضال عن أبی الحسن الرضا انه قال ان بخراسان لبقعة یاتی علیها زمان تصیر مختلف الملائكة فقال فلا یزال فوج ینزل من السماء و فوج یصعد الی أن ینفخ فی الصور فقیل له یابن رسول الله و آية بقعة هذه قال هی بأرض طوس فهی و الله روضة من ریاض الجنة من زارنی فی تلك البقعة کان کمن زار رسول الله و کتب الله تبارک و تعالی له ثواب ألف حجة مبرورة و ألف عمرة مقبولة و کنت أنا و آبائی شفعاؤه يوم القيامة (من لایحضره الفقیه جلد ۲، صفحہ ۵۸۵، حدیث ۳۱۹۳).



سؤال بیست و چهارم:

فایده بندگی برای کیست؟

پاسخ ما:

انسان باید بنده واقعی خدا بشود. چون مهم ترین هدف خلقت بندگی است.^(۱) بندگی معنایش این است که انسان هر چه دارد، وجود خودش و آنچه متعلق به او است همه در راه مولایش باشد. بندگی به دو بخش تقسیم می شود: یکی اینکه انسان بندگی می کند برای شخصی که دستوراتی داده و نفع آن هم به او بر می گردد مانند بندگی یک خدمتگزار در خانه. قسم دوم این است که انسان طبق فرمان یک شخصی کاری کند که به

۱ — عن علل الشرائع باسناده عن أبي بصير قال سألت أبا عبد الله عن قوله عز وجل و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون قال خلقهم ليأمرهم بالعبادة. (بحار الانوار جلد ۵، صفحه ۳۱۳، حدیث ۵).

نفع خودش است نه آن شخصی که امر می‌کند مثل استاد که شاگرد را تربیت می‌کند که او تربیت شود، نه برای اینکه به نفع استاد کاری انجام شود. این بندگی قسم دَوَم را خدا می‌خواهد. نتیجه بندگی، کمالات روحی است، نتیجه بندگی رشد روحی است. بنده وقتی بندگیش را کامل کرد به رشد روحی می‌رسد. ممکن است انسان تمام زندگیش کار کند و زندگی خود را تأمین کند و بعد از مدتی بمیرد، روزی که متولد شده یا به حد بلوغ رسیده همان را فهمیده که روز آخر فهمیده ولو صد سال فاصله باشد، یک آدم بی‌درک و بی‌اطلاع است. سواد و اطلاعات در علوم مختلف مثل نردبانی است به سوی حقیقت می‌رود اما عبادت نقطه حساسی است که سرنوشت انسان را تعیین می‌کند و رشد کمالات را بالا می‌برد. وقتی پیش طیبی بروید او برنامه‌ای برای رفع مرض به شما می‌دهد اگر شما بگویید مگر من نوکر او هستم که این طور عمل کنم آیا به شما نمی‌خندند؟ چرا؟ چون درست است اطاعت او را می‌کنید اما در حقیقت اطاعت او به نفع شما است، شما نیاز به این مسأله دارید. خدای تعالی می‌فرماید: «بَلَّ اللَّهُ يَمَنَ عَلَيْكُمْ اِنْ هَدَيْتُمْ لَایْمَان»^(۱) خدا به شما منت می‌گذارد. این حالت را ما اکثراً داریم که به خدا منت می‌گذاریم، این را از خود دور کنیم تا خدا به ما عنایت خاصی داشته باشد. خوب این جمله را بفهمید، اگر ما نماز می‌خوانیم، روزه می‌گیریم برای خودمان و به نفع خودمان است درست مثل همان طیب. در عین حال خدای تعالی برای انجام واجبات و ترک محرمات مزد می‌دهد ولی تو مزدی طلب نداری، خدا به تو برنامه رشد و کمالات داده است، علت اینکه ما این



طور فکر می‌کنیم این است که حقیقت عبادت را نفهمیده‌ایم و درک نکرده‌ایم.

تمام اعتراضات که چرا دختر زودتر از پسر تکلیف می‌شود؟ چرا خدای تعالی من نماز خواندم ولی حاجتم را نداد؟ اگر اینها را به مثال آن طیب مقایسه کنیم به حقیقت پی می‌بریم. عبادت را اگر ارتباط با خدا دانستی و فهمیدی برای خودت و به نفع خودت هست. دیگر اعتراض نمی‌کنی. خدا به ما برنامه داده که در زندگی عمل کنیم، به ما وقت برای ملاقات داده، هیچ یک از کارهای ما برای خدا نفعی ندارد. شما گوش به حرف طیب که می‌دهید مزد نمی‌گیرید، بلکه یک چیزی هم باید بدهید! ولی خدای تعالی مزد که می‌دهد هیچ، در راه رسیدن به کمال هم کمک است. وقتی ما نماز می‌خوانیم و روزه می‌گیریم باید از خدا تشکر کنیم که خدایا به من اجازه دادی نماز بخوانم، اجازه دادی روزه بگیرم، قرآن را بر ما نازل کرده‌ای، به طرف هدایت و سعادت ما را راهنمایی کرده‌ای وقتی انسان این طور قدم برداشت از عبادت لذت می‌برد و اگر خدا خواسته‌اش را نداد، ناراحت نمی‌شود بلکه تمام اینها شکر دارد.

سؤال بیست و پنجم:

لطفاً فواید بندگی را توضیح بفرمائید.

پاسخ ما:

اگر انسان بنده خدا شد و با عالم خلقت هماهنگ شد یکی از فوایدش این است که به تمام قدرتهای عالم پیوسته است. شما یک قطره هستید ولی وقتی به دریا وصل شدید دیگر دریا هستید و تمام عالم هستی با شما همراه می‌شوند و جزئی از این عالم پر معنویت می‌شوید، عالمی که هر جایش عبودیت و فرمانبرداری است. اگر بنده خدا شدی و هماهنگی خود را با عالم خلقت و با انبیاء عظام و ملائکه اعلام کردی، همه عالم خلقت به کمک شما می‌آیند بعد خدای «یا من اظهر الجمیل»^(۱) خوبیهایت را ظاهر می‌کند و به

۱ - الکافی جلد ۲، صفحه ۵۷۸، حدیث ۴.



عالم تکوین اعلام می‌کند و همه عالم خوشحال و راحت می‌شوند، خدا می‌فرماید: ببینید این بنده من با شما هماهنگ شده و همه به کمک شما می‌آیند، هر جا می‌روید آبرومند هستید، بر فرض در معصیت کارها آبرو نداشته باشید، در ملکوت عالم محرم هستید. دُومین فایده این است که خدای تعالی با ما حرف می‌زند، البتّه خدای تعالی با همه موجودات هم‌سخن می‌شود. اما با بشر همان طور که بشر تکویناً و تشریعاً بندگی می‌کند خدا هم با بنده‌اش دو نوع حرف می‌زند، یکی تکویناً یعنی همان طور که با سایر موجودات اعم از حیوانات لحظه به لحظه حرف می‌زند و یکی هم با ارسال رسول با شما حرف می‌زند^(۱) یعنی کلام مال خدا است، معانی کلمات مال خدا است، لب و دهان مال خدا است و در واقع خدا حرف می‌زند که فرموده: «و نفس و ما سَوَّيْهَا فَالْهَمَّهَا فَجُورُهَا وَ تَقْوِيَّهَا»^(۲) هر کس نفس دارد خدا خوبی و بدی را به او الهام می‌کند، منتها اولیاء خدا صدای خدا را می‌شنوند و باور می‌کنند ولی ما می‌شنویم و اعتنا نمی‌کنیم. الهام یعنی «من وراء حجاب» سخن از ذات اقدس الهی صادر می‌شود و در قلب شما می‌نشیند. پس اگر انسان با بندگان خدا اعم از حیوانات و جمادات هماهنگ شد نتایج فوق شامل حالش می‌شود.

۱ - و ما کان لبشر أن یکلمه الله الا وحیاً او من وراء حجاب او یرسل رسولاً فیوحی باذنه ما یشاء انه علی حکیم. (سوره شوری آیه ۵۱).

۲ - سورة شمس آیه ۸.

سؤال بیست و ششم:

مهم‌ترین فایده قرار گرفتن در مرحله عبودیت

چیست؟

پاسخ ما:

اولین و مهم‌ترین فایده‌ای که از عبودیت گرفته می‌شود این است که همه با هم متحد می‌شوند و طبق آیات قرآن عمل می‌کنند و یک امام و مقتدا دارند. در یک نماز جماعت وقتی یک امام وجود داشته باشد و همه به او اقتدا کنند همه با هم سجده و رکوع و قیام و قعود می‌کنند.

اگر ما بتوانیم بندگی خدا را در وجودمان ایجاد بکنیم و به این وحدت برسیم یقیناً حضرت بقیة الله ارواحنا فداه، امام و رهبر ما خواهد بود و ما به آن سعادت عظمائی که ائمة اطهار و انبیاء آرزویش را می‌کشیدند



عبودیت

می‌رسیم. حضرت سید الشهداء و امام صادق فرمودند: «لوا درکته لخدمته ایام حیاتی»^(۱) اگر من حجة بن الحسن و زمانش را درک می‌کردم در دوران زندگی‌م خدمتگزارش بودم. وقتی در محضر حضرت علی بن موسی الرضا نام حضرت بقیه الله برده می‌شد از جا بلند می‌شد و دست مبارکش را روی سرش می‌گذاشت و در مقابل نام حضرت ولی عصر تعظیم می‌کرد و سه مرتبه می‌فرمود: «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ». این لطفی است که پروردگار به ما کرده و امام ما را حجة بن الحسن (ارواحنا فداء) قرار داده است.

۱ — بحار الانوار جلد ۵۱، صفحه ۱۴۸، حدیث ۲۳.

سؤال بیست و هفتم:

چگونه می‌توان با بندگی به آرامش واقعی

دست یافت؟

پاسخ ما:

وقتی می‌خواهیم دربارهٔ رسالت رسول اکرم شهادت دهیم می‌گوئیم:
«اشهد انّ محمداً» اسم او را می‌بریم و بعد می‌گوئیم: «عبده ورسوله» تا مقام عبودیت
نباشد رسالت نیست، تا یک فرد بنده خدا نشود به سعادت نمی‌رسد.
یکی از فوائد بندگی خدا آرامش و سکونت و اطمینان است. امروز دنیا
در اثر رشد فرهنگ یا علم و صنعت و وسائل مادی آن چنان بشر را در
حیرت و ناآرامی قرار داده (بخصوص مردم غرب و اروپا را) که برای مردم



امروز مهمتر از هر چیزی امنیت و آرامش و سکونت است و این معنا حاصل نمی‌شود مگر با بندگی خدا. خدای تعالی در قرآن سکینه را که آرامش قلب است در چند جمله برای رسول اکرم و یا مؤمنین نازل می‌کند. «فانزل الله سکینته علیه»^(۱) خداوند آرامش را با منت، نه بر هر کسی بلکه بر رسولش و مؤمنین نازل کرده است.

در قصه غار، شبی که پیغمبر با ابی بکر به غار ثور تشریف می‌برند و مخفی می‌شوند این آیه نازل می‌شود: «ثانی اثنین اذهما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فانزل الله سکینته علیه و ایده بجنود لم تروها»^(۲).

دومی از دو نفر، مدار سخن درباره پیغمبر که دومی است می‌باشد. از آیه استفاده می‌شود اولی در میان غار بسیار می‌ترسید و محزون بود که پیامبر اکرم به او آرامش داد و فرمود: «لا تحزن» اگر او از اولیاء خدا می‌بود هیچگاه در کنار پیغمبر محزون نمی‌شد. آن قدر می‌ترسید که دندانهایش بهم می‌خورد و کم‌کم نزدیک بود پیغمبر را هم (لو) بدهد که فرمود: «ان الله معنا» خدا با ما است، یعنی خدا با من است، یعنی خدای تعالی راه مرا تأیید می‌کند، دین اسلام تا روز قیامت باقی است و من باید بمانم و دین مقدس اسلام را برای مردم توضیح دهم و رسالتم را به مردم برسانم که خدا می‌فرماید: «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس»^(۳).

«لا تحزن ان الله معنا» تا اینجا درباره هر دو نفر صحبت است. بعد «فانزل الله

۱ — سوره توبه آیه ۴۰.

۲ — سوره توبه آیه ۴۰.

۳ — سوره مائده آیه ۶۷.

سکینته علیه» خدا سکینت و آرامشی را که پیامبر اکرم در طول مدت رسالتش داشته و مرتب هم باید پروردگار او را تأیید کند که به او هم عنایت کرده، در اکثر جاهائی که «فانزل الله سکینته» آمده کلمه نزول هم هست یعنی آرامش واقعی باید از جانب خدا نازل شود و در ازای بندگی هم این مسأله عملی می شود (البته منظور بندگی کامل و صد در صدی که پیغمبر داشت، نیست) آرامش در اثر اینکه انسان کاری بکند که در دنیا مطمئن شود که خدا از او راضی است ایجاد می شود. «یا ایها النفس المطمئنة»^(۱) اطمینان با سکینت کمی فرق دارد اگر کسی اطمینان پیدا کرد یک نحوه آرامش و امنیت پیدا کرده اما باید بیشتر فعالیت کند و خودش را به مقام بندگی کامل برساند تا سکینت در قلبش نزول پیدا کند که می فرماید: «یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیه مرضیه».^(۲)

برگرد به طرف خدا، حرکت کن. هر نفسی را به طرف خدا دعوت نمی کنند. هر دل ناآرامی که هنوز ایمان در آن مستقر نشده را به طرف خدا دعوت نمی کنند.

خدای تعالی هم او را نخواسته چون لیاقت قدم گذاشتن در این راه را ندارد، اما نفس مطمئنه، آن نفسی که آرامش پیدا کرده، اصول اعتقاداتش درست است اول قدم برای سالک الی الله این است که باید عقایدش طوری باشد که هیچ دغدغه و ناآرامی نسبت به عقاید نداشته باشد.

وقتی که آرام شد و اطمینان پیدا کرد و اعتقاداتش کامل شد آن وقت مورد

۱ - سوره فجر آیه ۲۷.

۲ - سوره فجر آیه ۲۷ و ۲۸.



دعوت پروردگار واقع می‌شود.^(۱) پایان سیر الی الله انس با خدا است در اثر انس، توکل و تسلیم و رضا بوجود می‌آید و آنجا است که نفس انسان، راضیه و مرضیه می‌شود که فرموده: «رضی الله عنهم ورضوا عنه»^(۲) خدا از آنها راضی است و آنها هم از خدا راضی هستند. رضایت هم به معنای خشنود بودن است. گاهی انسان با کسی مأنوس است و انس دارد ولی از او خوشش نمی‌آید، از این انس و رفاقت خشنود نیست اما گاهی انسان محبوبی و معشوقی دارد که وقتی به او می‌رسد هم او راضی است هم این، هم این عشق می‌ورزد هم او اظهار محبت می‌کند. که فرموده: «رضی الله عنهم ورضوا عنه» «یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیه مرضیه» اینجا است که این سمت را به انسان عنایت می‌کنند و این مَهر عبودیت را پای نامه عملش می‌زنند. «ارجعی الی ربك راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی»^(۳) بیا در میان بندگان من داخل شو بیا در صف بندگان من قرار بگیر. بیا با این حالت وارد بهشت من شو.

۱ - در کتاب «در محضر استاد» جلد دوم صفحه ۱۲۳ از همین مؤلف در این باره توضیح داده شده است.

۲ - سوره مائده آیه ۱۱۹.

۳ - سوره فجر آیه ۲۸ و ۲۹.

سؤال بیست و هشتم:

بندگان خدا چه کسانی هستند؟

پاسخ ما:

بندگان کامل الهی اوّل پیغمبر اکرم بعد علی بن ابی طالب و یازده فرزندش هستند. وقتی انسان به آنها رسید و دستش به دامنشان بند شد و در ردیف اینها مورد لطف پروردگار قرار گرفت، وقتی که انسان این دعایش که در سوره حمد که حداقل در روز ده مرتبه می خوانیم که «اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم»^(۱) که منظور همین بندگان واقعی خدا هستند. یعنی خدایا مرا در راه آنهایی قرار بده که به آنها نعمت بندگی و ولایت و همه نعمتها را داده ای این دعا مستجاب شد. آن وقت بنده خدا می شود.

۱ — سوره فاتحه آیه ۷۶.



در دعا می خوانیم: خدایا ما را داخل کن «فی کلّ خیر ادخلت فیه محمداً و آل محمّد»^(۱) ما را در این صراط هدایت کن. ما را در ردیف اینها و پشت سرشان قرار بده. «فادخلی فی عبادی»^(۲) اگر داخل در بندگان خدا شدی اگر در این صراط قرار گرفتی که لازمه ورود در این صراط و استجابت این دعا آیات قبل است که «ایّاک نعبد و ایّاک نستعین»^(۳) خدایا تنها تو را عبادت می کنم.

خلوص در عبادت، خلوص در بندگی که استعانت از پروردگار هم در این آیه هست بعد از بندگی است. اگر کسی بنده خدا شد می تواند از پروردگارش استعانت بجوید و تنها هم خدا را یار خودش بداند که فرمود: اینها یار خدا هستند و خدا هم یار اینها است.^(۴)

۱ — الکافی جلد ۲، صفحه ۵۲۹، قسمتی از حدیث ۲۲.

۲ — سوره فجر آیه ۲۹.

۳ — سوره فاتحه آیه ۴.

۴ — یا ایها الذین آمنوا ان تنصروا الله ینصرکم و یثبت اقدامکم (سوره محمد آیه ۷).

سؤال بیست و نهم:

چه تفاوت‌هایی میان بندگی برای خدای تعالی و
بندگی یک عبد برای مولایش وجود دارد؟

پاسخ ما:

عبادت مطلق مخصوص خدا است یعنی شما باید بدون هیچ قید و شرطی هر چه خدا گفته است چه حکمتش را بفهمید و چه نفهمید عمل کنید. حکمت هفت شوط دور خانه خدا گشتن را هیچ نمی‌فهمید. حکمت دویدن بین صفا و مروه را ما هیچ درک نمی‌کنیم (یا از چیزهایی است که کمتر درک می‌کنیم) حکمت اینکه در آن شلوغی سنگ به آن دیوار یا به آن به اصطلاح جمره زدن را ما درک نمی‌کنیم. آیا می‌شود چون حکمتش را درک نمی‌کنیم، نکنیم؟ خیر. تو مطلقاً بنده خدا هستی و هیچ قیدی به آن



نمی خورد، خدا بگوید زنده باش، باید باشی و اگر بگوید بمیر، باید بمیری.
بخور، بخوری. نخور، نخوری.

اگر یک چنین بندگی را بخواهید تصوّر کنید برای غیر خدا جایز نیست. یعنی در مقابل غیر خدا هر که باشد و هر چقدر هم قدرت داشته باشد، اینکه من مطلقاً بنده او باشم و حتّی دیگر به خدا اعتنائی نداشته باشم و خدا هم حقّ امر و نهی به من را نداشته باشد در مورد مردم و غیر خدا جایز نیست، به این معنا که ما وقتی بنده خدا شدیم از خدای تعالی در تمام مسائل و کارها و برنامه هایمان چه حکمتش را بدانیم و چه ندانیم باید اطاعت کنیم. این معنای بندگی و عبودیت واقعی است، این به اصطلاح بندگی است که در این آیه شریفه می فرماید: «لَا اَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ»^(۱) همین است امّا در مسائل دیگر و بندگی های دیگر، فرضاً فلان شخص پول داده و اسیری را خریده و آورده است ایشان تا چه حدّ حقّ امر و نهی به او را دارد و تا چه حدّ این بنده او است؟ تا جایی که با بندگی خدا منافات نداشته باشد، تا جایی که مثلاً مولا می تواند به بنده اش هر کاری را بگوید بکن، باید بکند، امّا نمی تواند به او بگوید یک گناه بکن یا واجب را ترک کن، بر جان و روح او دیگر حقّی ندارد. خدا می تواند جان ما را بگیرد امّا مولای معمولی نمی تواند جان بنده اش را بگیرد. مثلاً حالا هوس کرده است برده هایی را بخرد و به خانه بیاورد و بکشد و از آدمکشی خوشش می آید. آیا می تواند؟ خیر. این بندگی نسبت به آن بندگی محدود است. امّا ذات مقدّس پروردگار مطلقاً بر ما معبودیت دارد یعنی ما باید عابد باشیم و او معبود باشد و ما بنده باشیم و او آقا باشد. روی

۱ - سوره کافرون آیه ۲.



این اصل ضمناً معنایی برای ما روشن می‌شود که ما در بندگیمان نسبت به خدا حق اظهار نظر نداریم. اینکه این چیز را عقل نمی‌رسد و فلان چیز را نمی‌فهمم و فلان مسأله را چون حکمتش را نمی‌دانم ترک نکنم، خلاف عبودیت است.

بندگی واقعی آن است که انسان مطلقاً در تمام شئون بنده باشد مثلاً خدای تعالی خواسته است من مریض باشم، باشم. خدای تعالی خواسته است من فقیر باشم، هستم. زنده باشم یا بمیرم. اگر می‌خواهم به آن معنای واقعی بندگی برسم باید این طور باشم.^(۱) و اما مسأله حکمت بعضی از احکام را یاد داشتن و یاد گرفتن، اگر مثلاً حکمت بعضی از احکام و مطالب را توانستید فکر کنید و یاد بگیرید و بلد باشید اشکالی ندارد، اگر هم نمی‌دانستید باید بندگی بکنید. یعنی عقل ما می‌گوید: چون او معبود مطلق و من چون عبد مطلق هستم بدون هیچ قید و شرطی هر چه فرموده و هر چه دستور داده است چه حکمتش را بدانم و چه ندانم باید انجام بدهم. این را بدانید خیلی از مسائل حج هست که انسان حکمتش را نمی‌داند مثلاً در حال احرام، گاهی می‌شود اگر کسی از مسجد شجره احرام ببندد تا به مکه برود مخصوصاً آن زمانی که مردم، این چهارصد کیلومتر راه را پیاده می‌رفتند

۱- روی آن جابر بن عبد الله الانصاری رضی الله عنه ابتلی فی آخره بضعف الهرم والعجز فزازه محمد بن علی الباقر فسأله عن حاله فقال أنا فی حالة أحب فیها الشیخوخة علی الشباب و المرض علی الصحة و الموت علی الحیاة فقال أما أنا یا جابر فان جعلنی الله شیخاً أحب الشیخوخة و ان جعلنی شاباً أحب الشیوب و ان أمرضنی أحب المرض و ان شفانی أحب الشفاء و الصحة و ان أمتنی أحب الموت و ان أبقانی أحب البقاء فلما سمع جابر هذا الکلام منه قبل وجهه و قال صدق رسول الله فانه قال ستدرک لی ولدا اسمه اسمی یبقر العلم بقرأ کما یبقر الثور الارض فلذلک سمی باقر علم الاولین و الاخرین ای شاقة (مسکن الفؤاد صفحه ۸۷).



چند روزی طول می کشید حال ممکن است صبح حرکت کنند و تا ظهر به مگه برسند و تا عصر از احرام بیرون بیایند اما در قدیم شاید ده روزی طول می کشید تا این ده روز را بروند و بعد در آنجا اعمال عمره را انجام بدهند و از احرام بیرون بیایند در این مدّت به اختلاف فتوا بیست و یک یا بیست و دو چیز بر انسان حرام است که از آن جمله این است که اگر بوی بدی در اطراف شما بود نباید بینی تان را بگیرید. حکمتش چیست و چرا من نباید بینی ام را بگیرم؟ همین که هست، خدا گفته است. اگر انسان باید بوی بد را استشمام کند باید همیشه این طور باشد و اگر نباید بکند حالا هم همین طور است بوی عطر را نباید استشمام کنید، کاملاً بعکس است. پوشیدن صورت زن اگر واجب نباشد کار خوبی است ولی در آنجا واجب است که انسان صورتش را باز بگذارد. اینها با هیچ حکمت عقلی جور در نمی آید و نمی شود گفت حکمتش این بوده است. همین هفت شوط دور خانه خدا گشتن را بنشینید و فکر کنید که چرا ما باید هفت دور، دور این خانه سنگی بگردیم و اگر یک قدم کمتر بگردیم باطل است آن هم در آن شلوغی.

چرا من باید هفت مرتبه از صفا به مروه و از مروه به صفا آن هم با آن حرکات مخصوص که اگر یک نفر خارج از جریان بایستد و تماشا بکند شاید بگوید اینها چه کار می کنند که مقداری از آن را انسان باید هروله کند و بدود. من آدمهای مسن و شخصیتها و مراجع تقلید را دیده ام که آنجا می دویدند. چرا لباس انسان نباید یک ذره دوخته باشد و آن شکل را چرا دارد؟ اینها همه بندگی انسان است. یک حکمتش را می شود فهمید و آن این است که خدا می خواهد تو را بنده واقعی خودش قرار دهد و هر چه گفته است بگویی:



چشم. هر چه گفته است نکن، بگویی: چشم. باید بنده باشی. یک وقتی از من سؤال می‌کردند که این وضو حکمتش این است که دست و صورت انسان معمولاً چون از لباس بیرون است کثیف می‌شود و روزی چند مرتبه شستشو شود خیلی خوب است و ما روزی چند مرتبه حسابی صابون می‌زنیم یا حتی حمام می‌رویم آیا می‌شود وضو نگیریم؟ چون تمیز شده‌ایم. گفتم: خیر، چون تو نصف کار را انجام داده‌ای ولی نصف کار را انجام نداده‌ای. تمیز شدن ضمن بندگی است. تو بندگی نکرده‌ای، تمیز شده‌ای. اگر صورت را اول نشوری و اول دستهایت را بشوئی یا اول مسح پا بخشی بعد صورت را بشوئی، چه فرقی می‌کند؟ از نظر شستشو فرقی ندارد اما از نظر بندگی دیگر تو بنده نیستی. اینکه گفته‌اند اول صورت بعد دستها بعد مسح سر و بعد مسح پا، اگر طبق این برنامه انجام دادید، بنده می‌شوید چون خدا خواسته که مردم این طوری بنده‌اش بشوند. آنها را خلق کرده است برای بندگی و می‌فرماید: «و ما خلقت الجنّ و الانس الاّ ليعبدون»^(۱) من خلق نکردم جنّ و انس را مگر برای بندگی. هدف غایی خلقت انسان لا اقل بندگی و عبودیت است. بندگی محدود به غیر خدا، می‌شود انسان داشته باشد. یعنی عبد محدود، در بعضی از چیزها که خدا اجازه داده است من بندگی تو را می‌کنم. زن باید مطیع مردش باشد در بیرون رفتن و داخل شدن به منزل و این مسائل.^(۲) این در واقع یک نوع بندگی است اما فقط همین.

و در این آیه شریفه خدا می‌فرماید: «و قضی ربک الاّ تعبدوا الاّ اياه و بالوالدین

۱ - سوره ذاریات آیه ۵۶.

۲ - الأمالی للصدوق فی خبر المناهی ان النبی نهی أن تخرج المرأة من بیتها بغیر اذن زوجها (بحار الانوار جلد ۱۰۰، صفحه ۲۴۳، حدیث ۱۲)



عبودیت

احسانا...^(۱) و ان جاهدائے علی ان لشرک به ما لیس لک به علم فلا تطعهما»^(۲) اگر اینها اصرار کردند که کاری بکن که شریکی برای خدا درست کن یا شیطان را برای خدا شریک کن، یک عمل شیطانی انجام بده یا معصیت کن «فلا تطعهما» بندگی را محدود کرده است.

۱ — سوره اسراء آیه ۲۳.

۲ — سوره عنکبوت آیه ۸.

سؤال سی ام:

عَلَّتْ خَلْقَتْ جَنِّ و انس را از دیدگاه قرآن و کلام
معصومین شرح دهید؟

پاسخ ما:

خدای تعالی در قرآن می فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^(۱) من خلق نکردم جنّ و انس را مگر برای بندگی و عبادت. در روایت آمده جابر بن عبد الله انصاری یک کسی است که در مکتب پیامبر اکرم تحت تربیت رسول اکرم بوده، تحت تربیت امیرالمؤمنین بوده، تحت تربیت امام حسن و امام حسین و امام سجّاد بوده، هنوز این مرحله آخر را نپیموده، امام باقر آمدند به عیادتش و سؤال فرمودند: حالت چطور است ؟ جابر بن

۱ - سوره ذاریات آیه ۵۶.



عبد الله انصاری گفت: در یک وضعی هستم که پیری را بهتر از جوانی می‌خواهم، مرض را بهتر از سلامتی می‌خواهم و مردن را بهتر از زندگی دنیا می‌خواهم. حضرت باقر فرمودند: ما اهل بیت عصمت این طور نیستیم. پرسید: شما چگونه هستید؟ فرمودند: ما هر چه خدا بخواهد همان را می‌خواهیم این درس را جابر از مکتب امام باقر گرفت.^(۱)

امام صادق به عنوان بصری می‌فرماید: «فاطلب فی نفسك حقيقة العبودية».^(۲)

در نفست حقیقت عبودیت را بوجود بیاور.

وقتی که نصف شب بلند می‌شوید بگویید: خدایا من را جزو بندگان خوب خودت قرار بده، این دعا است، خدا کمکت می‌کند اما باید خودت هم طلب کنی، در نفس خودت حقیقت عبودیت را بوجود بیاور.

از حالا خودتان را عادت بدهید، از همان مرحله یقظه باید انسان به این فکر باشد که من باید بنده خدا باشم، من باید به مقام عبودیت برسم. انسان وقتی به ترمینال می‌رود و سوار اتوبوس می‌شود از لحظه‌ای که پایش را در ماشین می‌گذارد از همان جا فکر مقصدش را می‌کند، کجا می‌خواهی بروی؟ از همان جا در فکر آن باشید که مقصد شما عبودیت است همان هدفی که پروردگار متعال از خلقت شما داشته که می‌فرماید: «وما خلقت الجنّ و الانس الاّ

۱ - روی آن جابر بن عبد الله الانصاری رضی الله عنه ابتلی فی آخره بضعف الهرم و العجز فزازه محمد بن علی الباقر فسأله عن حاله فقال أنا فی حالة أحب فیها الشیخوخة علی الشباب و المرض علی الصحة و الموت علی الحیاة فقال أما أنا یا جابر فان جعلنی الله شیخا أحب الشیخوخة و ان جعلنی شاباً أحب الشیویة و ان أمرضنی أحب المرض و ان شفانی أحب الشفاء و الصحة و ان أمتنی أحب الموت و ان أبقانی أحب البقاء فلما سمع جابر هذا الکلام منه قبل وجهه و قال صدق رسول الله فانه قال ستدرک لی ولدا اسمه اسمی یبقر العلم بقرأ کما یبقر الثور الارض فلذلک سمی باقر علم الاولین و الاخرین ای شاقة (مسکن الفؤاد صفحہ ۸۷).

۲ - بحار الانوار جلد ۱، صفحہ ۲۲۴، قسمتی از حدیث ۱۷.



لیعبدون»^(۱) من خلق نکردم جنّ و انس را برای قهرمان شدن در هر چیزی، ما شما را خلق نکردیم که هنرپیشه خوبی بشوی، موسیقیدان خوبی بشوی، مهندس خوبی بشوی، اینها هدف خدا از خلقت نبوده است.

اگر انسان دید اجتماع ضرورتاً این جور چیزها را احتیاج دارد برود و بشود. ما خلق نکردیم تو را که طیب بشوی حتّی پیامبر اکرم اسم اینها را علم نگذاشته.^(۲) این آیه صریح صریح است، می‌گوید: من خلق نکردم جنّ و انس را برای هیچ یک از این چیزهایی که شما فکر کرده‌اید شما را خلق نکرده‌ایم. کاسب خوبی شوید، مجتهد خوبی شوید، رئیس جمهور خوبی بشوید، هر چیز دیگر که می‌خواهید فکر کنید، هیچ کدام اصلاً آیه قرآن نفی مطلق است من خلق نکردم جنّ و انس را برای هیچ کاری مگر برای بندگی، بنده شدن شما باید بنده خدا بشوید. آیه قرآن را که نمی‌توانید قبول نکنید. آیه قرآن است، هر کس یکی را قبول نکند کافر است و نجس است، اگر زن باشد و بگوید قبول ندارم زن به شوهرش حرام می‌شود، اموالش را باید بدهند به ورثه‌اش و خودش را هم بکشند، مرتد است چه یک آیه قرآن را قبول نکند چه همه قرآن را.^(۳)

این آیه می‌فرماید: «و ما خلقت الجنّ والانس الا ليعبدون» خلق نکردیم تو را که

۱ - سوره ذاریات آیه ۵۶.

۲ - قال النبی : انما العلم ثلاثة آية محكمة او فريضة عادلة او سنة قائمة و ما خلاهن فهو فضل.
۳ - باسناد عن عمار الساباطی قال سمعت أبا عبد الله يقول كل مسلم بين المسلمين ارتد عن الاسلام و جحد رسول الله نبوته و كذبه فان دمه مباح لمن سمع ذلك منه و امرأته بائنة منه يوم ارتد و يقسم ماله على ورثته و تعتد امرأته عدة المتوفى عنها زوجها و على الامام أن يقتله ان أئوه به و لا يستتبيه (الكافي جلد ۶، صفحه ۱۷۴، حدیث ۱).



غیبت بکنی، تهمت بزنی، خلق نکردیم که شب و روز فکرت دنیا باشد، ما خلقت نکردیم برای اینکه شب و روز فکرت اذیت و آزار مردم باشد، ما خلق نکردیم که در دانشگاه آن همه گریه بکنی تا یک نمره بگیری و بعد بر مردم مسلط بشوی، ما برای قدرت پیدا کردن و مسلط شدن بر سر مردم تو را خلق نکردیم. اگر اینهایی که تو انجام می‌دهی با بندگی تطبیق می‌کند، بکن والا باید بیندازیش دور، اگر با بندگی منافات دارد. لذا می‌گوئیم کسی که راه بندگی را می‌خواهد انتخاب بکند و به سوی خدا حرکت کند همه چیز را باید بریزد دور، اگر منافات با بندگی دارد، اگر منافات با بندگی ندارد، نه آنها را نگه دارد.

حتی گاهی بندگی ایجاب می‌کند که انسان این کار خاص را انجام دهد مثلاً بندگی ایجاب می‌کند که یک طبیب خوبی باشد یا مهندس خوبی باشد. اگر از این راه وارد شدید دیگر یک طبیب مادی پول‌پرستی که ضعفا را به مطب راه ندهی و پولدارها را راه بدهی و احترامشان کنی نمی‌شوی، بنده خدایی.

در هر کاری در هر کسبی در هر عملی اگر از راه بندگی وارد شدی باید اول فکر کنی که این کارت با بندگی منافات دارد یا ندارد اگر نداشت انجام دهی، اگر داشت ترک کنی. آن وقت ببین چقدر کارهایت درست می‌شود.

من بنده خدایم نه بنده قدرتمندان دنیایم و نه بنده هیچ یک از افراد روی زمینم، مگر آن شخص بنده خدا باشد که بندگی بنده خدا، بندگی خدا است.



علی چرا می‌گوید: من عبدی از بندگان پیامبرم^(۱) برای اینکه او بنده خدا است و بنده بنده خدا، بنده خدا است. بنده بنده شیطان، بنده شیطان است، حالا چه فرقی می‌کند لذا خدا می‌فرماید: «ولا تتبع اهلهم» ای پیامبر هواهای نفسانی دیگران را پیروی نکن «فاستقم كما امرت ولا تتبع اهلهم»^(۲).

قرص و محکم بایست هر کجا تو را می‌کشند نرو، هر چه از تو می‌خواهند نده، هر چه به تو دستور می‌دهند عمل نکن. تا کی می‌خواهیم این طور باشیم؟ شما اگر با رفیقت به خاطر دل رفیقت گناه کردی حتی یک کار مکروه کردی حتی یک چیزی رفیقت دلش می‌خواهد انجام دادی، تو تابع هوای نفس او شدی لا اقل از این عمل او لذتی برده، تو که لذتش را هم نبرده‌ای.

می‌گوییم: چرا این قیافه را برای خودت درست کرده‌ای؟ می‌گوید: زنم این طوری دوست دارد، چقدر انسان باید پایین بیاید آن همه قدرتمندان هستند همه شخصیتها، آدمهای خوب و علماء هستند و انبیاء و ائمه اطهار هستند که آرزوی شفاعتشان را می‌کشی، همه اینها را رد کردی، حالا ای کاش زنت هم یک زن از اولیاء خدا بود نه زنی که هوای نفسش بر او مسلط است و تو هم تحت فشار زنت واقع شدی. حتی زن هم که تحت فشار مردش باشد همین طور است. انسان باید مستقل باشد، انسان با انسانیتش باید روی پای خودش بایستد و بندگی خدا را بکند.

۱ - الاحتجاج مرسلأ بزيادة قوله فقال يا اميرالمومنين أفنبی أنت؟ فقال وایک أنا عبد من عبید محمد (بحارالانوار جلد ۳، صفحه ۲۸۳، حدیث ۱).

۲ - سوره شوری آیه ۱۵.



سؤال سی و یکم:

آیا بندگی مراتب دارد؟

پاسخ ما:

بندگی مراتب دارد یک بنده هست مثل علی و ائمه اطهار که به اعتقاد شیعه و مسلمین و به اعتقاد عقل اگر اراده کنند آسمان را به زمین بیاورند و زمین را به آسمان ببرند باذن پروردگار می توانند که البته این قدرت را خدای تعالی در اختیارشان گذاشته است چون بنده هستند.

ما اگر بتوانیم به دشمن یک مشت بزنیم مخصوصاً اگر جسارت به حریم و ناموس ما کرده باشد، معطلش نمی کنیم مگر نتوانیم بزنیم، چه خدا بگوید نکن یا بگوید بکن، دیگر اینجا نمی توانیم گوش کنیم از حَقمان دفاع می کنیم و از اختیار مان خارج است. اما علی با یک اراده می توانستند ضارب



فاطمه زهرا را نیست و نابود کند و به قعر جهنم بفرستد. ولی چون خدا و پیغمبر گفته بودند صبر کن، صبر کردند و بنده بودند. بندگی خدا یک کار بسیار مهمی است شما در سیرتان به سوی خدا هر چه کمالاتتان بیشتر می شود بندگیتان هم بیشتر می شود و خدا قدرت بیشتری در اختیار شما می گذارد مانند یک کارمند اداره. کسی که در اداره کار می کند هر چه بیشتر کار می کند و بیشتر مورد اعتماد واقع می شود بیشتر دستش باز می شود و مقامش در اداره بالا می رود. اول کارمند جزء بوده کم کم می شود معاون مدیر و کم کم رئیس می شود و همه اداره را در اختیار او می گذارند. حالا چه موقع تمام اختیارات را در اختیار تو می گذارند؟ وقتی که به تو اعتماد داشته باشند، وقتی تو درست عمل کنی. همه ما گاهی گوش به حرف شیطان می دهیم و گاهی گوش به حرف خدا. در واقع مثالمان مثل یک سرباز در جبهه جنگ است که گاهی می رود آن طرف جبهه و گوش به حرف دشمن می دهد و می آید، دولت با این سرباز چه کار می کند؟ حتی بعنوان جاسوس او را اعدام می کنند.

شیطان از دشمن جبهه بدتر است «لا تعبدوا الشیطان إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ»^(۱) حالا خدا از خیلی از کارهای ما می گذرد «و یعف عن کثیر»^(۲). حالا به فرض ما بشویم بنده خدا و بیائیم توی خط، تا اینکه یک کارمند رسمی خدا بشویم و بتوانیم از مزایا استفاده کنیم خیلی کار داریم. یک کارمند موقتی هستیم و خدا یک

۱ - سوره یس آیه ۶۰.

۲ - سوره شوری آیه ۳۴.



حقوقی به ما می‌دهد نه از حق بیمه و نه از مزایا نه از عیدی نه از بازنشستگی، از هیچ یک از اینها نمی‌توانیم استفاده کنیم، چرا؟ برای اینکه کارمند رسمی نشده‌ایم. انسان موقعی کارمند رسمی می‌شود که وقتی صبح از خانه بیرون می‌آید دیگر اشتباهاً به یک اداره دیگر نرود مثلاً شما کارمند شهرداری هستید اشتباهاً بروید به اداره فرمانداری. حالا این ادارات مال یک دولت است وای بر اینکه مال دو دولت باشد و یکی دشمن دیگری. کارمند رسمی خدا آن کسی است که یک چشم بهم زدن برخلاف اوامر پروردگار عملی نکند و این شخص می‌تواند معاون امام زمان بشود «اللهم انصر من نصره»^(۱) شما می‌توانید معاون و کمک امام زمان بشوید ولی نمی‌توانید امام زمان بشوید. خدا آنها را یک موجودات دیگری خلق کرده و هیچ با ما طرف مقایسه نیستند «لا یقاس بنا احد»^(۲) لذا انسان اگر میلیونها سال در دنیا خدا به او عمر بدهد و زحمت بکشد امام زمان نمی‌شود. حضرت خضر چند هزار سال است که زندگی می‌کند و لحظه به لحظه چون متوقف نمی‌شود به سوی کمالات حرکت می‌کند باز هم نوکر امام زمان است. حضرت عیسی هم همین طور هستند و کار می‌کنند. انسان می‌تواند معاون رئیس دفتر یا کارمند عالیرتبه بشود اما شرطش چه چیز است؟ اینکه با دشمن سازش نداشته باشد، بنده کامل باشد حتی مکروهات و مستحبات را هم رعایت کند و گوش به فرمایشات خاندان عصمت و طهارت بدهد.

۱ - بحارالانوار جلد ۹۹، صفحه ۱۰۶، فرازی از دعای ندبه.

۲ - عن عیون أخبار الرضا بهذا الاسناد قال: قال علی نحن أهل البيت لا یقاس بنا احد فینا نزل القرآن و فینا معدن الرسالة (بحارالانوار جلد ۲۶، صفحه ۲۶۹، حدیث ۵).

شخصی در کوفه بود به اسم کلب، تا روایتی را می‌فهمید از امام صادق است و سندش درست است می‌گفت: «سَلَمْنَا» قبول کردیم تسلیم هستیم.^(۱) کم‌کم اسمش شده بود «کلب تسلیم»، در مقابل امام تسلیم بود. ابن ابی یعفور می‌آید خدمت امام صادق و عرض می‌کند که اگر آقا این انار که دو طرفش سالم است نصف کنید و بفرومائید این نصفش حلال و آن نصفش حرام، من می‌گویم نصفش حلال است، نصفش حرام است هیچ حکمتش را هم نمی‌خواهم، چرا؟ چون در مقابل شما این طور تسلیم هستم.^(۲) یک زنی به نام امّ خالد معبدیه آمده بود خدمت امام صادق و عرض کرد: اطباء عراق (که آن وقت بغداد مرکز اطباء حاذق بود) به من گفته‌اند که اگر شراب کهنه بخورم دل دردم خوب می‌شود، حضرت فرمودند: چرا آمده‌ای مسأله‌ات را از من می‌پرسی؟ گفت: «أَقْلَدُكَ دِینَی» من در دین از شما پیروی می‌کنم اگر شما به من گفتید: شراب بخور، روز قیامت اگر خدا از من پرسید: چرا شراب خوردی؟ بگویم: امام صادق فرمودند که بخور یا اگر شما فرمودید: نخور و نخوردم و مُردم، روز قیامت بگویم که امام صادق فرمودند که نخور. حضرت صادق رو می‌کنند به ابی بصیر و می‌فرمایند: ببین چه زن با کمالی است (ای کاش همه ما از این زن یاد می‌گرفتیم) بعد

۱ — باسناده عن زید الشحام عن أبي عبد الله قال قلت له ان عندنا رجلاً يقال له كلب فلا يجيء عنكم شيء الا قال أنا أسلم فسميناه كلب تسلیم (الكافی جلد ۱، صفحه ۳۹۰، حدیث ۳).
 ۲ — باسناده عن عبد الله بن أبي يعفور، قال قلت لابی عبد الله و الله لو فلقنت رمانة بنصفین، فقلت هذا حرام و هذا حلال، لشهدت أن الذی قلت حلال حلال و أن الذی قلت حرام حرام، فقال رحمك الله رحمك الله. (رجال الکشی صفحه ۲۴۹، حدیث ۴۶۲).



حضرت فرمودند که یک قطره شراب را به تو تجویز نمی‌کنم ولو جانت به حلقومت برسد و این جمله را سه مرتبه تکرار فرمودند. چون خدای تعالی در حرام شفا قرار نداده است.^(۱)

۱ - باسناد عن أبي بصير قال دخلت ام خالد العبدية على أبي عبدالله و أنا عنده فقالت جعلت فداك انه يعتريني قراق في بطني (فسألته عن أعلال النساء و قالت) و قد وصف لي أطباء العراق النبذ بالسويق و قد وقفت و عرفت كراحتك له فأحببت أن أسألك عن ذلك فقال لها و ما يمنعك عن شربه قالت قد قلدتك ديني فالقني الله عز وجل حين ألقاه فأخبره أن جعفر بن محمد أمرني و نهاني فقال يا أبا محمد الا تسمع الى هذه المرأة و هذه المسائل لا و الله لا آذن لك في قطرة منه و لا تذوق منه قطرة فانما تتدمن اذا بلغت نفسك هاهنا و أوما بيده الى حنجرته يقولها ثلاثا أفهمت قالت نعم ثم قال ابو عبدالله ما يبيل الميل بنجس حباً من ماء يقولها ثلاثاً (الكافي جلد ۶، صفحه ۴۱۳، حدیث ۱).

سؤال سی و دوم:

لطفاً مفهوم بندگی را شرح بفرمائید؟

پاسخ ما:

خدا مولی است و ما بنده، ما نباید جایمان را با خدا عوض کنیم. ما اکثراً جایمان را با خدا عوض کرده ایم. یعنی ما خودمان را مولی می دانیم، (نستجیر بالله) خدا را بنده.

فرق مولی و بنده در همین است که هر چه مولی بفرماید: بنده باید گوش بدهد چه حکمتش را بفهمد چه نفهمد و هر چه بنده به مولی عرض می کند، مولی اگر بخواهد گوش می دهد، و اگر نخواهد گوش نمی دهد.

اگر انسان یک نوکر داشته باشد این طور است که می گوید هر چه من بگویم تو باید گوش بدهی و هر چه تو گفتی، من ببینم حالا (من مختارم گوش



بدهم یا نه).

بعضی افراد اگر یکی دو تا حاجت داشته باشند می‌گویند: خدایا حاجتمان را بده و اگر ندهد با خدا قهر می‌کنند! دیگر نماز نمی‌خوانند! و با خدا درگیر می‌شوند که چرا حاجتمان را ندادی.

اما حالا خدا هر چه از ما خواسته ادا کرده‌ایم؟ اسممان را بنده گذاشتیم و او را مولی، اسماً، و الا در حقیقت عملاً این طور هستیم که می‌خواهیم خدا تحت فرمان ما باشد، ما تحت فرمان او بودیم، نبودیم هم نبودیم، نستجیر بالله.

و اگر ما بنده‌ایم؟ بنده هیچ چیز از مولای کریم نمی‌خواهد. «یا من یعطی من سئله، یا من یعطی من لم یسئله و من لم یعرفه تحننا منه و رحمة».^(۱) جملاستی در دعای افتتاح ماه مبارک رمضان است که واقعاً تکان‌دهنده است. که بعد خود انسان می‌گوید: «فلم أر مولاً کریماً أصبر علی عبد لئیم منک علی».

اصلاً انسان سراغ ندارد مولای کریمی که این اندازه صبر کند بر بنده لئیمش، آن طوری که خدا درباره‌ی ما صبر می‌کند. «کأن لی التّطول علیک، فلم یمنعک ذلک من الرّحمة لی و الاحسان الی... فارحم عبیدک الجاهل...».^(۲)

تازه این را هم ما نمی‌گوئیم، ما نمی‌فهمیم، این را امام عصر (ارواحنا فداه) به زبان ما می‌دهد که ما اگر بفهمیم باید بگوئیم. خیلی عجیب است، در همین دعای افتتاح هست که خدایا مثل اینکه

۱ - بحارالانوار جلد ۹۵، صفحه ۳۸۹، قسمتی از حدیث ۱، باب ۲۳، ادعیه ماه رجب.

۲ - بحارالانوار جلد ۹۵، صفحه ۴۳، فرازی از دعای افتتاح.



من به تو مَنّتی دارم، تو به من اظهار محبّت می کنی، من اظهار دشمنی به تو می کنم. «أَنْتَ تَدْعُونِي فَأُولَىٰ عَنْكَ» تو می گویی: بیا، من پشت می کنم و می روم. دوستی دو طرفه باید باشد، این همه خدا اظهار محبّت می کند ما هم باید یک مقداری اظهار محبّت به خدا بکنیم. «وَتَحَبَّبَ إِلَيَّ فَاتَّبَعْتُ إِلَيْكَ... فَارْحَمْ عَبْدَكَ الْجَاهِلُ» خدایا به این بنده ناهم، به این بنده نادانت رحم کن.

بنده نیستیم، ما بندگی نداریم، ما در صراط مستقیم نیستیم. خدای تعالی آن قدر به ما محبّت می کند، مَنّت ما را می کشد. چند دفعه خدا را عقب می زنیم، از صبح بلند شدیم، کارهایمان را کردیم، خدا با کمال محبّت اوّل اذان ظهر می گوید: «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ، حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ، حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» این همه هم تکرار می کند و ما خدا را عقب می زنیم و می گوئیم: برو آخر صف، باز نوبتش می شود باز می گوئیم: برو آخر صف.

می گوید: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ»^(۱). آخر نوبت ما نشد! ما به غیر مؤمنین که کاری نداریم، به کفّار که کاری نداریم «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا...» مؤمنین آخر چرا این همه به ما بی اعتنائی بکنند؟ این همه به ما بی توجهی کنند! «فَارْحَمْ عَبْدَكَ الْجَاهِلُ».



سؤال سی و سوم:

بندگی چیست؟

پاسخ ما:

یک کسی وقتی این آیه را در قرآن خوانده بود که «فیهما تشبیه الانفس و تلذّ الاعین»^(۱) در بهشت هر چه دلت بخواهد هست، چون خودش قلیانی بود پرسیده بود: در بهشت قلیان هم هست؟ آن عالم گفته بود: تو اگر میل پیدا کنی هست ولی انسان در آنجا میل به قلیان پیدا نمی‌کند، سیگار با این همه ضرر را میل پیدا نمی‌کند. می‌گوید: ما دوست داریم فردا خورشید از آن طرف در بیاید یا ماه در نیاید، شما بنده خوب خدا بشو با خدا صمیمی بشو، اگر بعدش خواستی، خدا این کار را می‌کند اما بعد که بنده شدی دیگر آنچه خدا می‌خواهد همان را می‌خواهی. این را از خودم نمی‌گویم خدا می‌داند از آیات و روایات عرض می‌کنم تو بنده خدا بشو اگر خواستی هست. ولی

۱ - سوره زخرف آیه ۷۱.



کسی که بنده خدا است جز خواسته خدا چیزی نمی خواهد (در اینجا حرف بسیار است).^(۱)

وگرنه نمونه اش را داریم برای علی بن ابی طالب خورشید برگشت.^(۲) این را سنی و شیعه نقل کرده اند. پیامبر اکرم سر روی زانوی علی گذاشته و خوابیده بودند. (حالا خواب پیامبر یعنی چه و حالا چه موقع خواب است؟ برای این است که این فضیلت را برای ما بگویند و نماز علی را با نماز من و شما فرق بگذارند. حالا اگر تنها باشد هیچ اشکالی ندارد ولی باید درسی برای ما باشد. الان هم در مدینه محل رد الشمس به نام مسجد فضیخ هست.) پیامبر سرش را روی دامن علی گذاشته و علی نماز عصرش را نخوانده است.^(۳) ما باشیم کمی تکان می خوریم که آقا بلند شو ما نماز نخوانده ایم. علی می گوید: نماز روی زانوی من است، حقیقت دین روی پای من است مثل اعلائی پروردگار توی بغل من است. گاهی این درسی است برای بعضی خشک مقدّسها.

من نماز را نخواندم تو می خواهی بمیر. می خواهی زنده بمان، مخصوصاً نماز مستحبی. اگر کسی کنار دریا ایستاده به قدر یک نماز وقت دارد که یا باید نمازش را بخواند یا غریق را نجات دهد، اگر نماز بخواند

۱ - باسناده فی حدیث طویل قال الصادق لعنوان بصری: لا یدبر العبد لنفسه تدبیراً (بحار الانوار جلد ۱، صفحه ۲۲۴، قسمتی از حدیث ۱۷).

۲ - باسناده عن عمار بن موسی قال دخلت انا و ابو عبد الله مسجد الفضیخ و فیه قصة رد الشمس لأمر المومنین و أنه کان فی مسجد الفضیخ (وسائل الشیعه جلد ۱۴، صفحه ۳۵۵، حدیث ۱۹۳۷۶)

عن الارشاد روی ابوصیر عن ابی جعفر فی حدیث طویل انه قال و رد الشمس من قبله لیوشع بن نون.

۳ - بحار الانوار جلد ۴۱، صفحه ۱۷۱، حدیث ۸.



نمازش باطل است، اوّل باید غریق را نجات دهد. گاهی ماها می‌گوییم به هر قیمتی شده باید نمازم را بخوانم. دم افطار است همه منتظرند، آقا سجّاده را پهن کرده، خوب آدم محترمی هم هست، شاید مثل من عبا و عمامه هم داشته باشد، مردم هم دست کشیدند و افطار نمی‌کنند، این آقا هم طولش می‌دهد مخصوصاً در روزهای طولانی تابستان. اگر در اینجا نمازش موجب اذیت مردم شود نمازش باطل است. باید اوّل افطار کند بعد برود نماز بخواند.

این قدر این دستورات مهمّ است که گاهی وقتی انسان بعضی افراد زاهد و عابد که عادت به این کارها کرده‌اند را با دین مقدس اسلام می‌سنجد می‌بیند فرسنگها فاصله دارند.

علی بن ابی طالب نشسته و پایش را تکان هم نداده، آفتاب هم غروب کرد، بعد پیامبر اکرم بلند شدند فرمودند: یا علی نماز نخواندی؟ عرض کرد: جانم به قربانت نماز روی زانوی من بوده. حضرت اشاره کردند خورشید درآمد، تقریباً در وضعیتی مثل سه چهار ساعت مانده به غروب قرار گرفت. خدای تعالی می‌فرماید: «وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسُ»^(۱) خورشید مسخّر تو است تو بنده خدا باش هر روز می‌توانی این کار را بکنی. مکرّر مثال زده‌ام که آیا چه وقتی انبار مهمّات را دست شما می‌سپارند؟ وقتی که استفاده شخصی نکنی، انبار مهمّات و هفت تیر را به دستت می‌دهند می‌گویند استفاده شخصی و فردی ممنوع. چون اگر یک تیر بیندازی فردا صبح هم زندانت می‌کنند هم اسلحه‌ات را می‌گیرند. باید بنده باشی نمی‌شود با خدا

۱ - سوره ابراهیم آیه ۳۳.



درگیر باشی. بعضیها که می خواهند مقام حضرت ابوالفضل را بالا ببرند می گویند: با خدا دعوا کرد و بالاخره حاجت را گرفت. اینجا مقام حضرت ابوالفضل را پایین آورده اند ابوالفضل مطیع پروردگار است «السلام عليك يا ابوالفضل العباس...»^(۱). تا جایی که شهادت می دهیم تو مطیع خدا و پیامبر و امام علی و امام حسن و امام حسین بودی، او بنده است. اولیاء خدایی بودند که اگر اراده می کردند هر مریضی شفا داده می شد. آب دهانشان سرطان را معالجه می کرده، خودشان مبتلا بودند و از درد به خود می پیچیدند ولی از طرف خدا اجازه نداشتند کاری برای خودشان بکنند. اگر یک پاسبان که اسلحه ای به کمرش بسته، دشمن خصوصی داشته باشد حتی در صورت ترساندن دشمنش با هفت تیر کشیدن، او را معزول می کنند. باید بنده بود. از همین جا خیلی از مسائل و مشکلات جوانان حل می شود. شما فکر می کنید حضرت زهرا نمی توانستند دستی بکشند درد بازو و پهلوشان خوب شود؟ به خودش قسم میلیونها نفر با اسم فاطمه زهرا شفا گرفتند. آن مرد احمق در کتابش نوشته اگر ابوالفضل باب الحوائج بود می خواست حاجات خودش را برآورد که آب را به خیمه ها برساند. او بنده است. آن مرد یهودی این مطلب را فهمید ماها نفهمیدیم. جزیه می داد، وقتی کنار در خانه علی ایستاده بود دید ریسمان به گردنش انداخته اند و او چیزی نگفت. یهودی گفت: «اشهد ان لا اله الا الله» گفتند: چرا حالا مسلمان شدی؟ گفت: این علی همان است که قدرت در کندن

۱ - السلام عليك ايها العبد الصالح المطيع لله و لرسوله و لاميرالمومنين و الحسن و الحسين صلى الله عليهم و سلم و السلام عليك و رحمة الله و برکاته و مغفرتة (بحارالانوار جلد ۹۸، صفحه ۲۱۸، فرازی از زیارت حضرت ابوالفضل علیه السلام).



درب خیبر را دارد معلوم است کارش حساب دارد به حقیقت رسیده و دینش درست است. ما خیال می‌کنیم حالا تزکیه نفس کنیم، بنده شویم مستجاب‌الدعوه بشویم و بنشینیم یک تابلو هم بزنیم که بیایید ما مریض شفا می‌دهیم. سرطانی بیاید ما شفا می‌دهیم! خدا کیست، خودمان شفا می‌دهیم خدا نتوانست ما می‌توانیم!

اگر چنین آدمی را دیدید حداقل جمله‌ای که باید به او گفت این است که او کافر است. یکی از اولیاء خدا بود که دیگران او را تجربه کرده بودند و خودم آب دهانشان را با ایمان می‌مالیدم به یک زخمهایی و فوراً شفا پیدا می‌کرد، اما خودش از درد می‌نالید. می‌گفتم: چرا برای خودتان دعا نمی‌کنید، می‌گفت: از طرف پروردگارم اجازه ندارم.

آقا جان یا ابا عبد الله الحسین چرا تشنگیتان را رفع نمی‌کنید؟ اراده کنید تمام آبها با پای خودشان می‌آیند.

بنده‌ام، استفاده اختصاصی ممنوع، «ان الله قد شاء أن يراك قتيلاً»^(۱) برای اینکه مردم دوست و دشمنشان را بشناسند بدانند یزید دشمنشان است و حسین دوستشان است.

تمام موجودات در مقابل انسان مسخرند حتی خورشید. اینکه عرض می‌کنم بشر می‌تواند خورشید و ماه را برگرداند واقعاً عرض می‌کنم. خوب چرا ما نمی‌توانیم خیلی هم خوب شده‌ایم، چون به تو اعتمادی نیست. خودش فرموده: «لا يزال عبدی يتقرب الی بالنوافل»^(۲) دائماً بنده من بوسیله

۱ - بحار الانوار جلد ۴۴، صفحه ۳۶۴.

۲ - قال ان الله تعالى يقول لا يزال عبدی يتقرب الی بالنوافل مخلصاً حتی أحبه فاذا أحبته ←

مستحبات به من نزدیک می شود تا من چشمش می شوم، گوشش می شوم، تا جایی که «انا أقول لشيء كن فيكون» استثناء ندارد خورشید باشد ماه باشد یا هر چیز دیگری باشد، «أجعلك تقول لشيء كن فيكون».^(۱)

به خدا قسم ماها اشتباه می کنیم بشر را نشناختیم انسان و انسانیت را نفهمیدیم که چیست. مگر روح خدا در ما نیست مگر نمی فرماید: «ونفخت فيه من روحي»^(۲) روح خدا باید کار خدایی کند. هر چه کمتر کار کند از آن وضع اولیه اش پایین افتاده. پس چرا ما هیچ کاری نمی توانیم بکنیم؟ چون به تو اعتمادی نیست. چرا هفت تیر به دست نمی دهند؟ اگر هم در دست ببینند چند سال زندانی داری، برای اینکه تو مورد اعتماد نیستی. رفیقت را می ترسانی، اگر با زنت دعویات شود، هفت تیر بالای سرش می آوری. تو به خدا اطمینان بده «يا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ»^(۳) ای روح مورد اعتماد، «ارجعي إلى ربك راضية مرضية، فادخلي في عبادي»^(۴) داخل در میان بندگان من شو، بنده من شو (اینجا را دقت کنید) «فادخلي في عبادي» تا اینکه همه چیز در اختیار باشد. این کار ابی عبد الله الحسین در شب عاشورا یا کار علی بن ابی طالب در شب بیست و یکم رمضان نیست که همه مریضهای دنیا را به یک چشم بهم زدن شفا دهند، اینها کار شیعیان علی بن ابی طالب است.

⇒ كنت سمعه الذي يسمع به و بصره الذي يبصر به و يده التي يبطش بها ان سألتني أعطيته و ان استعاذني أعذته (ارشاد القلوب جلد ۱، صفحه ۹۱).

۱ — عن ابی جعفر قال فی حدیث القدسی یا ابن آدم أنا حی لا أموت أطعنی فیما أمرتک أجعلک حیا لا تموت یا ابن آدم أنا أقول للشيء كن فيكون أطعنی فیما أمرتک أجعلک تقول للشيء كن فيكون (بحار الانوار جلد ۹۰، صفحه ۳۷۶).

۲ — سوره حجر آیه ۲۹.

۳ — سوره فجر آیه ۲۷.

۴ — سوره فجر آیه ۲۸-۲۹.



اولیاء خدایی را دیدم که هر چه می خواستند می شد، منتها اوّل خدا می خواهد بعد آنها. در روایات هم هست نسبت به ائمه هم همین طور است که هر چه خدا می خواهد شما می خواهید.^(۱) مشیت خدا مشیت شما است خواست خدا خواست شما است. تو با خدا یکی بشو، ببین به تو نظر لطفی دارند، بنده کامل خدا بشو، قدرت در اختیار می گذارند اگر هم به قصد بدست آوردن قدرت بنده خدا شوی باز خالص نیستی.

یکی درد و یکی درمان پسندد یکی وصل و یکی هجران پسندد من از درمان و درد و وصل و هجران پسندم آنچه را جانان پسندد من بنده ام هر چه تو بگویی می کنم «وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»^(۲) همه چیز در تسخیر و گرنش در مقابل شما و در اختیار شما است.^(۳)

۱ — عن بصائر الدرجات خرج عن ابي الحسن الثالث أنه قال ان الله جعل قلوب الائمة مورداً لارادته فاذا شاء الله شيئاً شاءوه و هو قول الله و ما تشاؤون الا ان يشاء الله (بحارالانوار جلد ۲۵، صفحه ۳۷۲، حدیث ۲۳).

۲ — سوره لقمان آیه ۲۰.

۳ — در کتاب «حلّ مشکلات دینی» صفحه ۱۵۱ از همین مؤلف نوشته شده: خلاصه بندگی واقعی این است که انسان حتی یک بار هم به دستور شیطان عمل نکند و به طور خلاصه توضیح داده شده است.

و در کتاب «پاسخ به ۷۷ مشکل دینی» صفحه ۱۲ از همین مؤلف به طور خلاصه درباره بندگی توضیح داده شده و نوشته شده: بندگی یعنی هر چه خدا فرموده عمل کنیم تا به مقصد خلیفه الهی برسیم.

سؤال سی و چهارم:

چرا بندگی مهم است؟

پاسخ ما:

بندگی خیلی مهم است ولو اینکه بندگی وسیله رسیدن به مقصد است اما مهم ترین چیزی که خدای تعالی می فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^(۱) من جن و انس را خلق نکردم مگر برای بندگی، نه اینکه خدا از بندگی شما لذت ببرد.

شاعر می گوید:

گر جمله کائنات کافر گردند بر دامن کبریائیش ننشیند گرد

۱ - سوره ذاریات آیه ۵۶.



عبودیت

خدای تعالی مثل ما نیست که دوست داشته باشیم یک عده گوش به حرف ما بدهند.

اینکه درباره پیامبر اکرم عرض می‌کنیم: «اشهد ان محمداً عبده ورسوله» چون عبد بود بندگی کرد، رسول شد. لذا بندگی به خاطر همان عقل است. عقل از عقل می‌آید و عقل یعنی پابند و بندگی.

انسان وقتی بنده خدا شد می‌داند چه چیز را با بندگی نفس عوض کرده است؟ کوچک ترین ضعفی در حکم خدا وجود ندارد اگر کسی بگوید: ضعفی وجود دارد کافر است. خدا می‌فرماید: «انتم الفقراء»^(۱) شما همه فقیر هستید فقیر به معنای پول ندار نیست به معنای هیچ چیز ندار است. شما هیچ چیز ندارید، بیایید هیچ چیز را با همه چیز عوض کنید. این عقل است، تو بیا اختیارت را دست خدا بده، دستورات خدا را عمل کن، هر چه خدا می‌گوید همان را انجام بده به این وسیله روح را ترقی بده خدا می‌خواهد شما را ببرد و خلیفه الله کند، جانشین خودش قرار دهد.^(۲)

تو که یکپارچه گناه و معصیت و هوای نفس هستی، جانشین که هستی؟ شیطان یا خدا. خدا می‌فرماید: آنجا نرو، اینجا بیا، علی بن ابی طالب بنده خدا است.

اگر یک نفر از ما مستجاب الدعوه معروف شود چه می‌کند؟ هر مریض را بیاورند شفا می‌دهد خصوصاً اقوام و خویشان که به درد انسان می‌خورند یا پولی بدهند پولدار شویم. خلاصه کم کم کاری می‌کنیم که بلعم باعورا کرد.

۱ - سوره فاطر آیه ۱۵.

۲ - و اذ قال ربك للملائكة اني جاعل في الارض خليفه (سوره بقره آیه ۳۰).

خیال نکنید بلعم باعورا کاری غیر از آنچه ما می‌کنیم کرد.^(۱)

علامت بندگی علی بن ابی طالب می‌دانید کجا ظهور کرد؟ آن وقتی که فاطمه زهرا را کتک زدند و ایشان هیچ چیز نگفت. آیا قدرت نداشت؟ او بعدها جنگها کرد چهار هزار جمعیت نهروان را کشت^(۲) همه جا قدرتش سر جا بود چون حدود سی سال دیگر علی در دنیا بود^(۳) و آن روز جوان و سر حال بود. فاطمه زهرا کسی است که علی سر قبر فاطمه زهرا می‌گوید:

نفسی علی زفراتها محبوسه یا لیتها خرجت مع زفراتی
لا خیر بعدک فی الحیاة و انما ابکی مخافة ان تطول حیاتی
ای کاش جان من با اشک چشمم از بدنم بیرون می‌آمد در فراق تو فاطمه زهرا .

به این فاطمه ، یک عده او باش آمده‌اند هجوم کرده‌اند، ریختند در خانه علی را آتش زدند، در به پهلوی فاطمه زهرا می‌زنند و چون

۱ - (تفسیر القمی) و اتل علیهم نبأ الذی آتیناه آیاتنا فانسلخ منها فأتبعه الشیطان فکان من الغاوین فانها نزلت فی بلعم بن باعوراء و کان من بنی اسرائیل و حدثنی أبی عن الحسین بن خالد عن ابی الحسن الرضا أنه أعطی بلعم بن باعوراء الاسم الاعظم و کان یدعو به فیستجیب (فیستجاب) له فمال الی فرعون فلما مَرَّ فرعون فی طلب موسی و أصحابه قال فرعون لبلعم ادع الله علی موسی و أصحابه لیحبسه علینا فرکب حمارته لیمرَّ فی طلب موسی فامتنعت علیه حمارته فأقبل یضربها فانطقها الله عز و جل فقالت ویلک علی ماذا تضربنی أترید أن أجيء معک لتدعو علی نبی الله و قوم مؤمنین فلم یزل یضربها حتی قتلها و انسلخ الاسم من لسانه (بحار الانوار جلد ۱۳، صفحہ ۳۷۷، حدیث ۱).

۲ - بحار الانوار جلد ۳۳، صفحہ ۳۵۲.

۳ - (عیون اخبار الرضا) باسناده عن صالح بن عقبه عن أبی جعفر قال جاء رجل من اليهود الی أمير المومنین فسأله عن أشياء الی أن قال کم یعیش وصی نبیکم بعده قال ثلاثین سنة (بحار الانوار جلد ۴۲، صفحہ ۱۹۱، حدیث ۲).



پیامبر به علی گفته حرف نزن تا اختلاف بین مسلمانها نیفتد ساکت نشسته است. چه شرح صدری! چه بندگی! (۱)

حضرت علی خودش می فرماید: شما نمی توانید مثل من باشید ولیکن به من کمک کنید، (۲) شبیه من شوید، شیعه من باشید، چیزهائی که ارزشی ندارد شما در مقابلش ضعف نشان ندهید، بندگان را از دست ندهید، برای یک مختصر پول و رشوه، بندگی را از دست ندهید.

۱ — باسناده خطب امیرالمومنین خطبة بالكوفة في حديث ولا منعني ذلك الا عهد أخى رسول الله خبرني وقال يا ابا الحسن ان الامة ستعذر ربك و تنقض عهدي، وانك مني بمنزلة هارون من موسى. فقلت يا رسول الله فما تعهد الى اذا كان كذلك فقال ان وجدت أعواناً فبادر اليهم و جاهدهم، و ان لم تجد أعواناً فكف يدك و احقن دمك حتى تلحق بي مظلوماً (بحارالانوار جلد ۲۹، صفحه ۴۱۹).

۲ — فی حدیث الا و ان امامکم قد اکتفی من دنیاہ بطمریہ و من طعمہ بقرصیہ الا و انکم لا تقدرون علی ذلک و لکن أعینونی بورع و اجتهاد و عفة و سداد (نهج البلاغه صفحه ۴۱۷، قسمتی از نامه ۴۵).

سؤال سی و پنجم:

آیا انسان هم بندگی تکوینی می‌کند؟

پاسخ ما:

بشر از نظر تکوینی بنده خدا است، خدای تعالی خواسته فلانی مرد یا زن باشد او هم فرمانبرداری کرده و همان است. خدای تعالی خواسته یکی زیبا، یکی زشت و یا یکی قدبلند و قدکوتاه باشد و هست. در اموری که مربوط به تکوینیات است بشر بندگی کرده و همان شده است.



سؤال سی و ششم:

انسان امر به چه نوع بندگی شده است؟

پاسخ ما:

انسان در تکوینیات بنده است و خدای تعالی در تشریعات دست انسان را باز گذاشته و از او خواسته بندگی کند. یعنی او راه حق و باطل را نشان داده و خیر و شر را به او شناسانده بعد از او خواسته با اختیار خودش راه حق و خیر را انتخاب کند و با سایر موجودات بندگی کامل الهی را انجام دهد.

انبیاء عظام چون معصوم هستند بندگی کامل دارند و هماهنگی خود را با سایر موجودات رعایت کرده‌اند، آنها هیچ تخطی از امر الهی در تشریعات نمی‌کنند. فقط در این میان یک جای خلقت لنگ می‌زند که بشر هست و خوب عمل نمی‌کند. خدای تعالی می‌فرماید: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا



آیه^(۱) خدای تعالی خواسته که تنها بنده او باشیم هماهنگی خود را با خلقت رعایت کنیم مانند یک کارخانه که همه قسمت‌های آن تحت فرمان مدیر یا سازنده کارخانه حرکت می‌کند، یک چرخ باید تند بچرخد، یکی کند بچرخد یک چرخ اصلاً نباید بچرخد، همه طبق برنامه حرکت می‌کنند فقط بشر هست که خوب کار نمی‌کند و گاهی ممکن است تمام کارخانه را بهم بریزد، خصوصاً اگر از جاهای مهم کارخانه باشد. بشر گل سرسبد خلقت است.

۱ - سوره اسراء آیه ۲۳.



سؤال سی و هفتم:

آیا بندگی منحصر به نوع بشر است یا دیگر
حیوانات هم بندگی دارند؟

پاسخ ما:

تمام موجودات عالم اعم از گیاهان، حیوانات، حشرات و جمادات و نباتات و به طور کلّ هر چه در عالم هست بنده کامل خدا هستند. موجودات عالم هستی بندگان تکوینی خدای تعالی هستند^(۱) خدای تعالی هر چه اراده کرده اینها همان هستند. مثلاً خدای تعالی اراده فرموده درخت توت برگش سبز باشد، برگش سبز هست، خورشید نور بدهد، خورشید نور می دهد. یا

۱ - و لله یسجد من فی السماوات و الارض طوعاً و کرهاً و ظلّالهم بالغدو و الاصال (سوره رعد آیه ۱۵).



هر حیوانی غذای خاصی بخورد داروی خاصی بخورد زندگی خاصی داشته باشد آنها هم به الهام خدای تعالی بندگی می کنند و همان غذایی را که خدا برای آنها خواسته همان را می خورند. شما یک حیوان گیاهخوار را قطعه قطعه کنید گوشت نمی خورد، هیچ حیوانی از بندگی خدا سرپیچی ندارد، هر چه خدا خواسته همان را انجام می دهند. افرادی که طبیعی مسلک هستند می گویند غریزه حیوان است که او را وادار به انجام این کار می کند. اما در حقیقت خلقت خدای تعالی و امر او باعث این کار است «وَلَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ»^(۱) هیچ تبدیلی خلق خدا ندارد و همه موجودات تحت فرمان و بندگی خدای تعالی هستند.



سؤال سی و هشتم:

چگونه نیروهای طبیعی در اختیار یک بنده خدا
قرار می‌گیرد؟

پاسخ ما:

اگر انسان بنده خدا بشود، چون تمام موجودات بنده خدا هستند انسان با آنها هماهنگی پیدا می‌کند. با تمام موجودات و نیروهای عالم آن وقت همه یکی می‌شوند و مثل این است که تمام نیروهای عالم پشتیبان و کمک او هستند. اما اگر انسان از بقیه موجودات جدا شد، خودش تنها می‌ماند. یک پیچ و مهره‌ای توی یک کارخانه‌ای تا وقتی که محکم است و با کارخانه می‌چرخد و کار می‌کند. این پیچ با همه کارخانه یک کار را دارند انجام می‌دهند و با همه هماهنگ است. اما اگر این پیچ خراب شد، هم کارخانه را



از کار می اندازد و هم این پیچ را باز می کنند و می گویند هرز شده و آن را دور می اندازند و یک پیچ بهتری جایش می گذارند. خدای تعالی می فرماید: اگر شما بد باشید و تابع شیطان باشید یک قومی را می آورم به جای شما می گذارم که «یحییم و یحیونه»^(۱) هم خدا آنها را دوست دارد و هم آنها خدا را دوست دارند، می بینید عین همان پیچ و مهره است که هم این پیچ و مهره را صاحب این کارخانه قبول دارد و دوست دارد که اینجا باشد و هم چون این پیچ هماهنگی می کند در بندگی و در اطاعت با تمام این کارخانه هماهنگ است، این بنده خدا را دوست دارد خدا هم این بنده را دوست دارد. این آیه تفسیر شده به یاران حضرت حجة بن الحسن (ارواحنا فداه) که اگر شما دنیا را پر از ظلم و جور کردید و پر از بدبختی کردید، فکر نکنید کارخانه زندگی اولیاء خدا از کار می افتد.^(۲) مهندسش می آید بررسی می کند مهندسش هم امام زمان است بلکه خالقش حضرت بقیة الله (ارواحنا فداه) است^(۳) و به اذن پروردگار این پیچهایی را که به درد نمی خورند یکی یکی دور می اندازد انشاء الله شما از پیچهای محکم و هرز نشده یا لااقل

۱ - یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحییهم و یحیونه (سوره مائده آیه ۵۶).

۲ - عن (الغیبة للنعمانی) باسناده عن سلیمان بن هارون العجلی قال: قال ابو عبد الله ان صاحب هذا الامر محفوظ له لو ذهب الناس جمیعاً أتى الله له بأصحابه وهم الذین قال لهم الله عز وجل فان یکفر بها هؤلاء فقد وکلنا بها قوما لیسوا بها بکافرین و هم الذین قال الله فیهم فسوف یأتی الله بقوم یحییهم و یحیونه أذلة علی المومنین أعزة علی الکافر. (بحار الانوار جلد ۵۲، صفحه ۳۷۰، حدیث ۱۶۰)

۳ - باسناده قال ابو جعفر محمد بن علی الباقر فی حدیث طویل فنحن اول ما خلق الله و اول خلق عبد الله و سبحه و نحن سبب خلق الخلق و سبب تسبیحهم و عبادتهم من الملائكة و الآدمیین (بحار الانوار جلد ۲۵، صفحه ۲۰، حدیث ۳۱).



تعمیر شده بدرد بخوری خواهید بود که شما را برای این کارخانه بشریت اگر تزکیه نفس کنید انتخاب می‌کند «يَحْتَبِمُ وَيَحْتَوْنَهُ» هم شما خدا را دوست دارید هم خدا شما را دوست دارد ولی به شرط اینکه این هرز بودن را از خودتان دور کنید هرز بودن یعنی به درد خدا و کارخانه خلقت نخوردن، به درد امام زمان نخوردند. حضرت می‌فرمایند: آخر تو به چه درد می‌خوری ما کجا تو را بگذاریم؟ کجا ببندیم؟ آخر تو به کدام قسمت می‌خوری؟ تو جزء متقین یا از انبیاء یا از صدیقین هستی؟ که همه‌اش دروغ می‌گویی، از شهداء هستی؟ که نیستی یا از صالحینی، که نیستی. این پیچها را باید ریخت در زباله‌ها که در زباله‌ها از این پیچها زیاد است تو را هم می‌ریزند آنجا. اما یک پیچ نو و خوب یا یک قطعه خوبی این را که به درد می‌خورد لای کاغذ می‌پیچند و کناری می‌گذارند یا به کارخانه می‌بندند و کارخانه را از کار نمی‌اندازد و زندگی را بهم نمی‌زند. افراد هرزه و افرادی که صفات رذیله دارند و مریضند در اجتماع، شما هم باشید می‌اندازیدش دور و این یک کار طبیعی تان است. «اولئك هم المفلحون»^(۱) اگر این پیچ و مهره به درد بخورد این جا می‌افتد در این تشکیلات و رستگار است. بعد می‌فرماید: «ان الذين كفروا سواء عليهم اءنذرتهم ام لم تنذرهم لا يؤمنون» اینها به درد نمی‌خورند.^(۲)

۱ — سوره بقره آیه ۵.

۲ — سوره بقره آیه ۶.

سؤال سی و نهم:

معصیت انسان چه ضرری در عالم خلقت دارد؟

پاسخ ما:

شما یک کارخانه بزرگ را در نظر بگیرید در این کارخانه همه اجزاء تحت برنامه و فرمان مدیر کارخانه هستند حال اگر یک جای حساس کارخانه خوب کار نکند تمام کارخانه وضعش بهم می خورد. بشر گل سرسبد خلقت است. خدای تعالی فرموده: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ»^(۱) خدای تعالی بنی آدم را اکرام کرده و اشرف بر بیشتر مخلوقات قرارش داده چون چهارده معصوم را در نوع بشر قرار داده، حال اگر این اشرف مخلوقات برنامه اش نامنظم شد، همه عالم خلقت نامنظم می شوند مثل اینکه توربین

۱ - سورة اسراء آیه ۷۰.



کارخانه خراب شود بقیه کارخانه هم از کار می افتند. یک معصیت کار هم این طور ضرر دارد. همه جای عالم خلقت حتی از نظر بدنی بشر هم بندگی خدا را کرده فقط در عمل خدای تعالی از بشر خواسته که بندگی کند «و قضي ربك الا تعبدوا الا اياه»^(۱) ببینید در عمل اگر بندگی نکند چقدر بد است، در تمام عالم خلقت انگشت نما می شود. اگر مدیر سخت گیری داشته باشد باید این چرخ را بکند و دور بیندازد. خدای تعالی هم فرموده: «فسوف يأتي الله بقوم يحبهم و يحبونه»^(۲) اگر شما معصیت کنید و برنامه خلقت را بهم بزنید خدای تعالی قومی را جای شما خواهد آورد که هم آنها خدا را دوست داشته باشند و هم خدا آنها را دوست داشته باشد. حساب کنید ببینید یک علف باغچه، یک کرم لب جوی بندگی می کنند اما انسان می خواهد اوضاع را بهم بریزد. اگر بخواهی در این عالم زندگی کنی باید بندگی کنی والا تو را دور می اندازند. با یک گناه شما، تمام عالم هستی تکویناً و تشریعاً علیه شما قیام می کنند چون تو همه را خراب کردی، همه از تو دوری می کنند. بدبختیهایی که گاهی دچار می شویم اکثرش مربوط به این ناهماهنگی ها است.^(۳)

۱ - سورة اسراء آیه ۲۳.

۲ - سورة مائده آیه ۵۴.

۳ - عن (معانی الاخبار) باسناده عن ابي خالد الكابلي قال سمعت علي بن الحسين يقول الذنوب التي تغير النعم البغي على الناس و الزوال عن العادة في الخير و اصطناع المعروف و كفران النعم و ترك الشكر قال الله عزوجل ان الله لا يغير ما بقوم حتى يغيروا ما بانفسهم (بحارالانوار جلد ۷۰، صفحه ۳۷۵، حدیث ۱۲).

سؤال چهلیم:

بهترین چیزها نزد خدا چیست؟

پاسخ ما:

بهترین چیزها بندگی است. حضرت صادق به عنوان بصری فرمودند: «فاطلب اولاً فی نفسك حقيقة العبودية»^(۱) یعنی اگر می خواهی انسان خوبی شوی دارای کمالات بشوی در خودت حقیقت عبودیت و بندگی را بجوی. هر چه گفتند، بگو: چشم. «کَلِمَاتِي بِهِيَ الْمَفْتِي فَهُوَ حَكَمُ اللَّهِ فِي حَقِّ مَقْلَدِيهِ»^(۲) یعنی هر چیزی را مجتهد فتوا دهنده (مرجع تقلید) حکم کند، حکم خدا است برای مقلّد او، پس نباید خلاف آن را عمل کرد.

۱ - بحارالانوار جلد ۱، صفحه ۲۲۴، حدیث ۱۷.

۲ - (مصباح الشریعه) قال الصادق فی حدیث من أفتی فقد حکم و الحکم لا یصح الا باذن من الله و برهانه (بحارالانوار جلد ۲، صفحه ۱۲۰، حدیث ۳۴).



سؤال چهل و یکم:

در مقابل ائمه اطهار و رسول اکرم بندگی ما
محدود است یا مطلق؟

پاسخ ما:

در دو بُعد ما از اینها بندگی می‌کنیم: یکی از باب «من تعلمت منه حرفاً فقد صرت له عبداً»^(۱) آنها به ما همه چیز یاد داده‌اند و ما را بنده خودشان کرده‌اند و آنها معلم ما شدند و حضرت سجّاد فرمود: اگر عرب فرزندان پیغمبر را روی دوشهایشان سوار کنند و این طور احترامشان کنند کاری نکرده‌اند چون خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «وکنتم علی شفا حفرة من النار

۱ — بحار الانوار جلد ۷۴، صفحه ۱۶۶، قسمتی از حدیث ۲.

فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا»^(۱) خدای تعالی شما را در لب گودی آتش دید، در زمان جاهلیت بشریت در لب گودی آتش بودند خدای تعالی بوسیله پیامبر و اهل بیت عصمت و طهارت اینها را نجات داد^(۲) پس از باب «مَنْ تَعَلَّمَتْ مِنْهُ حَرْفًا فَقَدْ صَرَتْ لَهُ عَبْدًا» ما بنده محدود ائمه اطهار هستیم و اما از جهت اینکه اینها معصومند و مشیت الله هستند که در زیارت حضرت سید الشهداء می‌گوییم: «ارادة الرب في مقادير اموره تهبط اليكم و تصدر من بيوتكم»^(۳) اراده پروردگار از در خانه اینها خارج می‌شود و خدای تعالی اطاعت اینها را اطاعت خودش قرار داده است. که فرموده: «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولي الامر منكم»^(۴) و بالاخره آنها با ذات مقدس خدای تعالی در معبودیت وحدت دارند یعنی «ما ينطق عن الهوى، ان هو الاوحى يوحى»^(۵) به خاطر اینکه خاندان عصمت یک کلمه از خودشان حرف نمی‌زنند و به خاطر اینکه آنها لسان الله و زبان خدا هستند،^(۶) به خاطر اینکه آنها اراده الله، مشیت الله و وجه الله هستند^(۷) در

۱ - سوره آل عمران آیه ۱۰۳.

۲ - عن (تفسير العياشي) عن ابن هارون قال قال ابو عبد الله اذا ذكر النبي قال بابي و امي و نفسي و قومي و عشيرتي عجب للعرب كيف لا تحملنا على رءوسها و الله يقول في كتابه و كنتم على شفا حفرة من النار فانقذكم منها فرسول الله و الله انقذوا (بحار الانوار جلد ۲۴، صفحه ۵۴، حدیث ۱۳).

۳ - بحار الانوار جلد ۹۸، صفحه ۱۵۳.

۴ - سوره نساء آیه ۵۹.

۵ - سوره نجم آیه ۳ و ۴.

۶ - عن (التوحيد) باسناده عن ابي عبد الله قال ان امير المؤمنين قال انا علم الله و انا قلب الله الواعي و لسان الله الناطق (بحار الانوار جلد ۲۴، صفحه ۹۸، حدیث ۲۵).

۷ - في حدیث (زیارت امیرالمومنین السلام عليك يا حافظ سر الله و ممضى حكم الله و مجلى ارادة الله و موضع مشية الله (بحار الانوار جلد ۹۷، صفحه ۳۴۷، قسمتی از حدیث ۳۵).



دعای ندبه عرض می‌کنیم که «أین وجه الله الذى إليه يتوجه الأولياء»^(۱) اولیاء خدا وقتی می‌خواهند به خدا توجه کنند به او متوجه می‌شوند از این جهت بندگی آنها را می‌شود بندگی مطلق دانست چون مثلاً فرض کنید اگر هر چه من گفتم عین کلامی باشد که شما می‌گوئید یک نفر که می‌خواهد حرف من یا شما را گوش کند فرقی برای او نمی‌کند که حرف شما را گوش کند یا حرف من را گوش کند. اگر این طور شد که هر چه امام زمان فرموده است، فرمایش ایشان فرمایش خدا است، امر ایشان و نهی ایشان، امر و نهی خدا است، چه فرقی می‌کند که ما اطاعت از امام زمان بکنیم یا اطاعت از خدا بکنیم، پس بنابراین بندگی خدا به طور مطلق باید باشد و در ردیف بندگی خدا، بندگی خاندان عصمت است.^(۲) لذا شما در آیات قرآن زیاد به این معنا برخورد می‌کنید که اطاعت خاندان عصمت و اطاعت پیغمبر اکرم اطاعت خداست،^(۳) «ما آتاكم الرسول فخذوه»^(۴) هر چه پیغمبر به شما می‌دهد بگیرید. شأن نزول آیه این بوده است که پیغمبر اکرم بعد از جنگ غنایم جنگی را تقسیم می‌کرده است^(۵) و مثلاً چیزی که به کسی می‌داده است می‌گفته چرا به من این را و به فلانی آن را داده‌اید به من بیشتر و به او چرا کمتر داده‌اید؟ مسائلی از این قبیل که غالباً در هر جمعی که در

۱ - بحار الانوار جلد ۹۹، صفحه ۱۰۶، فرازی از دعای ندبه.

۲ - عن (عیون اخبار الرضا) باسناده التمیمی عن الرضا عن آبائه قال قال رسول الله الائمة من ولد الحسين من أطاعهم فقد أطاع الله و من عصاهم فقد عصی الله هم العروة الوثقی و هم الوسيلة الى الله عز و جل (بحار الانوار جلد ۳۶، صفحه ۲۴۴، حدیث ۵۴).

۳ - یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم (سوره نساء آیه ۵۹).

۴ - سوره حشر آیه ۷.

۵ - بحار الانوار جلد ۱۹، صفحه ۱۶۲، باب ۸ - نوادر الغزوات.

چیزی مشترکند هست. پیامبر با آن دید عمیق خودش می‌داند که این شخص در جنگ کمتر زحمت کشیده و به او کمتر غنیمت داده و به کسی که بیشتر زحمت کشیده است بیشتر داده است ولی کسی حاضر نیست که بگوید من کمتر کار کرده‌ام. در تقسیم غنائم غالباً این طور است که همه می‌گویند ما بیشتر از همه کار کرده‌ایم. پیغمبر تقسیم می‌کرد و تقسیم مساوی نبود و در بعضی از جاها اعتراض می‌کردند، این آیه نازل شد: «ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا»^(۱) و هر چه به شما کم داد اعتراض نداشته باشید. چرا؟ آیا تحمیل است؟ آیا ما باید همیشه تحت نفوذ فردی باشیم؟ ما باید آن طور که اهل سنت نقل می‌کنند که اولی الامر سلاطین هر زمانی هستند و یا حکام یا رئیس جمهور هستند و هر چه امر کرده‌اند ما باید اطاعت کنیم در ردیف اطاعت خدا و پیغمبر . خیر. اطاعت پیغمبر در ردیف اطاعت خدا است یعنی هر چه پیغمبر به شما داد خدا داده است و هر چه پیغمبر به شما نداد خدا به شما نداده است و هر چه پیغمبر به شما فرمان داد بکنید چون خدا فرموده است.



سؤال چهل و دوم:

اگر انسان بعد از مرحله عبودیت ببیند وجود و
زندگیش پربرکت نشده اشکال در چیست؟

پاسخ ما:

این چنین کسی باید فکر کند ببیند آیا رذیله‌ای در نفسش باقی است، اگر هست. باید برگردد ببیند در کجا سستی کرده است؟ مثلاً اگر هنوز می‌ترسد مربوط به ضعف در استقامت است. اگر هنوز وسواس دارد این انحراف از صراط مستقیم است اگر هنوز در دلش کینه است که یک وقت روی جنبه‌های ایمانی کینه هست خوب باید باشد ولی یک وقت نفسانی است این در شخص باز استقامت ضعیف است.
یا ممکن است انسان سالها تزکیه نفس کند و نتواند از چیز مختصری بگذرد.



اگر به او فحش دادند بدش بیاید و نگذرد، اینها ضعف است. یکی از علماء می‌گفت: یک دوستی داشتم که بدیها و زشتیهای مرا به من تذکر می‌داد و یک دشمنی داشتم که عیوبم را به رُخم می‌کشید از دومی بیشتر چیز یاد گرفتم پس باید از او هم خوشم می‌آمد.



سؤال چهل و سوم:

رابطه معرفت و عبادت چیست و کدام یک اول

بوجود می آید؟

پاسخ ما:

پروردگار متعال هدفش از خلقت این بوده که شناخته شود و قرآن مجید می فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^(۱) طبعی است عبادت فرع بر معرفت است^(۲) اگر انسان خدا را شناخت عبادت می کند، اگر تفسیر کردم و گفتیم: ای یعرفون» که احتمالاً روایتی در این خصوص هست^(۳) فرق نمی کند

۱ - سوره ذاریات آیه ۵۶.

۲ - عن ابن عمر قال خطبنا رسول الله في حديث ان أعقل الناس عبد عرف ربه فأطاعه (بحارالانوار جلد ۷۴، صفحه ۱۸۱).

۳ - عن (علل الشرايع) باسناده عن سلمة بن عطاء عن ابي عبد الله قال خرج الحسين بن علي على اصحابه فقال ايها الناس ان الله جل ذكره ما خلق العباد الا ليعرفوه (بحارالانوار جلد ۵، صفحه ۳۱۲، حديث ۱).



این معنا را از ناحیه امام گفته باشند یا ما خودمان درک کنیم چون وقتی انسان یک کلامی را می‌گوید. آن نهایت و نتیجه‌اش را که لازمه آن است می‌گوید وقتی ما می‌گوئیم منظور از خلقت عبادت است می‌دانیم عبادت بدون معرفت تحقق پیدا نمی‌کند پس طبیعی است که خدا جنّ و انس را خلق کرده اوّل برای معرفت و بعد در اثر معرفت عبادت. لذا معرفت و عبادت هدف خلقت است، روایت هم در این زمینه هست حال اگر سندش صحیح نباشد از نظر لحن و قول. کلام صحیحی است.

در حدیث قدسی آمده: «كنت كنزاً مخفياً فأحببت أن أعرف فخلقت الخلق لكي أعرف»^(۱) در دعای ابو حمزه ثمالی می‌فرماید: «بك عرفتک وأنت دلتنی علیک و دعوتنی الیک لولا أفت...»^(۲) اگر خدایا تو خودت نبودی من نمی‌توانستم تو را بشناسم بوسیله تو من تو را می‌شناسم. حال اگر خلقت و ایجاد موجودات برای معرفی ذات مقدّس پروردگار باشد طبیعی است که باید خدای تعالی در یکی از مخلوقاتش صد درصد خودش را نشان دهد و تجلّی کند و الاّ هدف خلقت کاملاً انجام نشده است. البتّه اینکه بگوئیم خدای تعالی تمام قدرتش را در یکی از مخلوقات نشان داده است غلط است چون به هر حال مخلوق، محدود و او نامحدود است و نامحدود هیچگاه در محدود نمی‌گنجد. اما می‌توان گفت آنچه که ممکن بوده خدا در یک ممکن اظهار قدرت کند و او را مظهر صفات خود قرار دهد انجام داده است.

خلاصه اینکه چون هدف خلقت، معرفت است و باید از طریق مخلوق

۱ - قال سبحانه كنت كنزاً مخفياً فأحببت أن أعرف فخلقت الخلق لكي أعرف (بحارالانوار جلد ۸۴، صفحه ۱۹۸، قسمتی از حدیث ۶).

۲ - بحارالانوار جلد ۹۵، صفحه ۸۲، قسمتی از حدیث ۲.



عبودیت

خدا شناخته شود و تمام مخلوقات این طور نیستند لاقبل باید در یکی از مخلوقات، صد درصد تا جایی که ظرفیت دارد و قدرت درک هست خدای تعالی اظهار قدرت و نیرو کند و در او تجلی کند تا هدف خلقت انجام شود که ما معتقدیم در پیامبر اکرم و چهارده معصوم انجام شده است.

سؤال چهل و چهارم:

آیا انسان از طریق بندگی می‌تواند به معرفت امام دست یابد و ذره‌ای صفت رذیله نداشته باشد؟

پاسخ ما:

یک معرفت قبل از بندگی است و یک معرفت بعد از بندگی. در معرفت قبل از بندگی، انسان باید بداند چطور بندگی کند، امامش را بشناسد و راه امامش را بداند تا بتواند بندگی کند.^(۱) وقتی به بندگی کامل رسید یعنی ملکه عبودیت در او پیدا شد یک بندگی خاص و یک معرفت خاص در آن وقت پیدا می‌شود.

۱ - عن (علل الشرائع) باسناده عن سلمة بن عطاء عن ابي عبدالله قال خرج الحسين بن علي على أصحابه فقال ايها الناس ان الله جل ذكره ما خلق العباد الا ليعرفوه فاذا عرفوه عبده فاذا عبده استغنوا بعبادته عن عبادة ما سواه فقال له رجل يا ابن رسول الله بابي انت و امي فما معرفة الله قال معرفة اهل كل زمان امامهم الذي يجب عليهم طاعته (بحار الانوار جلد ۵، صفحه ۳۱۲، حدیث ۱)



سؤال چهل و پنجم:

هدف اولیه از خلقت خلیفه الله شدن است یا

بنده شدن؟

پاسخ ما:

هدف اولیه و حقیقی این است که انسان بنده شود وقتی انسان بنده شد تمام قوا را در اختیارش قرار می دهند و قدرتمند کامل و بی نهایت می شود اما این قدرت را نمی دهند که این شخص هر کاری خواست بکند بلکه حتی حضرت علی با تمام قدرتی که داشت معمولی و طبیعی زندگی می کرد، باید طبق بندگی عمل کند. پس هدف بنده خدا شدن است همان طور که در قرآن مجید خدای تعالی می فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^(۱) وقتی

۱ - سورة ذاریات آیه ۵۶.



انسان بنده شد همه چیز در اختیار او قرار می‌گیرد و او هم بنده است تا مولا رضایت نداشته باشد، کاری نمی‌کند در اینجا خلیفه الله می‌شود مانند حضرت مجتبی که چون خدای تعالی می‌خواست تمام سب و لعنهای واعظ را در مورد پدرش بشنود، می‌شنید و چون خدا می‌خواست برای مفتضح کردن دشمنان آنها بگویند او هم می‌خواست.^(۱)

۱ — بحار الانوار جلد ۴۴، صفحه ۹۱، قسمتی از حدیث ۵.



عبودیت

سؤال چهل و ششم:

آیا می شود گفت: من بنده هیچ کس نیستم و آزاد

هستم؟

پاسخ ما:

شما نمی توانید بگوئید بنده هیچ کس نیستید. اگر مثلاً بگویند الان همه لباسهایتان را درآورید، انجام می دهید؟ خیر، می گوئید: بد است مردم چه می گویند. پس بنده جو اطرافتان هستید. آنهایی که می گویند: هر چه دلمان می خواهد انجام می دهیم، بنده نفسشان هستند. اما خداوند فرموده باید ادب داشته باشی، آن طوری که مردم متهمت نکنند و پشت سرت حرف



نزنند و معاشرت کنی.^(۱) پس بنده خدا هستی اما همه جنبه‌های فردی و اجتماعی را هم رعایت کرده‌ای. اگر بنده خدا شوی نفست تحت فرمان خدا قرار می‌گیرد.

انبیاء عظام هیچ کدام نفس امّاره بالسوء نداشته‌اند شما هم اگر تزکیه نفس کنید نفس امّاره بالسوء ندارید.

۱ - (الامالی للشیخ الطوسی) فیما اوصی به امیرالمومنین عند وفاته ایاک و مواطن التهمة و المجلس المظنون به السوء فانّ قرین السوء یغر جلیسه (بحارالانوار جلد ۷۲، صفحہ ۹۰، حدیث ۲).



سؤال چهل و هفتم:

مرّبی بودن از صفات چه افرادی هست و شامل

چه چیزهایی می‌شود؟

پاسخ ما:

از روایات استفاده می‌شود از خصوصیات مؤمن این است که باید مرّبی دیگران باشد، همه باید مرّبی باشند این یکی از صفات الهی است در حدیث است که امام فرموده: «کَلِّمُوا رَاعٍ وَکَلِّمُوا مَسْنُولَ عَنْ رَعِيَّتِهِ»^(۱) خدای تعالی ربّ العالمین است یعنی تمام چیزها را تربیت می‌کند شما هم باید لااقل ربّ چیزهای اطرافتان باشید.

من اولیاء خدای زیادی را دیده‌ام، بعد از مرحوم حاج ملاّ آقا جان شاید

۱ — بحارالانوار جلد ۷۲، صفحه ۳۸، حدیث ۳۶.



دهها ولی خدا را دیده‌ام آنهایی که مهم بودند تمام فکرشان تربیت دیگران بوده است. یک روز خدمت آیت الله کوهستانی رفتم دیدم دستهایش گلی است فکر کردم ایشان هم مثل من طالب دنیا است و می‌خواهد اتاقش مرتب باشد پرسیدم: شما خودتان کار می‌کنید؟ فرمود: به چند نفر گفتم اهمیت ندادند، خودم کردم. سؤال کردم: چرا این کار را کردید؟ گفت: باید کسی که مظهر خدا می‌شود اتاقش، فرزندش سروصورتش، لباسش را مرتب و تربیت کند روح و اعمالش را تربیت کند. یک روحانی در بازار بدون عمامه راه می‌رفت اگر او صبح در آینه نگاه می‌کرد این طور نمی‌شد. مستحب است در آینه نگاه کنید بگویید: «الحمد لله الذی احسن خلقی و خلقی»^(۱) شکر می‌کنم خدایی را که خلق مرا نیکو قرار داد و برای روحان یک آینه تمام‌قد داشته باشید. انسان باید رب همه چیز باشد اول روحش و بعد بدنش را تربیت کند. اگر احتیاج به ورزش دارد ورزش کند، مویش را تزئین و شانه کند، لباسش را مرتب کند، عطر بزند، خانه‌اش را مرتب کند. آنها که اهل الله هستند باید خانه‌شان مرتب‌ترین باشد، اگر کاهگلی است باید تعمیر کند، اگر در شئون‌اتش هست ماشین داشته باشد می‌شود از خمس به او ماشین داد. تساوی مال اشکالاتی دارد، هر کسی همان وضع خودش را مرتب کند.

رسول اکرم حتی لحد را مرتب می‌کرد می‌فرمود: هر کاری را انسان باید مرتب و محکم انجام دهد.^(۲) در تمام کرات ترتیب رعایت شده است

۱ - مستدرک الوسائل جلد ۵، صفحه ۳۰۷، قسمتی از حدیث ۵۹۳۷.

۲ - باسناده عن عبدالله بن سنان عن ابي عبدالله الصادق جعفر بن محمد فی حدیث ان رسول الله نزل حتی لحد سعد بن معاذ و سوی اللبن علیه و جعل یقول ناولنی حجراً ناولنی تراباً



خدا ربّ العالمین است این همه اتم هیچ کدام از حدّ خود تجاوز نمی‌کند چون مربّی، ربّ خوبی است و حساب دستش هست. پانصد نوع گل رُز هست چون باید خلقت تکمیل شود شما هر چه به این نقطه نزدیکتر شوید انسانیتتان بیشتر است. سر ساعت سر کار بروید همیشه سویچ ماشین در یک جیب باشد. مستحب است اگر لباس خود را در می‌آورید مرتّب کنید. اگر انسان ربّ بود همه کارها درست می‌شود. مرتّب کردن زندگی، صندوقچه، چمدان لباس، یک جوراب می‌خواهی پیدا کنی همه چمدان را می‌گرددی؟ شما ربّ نیستی اینها همه حساب دارد. یک صفت الهی که آن قدر مهم است که بعضی می‌گویند: اسم اعظم پروردگار است ربّ است. در دعای کمیل نه بار تکرار می‌شود. اگر این صفت در انسان پیدا شود مایه همه خوبیها است. در مورد لباسش، غذایش، زندگیش، بدنش، روحش یک مقدار خدا دستور داده است که بهمان ترتیبی که خدا فرموده آن را باید انجام دهیم. لااقل کاری که بر خلاف خواسته پروردگار باشد نکنید والا از عبودیت خارج است در حدیث آمده: «العبودیّة جوهره کنهها الزبویّه».^(۱)

مرحله اعلای تزکیه نفس و کمالات عبودیت است امام به شاگرد مالک بن انس که چیزی از او یاد نگرفته بود و حضرت صادق در مرحله اوّل او را رد کردند و بعد از توسّل او را پذیرفتند، می‌فرمایند: اسمت چیست؟ گفت: عبد الله، فرمودند: انشاء الله خدا تو را بر این اسم قرار دهد،

⇒ رطباً یسد به ما بین اللبن فلما ان فرغ و حثا التراب علیه و سوی قبره قال رسول الله انی لأعلم انه سیبلی و یصل الیه البلاء و لکن الله یحب عبداً اذا عمل عملاً احکمه (وسائل الشیعه جلد ۳، صفحه ۲۳۰، حدیث ۳۴۸۴).

۱ - مصباح الشریعه صفحه ۷.

او می گوید: گفتم اگر هیچ چیز جز این کلام نصیب من نمی شد مرا بس بود. بعد می فرماید: «فاطلب اولاً فی نفسك حقيقة العبودية»^(۱) حقیقت عبودیت را در خود ایجاد کن بنده رسمی خدا باش. اگر این حقیقت بندگی را در خود بوجود آوردید این جوهره ای است که در باطنش ربّ می شوید. پیامبر اول عبد خدا و بعد رسول او و بعد ربّ مردم شد انسان باید اول خودش را بسازد بعد وابسته های خود را بسازد. که خدای تعالی در قران به رسول اکرم می فرماید: «وانذر عشیرتک الاقرین».^(۲)

برای مجالس دینی بی نظمی هایی قائل می شوند ولی برای مجالس غیر دینی تشریفات زیادی قائل اند. این کارها از اینجا سرچشمه می گیرد که ما بنده خدا نیستیم و کُنه عبودیت که ربوبیت است در ما نیست. اگر من لباس کرباس می پوشیدم می گفتید عجب آقای خوبی است که مثلاً فرق بین پنیر و صابون نمی گذارد. من در گرمای تابستان ممکن است حالم بهم بخورد ولی لباس رسمی ام را جلوی یک نفر می پوشم. چطور وقتی نزد بزرگی می روی با لباس رسمیت می روی، ولی در مساجد وارد که می شوید بوی تعفن حال انسان را بهم می زند. مساجد ما قهوه خانه شده است.

در مرحله صراط مستقیم انسان ربّ می شود و هر کس نشده است ضعف دارد. اتاق و خانه و زندگی باید مرتّب باشد، لوله بخاری و تابلو و بقیه همه باید مرتّب باشد. من گلهای منزل را مرتّب می کردم کسی گفت: شما هم اهل تزئینات هستید؟ حضرت علی اکبر روز تاسوعا با نبودن آب اسبش را

۱ - بحارالانوار جلد ۱، صفحه ۲۲۴، قسمتی از حدیث ۱۷.

۲ - سوره شورا آیه ۲۱۴.



می شست. اسب حضرت سید الشهداء به قدری قیمتی بود که گفتند هدیه برای یزید ببریم. لذا به زندگی، سر و صورت و لباس برسید، هر جا بی نظمی دیدید درست کنید و نسبت به بی نظمی حسّاس باشید. ربویتی شامل گل باغچه و تابلوی گران قیمت و مبّل و صندلی هم می شود. مثل علی باشید که طعام می دهد و کمک می کند اما منظم و مرتّب است. غذا را شور و بی مزّه درست نکن. چایی را خوب دم کن، اگر جوشیده باشد، نگو مهمّ نیست.

حالتی در انسان پیدا می شود که محبّت به تمام متعلّقات خدا پیدا می کند. موريس مترلینگ خیلی انحراف دارد در جایی نوشته بود: حشره‌ای هزار چشم دارد و این افراط در خلقت است. به او باید گفت آیا تو تحقیق کرده‌ای خدا روی چه مصالحی اینها را خلق کرده است؟ یا اینکه چرا خدا طاووس را این طور خلق کرد؟ چرا همه پرندگان را سفید خلق نکرد؟

اگر بعضی کارها جلوی زهّاد انجام شود ما را تکفیر می کنند. خدا ربّ است. یک وقت توجّه انسان به ریزه کاریها، اتلاف وقت است، خوب کار مهمّ را انجام دهید اما اگر فرقی نمی کند قالی بخر که هم رنگ پرده باشد نه اینکه دو روز در تهران دنبال پرده بگردی و در نمازت به این فکر باشی، هر کاری روی حساب باشد چون وقت بیشتر ارزش دارد.

سؤال چهل و هشتم:

لطفاً معنای ربّ را توضیح دهید آیا مختص خدا

است؟

پاسخ ما:

ربّ اسم مختصّ ذات مقدّس پروردگار نیست، ربّ مطلق، اسم خاصّ پروردگار است امّا ربّ نسبی به خیلی از چیزها هم گفته می‌شود حتّی وقتی مربّاً درست می‌کنید شما ربّ هستید. خدا در قرآن پدر و مادر را به ربّ اسم برده است: «ربّ ارحمهما کما ربّانی صغیراً».^(۱) یعنی پروردگار من، پدر و مادرم را رحمت کن همان طوری که این دو ربّ من بودند در وقتی که من کوچک

۱ — سوره اسراء آیه ۲۴.



بودم. در جای دیگر می‌فرماید: «ارباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار».^(۱)

ربّ به چیزی می‌گویند که حالت مربّیگری به خودش بگیرد. پدر و مادر ربّ انسانند، استاد ربّ انسان است، علما و مراجع تقلید ربّ انسانند تا می‌رسد به امام که ربّ همه مردم روی کره زمین است که «ربّ الارض امام الارض» در تفاسیر است که ربّ زمین امام زمین است.^(۲)

همه کسانی که بنده هستند باید مربّی باشند مثل رسول اکرم که از یک طرف وحی را از جانب پروردگار می‌گرفت و از طرف دیگر به مردم تحویل می‌داد این هم از طرفی خودش بندگی خدا را می‌کند و از طرف دیگر مردم را به بندگی خدا دعوت می‌کند.

لازمه این مسأله این است که امر به معروف و نهی از منکر را فراموش نکنید. یعنی هر فرد مسلمان همان طوری که نماز صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشا بر او واجب است اگر دید برادر مسلمانش گناه می‌کند باید او را نهی کند «کلّمک داع و کلّمک مسئول عن رعیتّه»^(۳) همه شما مسئولید و باید امر و نهی کنید.

یعنی اگر دیدید شخصی یک خوبی را ندارد او را وادار به آن خوبی بکنید. اگر دیدید کسی صفات رذیله‌ای دارد و نمی‌خواهد آن صفات را تزکیه کند باید امر کنید که باید در تو صفات حسنه پیدا شود.

۱ — سوره یوسف آیه ۳۹.

۲ — عن (تفسیر القمی) باسناده عن المفضل بن عمر انه سمع ابا عبد الله يقول فی قول الله وأشرقّت الارض بنور ربّها قال رب الارض امام الارض (بحار الانوار جلد ۷، صفحه ۳۲۶، حدیث ۱).

۳ — بحار الانوار جلد ۷۲، صفحه ۳۸، حدیث ۳۶.

سؤال چهل و نهم:

در چه مرحله‌ای سالک می‌تواند دیگران را

راهنمایی کند؟

پاسخ ما:

انسانی که وقتی مرحله عبودیتش تمام شد بعد باید دیگران را به این کار راهنمایی کند. وقتی انسان به مقصدی رسید باید دیگران را بهره‌مند کند «زکاة العلم بذله»^(۱) رسالتی است برای انسان که وقتی به مرحله عبودیت کامل رسید، بندگیش ایجاب می‌کند دیگران را هدایت کند، امید داریم شما قبل از ظهور حضرت ولی عصر به این مسأله برسید و اهمیت مسأله کمالات و تزکیه نفس را بفهمید تا در زمان ظهور راحت باشید و الاً بعدش در فشارید و ممکن است به این راحتی قبولتان نکنند.^(۲)

۱ - غرر الحکم صفحه ۴۴، حدیث ۱۳۲.

۲ - در کتاب «در محضر استاد» جلد اول صفحه ۲۷۳ از همین مؤلف به طور مفصل شرح داده شده که انسان باید اول خود را به کمال برساند و سپس برای دستگیری از مردم در میانشان وارد شود.



سؤال پنجاهم:

آیا همه کسانی که بنده خدا می شوند صفت ربوبیت در آنها ایجاد می شود؟

پاسخ ما:

ممکن است خیلی افراد بنده خدا باشند اما از دایره وجود خود بیرون نروند، آدمهای خوبی هستند اما روایت هست «عالم یتنفع بعلمه افضل من سبعین الف عابد»^(۱) عالمی که بتواند نفع به مردم برساند، مربی باشد این بهتر از هفتاد هزار عابد است که به خود می رسند، گلیم خود را از آب بیرون می کشند، خود را نجات می دهند. اما اگر این شخص عالم شد، عالم به معنای یاد گرفتن علوم مادی نیست بالاخره هر صاحب شغلی نسبت به شغل خود

۱ - بحار الانوار جلد ۲، صفحه ۱۹، حدیث ۵۰.



عالم است، منظور عالمی که رهبری مردم را بدست بگیرد، تربیت کند، امر به معروف کند، مفید برای مردم باشد بهتر از هفتاد هزار عابد است. فرقی نمی‌کند در لباس روحانیت باشد یا نباشد. کسی که هر چه بر روی خود انجام داده و عمل کرده برای مردم بیان کند و آنها را تربیت کند این شخص «عالم یتفح بعلمه» می‌شود.



سؤال پنجاه و یکم:

رسالت شخصی که به مرحله عبودیت می‌رسد

چیست؟

پاسخ ما:

کسی که به مرحله کامل عبودیت می‌رسد مثل یک پیامبر باید باشد. باید دستگیری کند، راهنمایی کند، مرحله عبودیت به انسان رسالت می‌بخشد نه اینکه نبی و رسول شود چون بعد از پیامبر اسلام پیامبری نمی‌آید «لانی بعدی»^(۱) فکر نکنید هر کس تبلیغ دین کرد نبی است نه، نبی یعنی کسی که از جانب خدا مسائل تازه آورده باشد. و منظور این نیست. ما می‌گوئیم عین پیامبر تبلیغ دین و شریعت و احکام و دستورات دین را بکنید.

۱ - بحار الانوار جلد ۲، صفحه ۲۲۶، قسمتی از حدیث ۳.



این وظیفه انسان است و همان امر به معروف و نهی از منکر است.
فرق مبلّغ با پیامبر اکرم و ائمه اطهار این است که ائمه اطهار با پیامبر اکرم از نظر علم و عصمت هیچ فرقی ندارند^(۱) آنها احکام و دستورات را از پیامبر می گیرند و به ما می دهند و پیامبر و ائمه اطهار یک کلمه از خود نمی گویند، مبلّغ هم باید آنچه ائمه اطهار فرموده اند: تبلیغ کند و به مردم برساند. جلوی مبلّغ بودن گرفته نشده است منتها این عمل تزکیه نفس می خواهد که پایانش مرحله عبودیت است.

۱ - عن زید الشحام قال قلت لابی عبد الله أیما افضل فی حدیث فقال خلقنا واحد و علمنا واحد و فضلنا واحد و کلنا واحد عند الله تعالی (بحار الانوار جلد ۲۵، صفحه ۳۶۳، قسمتی از حدیث ۲۳).



سؤال پنجاه و دوم:

اگر انسان نداند برای چه خلق شده است چه چیزی
او را به عبادت خدا تشویق خواهد کرد؟

پاسخ ما:

من فکر می‌کنم مسأله شناخت خلقت و مسأله عبادت دو مسأله متفاوت باشد. اگر انسان نداند چرا خلق شده خوب، چیزی را نمی‌داند البته اگر بداند که خلق شده برای عبادت کمکش می‌کند ولی اگر نداند باز هم تشویق به عبادت می‌شود، چون در حقیقت عبادت فرمانبرداری یک فرد نادان یا یک فرد مملوک یا یک فرد ضعیف از عالم و مالک و قادر است. اگر انسان ضعیف باشد و خودش نتواند کاری را انجام دهد و به او بگویند این کارها را بکن، فرمانبردار و هر چه ما می‌گوئیم عمل کن تا به آن مقصد برسی،

اگر عالم نیست و راه را نمی‌داند راهنمائی می‌کنند. معلّم می‌گوید از من اطاعت بکن تا به حقیقت برسی یا مثلاً شخصی که فرمانده است مالک این فرد است، مثل زمان سابق که برده‌هائی بودند و می‌رفتند اینها را می‌خریدند و مملوک بودند همه این جهات درباره خدا و خلق هست یعنی ما مخلوق خدائیم، مملوک خدائیم، خدا مالک ما است. اگر در جائی مالکیت معنا داشته باشد درباره خدا است و خدای تعالی مالک و ما مملوک او هستیم و باید مملوک از مالک اطاعت و بندگی کند یا ضعیفیم و نیازمند، باید از بی‌نیاز یا غنی بندگی و اطاعت نماییم، اینها مربوط به دانستن و شناخت خلقت نیست، خیلی از افراد هستند که نمی‌دانند خلقتشان برای عبادت است و عبادت هم می‌کنند. البته اگر کسی بداند خلقتش برای عبادت است خوب است. خداوند در قرآن فرموده: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^(۱) ما خلق نکردیم جنّ و انس را مگر برای عبادت و علّت خلقت هم عبادت است و عبادت هم فرع بر معرفت است^(۲) و محبّت فرع بر معرفت است^(۳) و کسی که دیگری را دوست داشته باشد طبعاً اطاعتش را می‌کند.^(۴) اگر انسان این را

۱ - سوره ذاریات آیه ۵۶.

۲ - عن (علل الشرائع) باسناده عن سلمة بن عطاء عن ابي عبد الله قال خرج الحسين بن علي على أصحابه فقال ايها الناس ان الله جل ذكره ما خلق العباد الا ليعرفوه فاذا عرفوه عبدوه فاذا عبدوه استغنوا بعبادته عن عبادة ما سواه فقال له رجل يا ابن رسول الله بابي انت و امي فما معرفة الله قال معرفة اهل كل زمان امامهم الذي يجب عليهم طاعته (بحارالانوار جلد ۵، صفحه ۳۱۲، حدیث ۱)

۳ - عن (مصباح الشریعہ) قال الصادق فی حدیث الحب فرع المعرفة (بحارالانوار جلد ۶۷ صفحه ۲۲، قسمتی از حدیث ۲۲).

۴ - عن (الامالی للصدوق) باسناده عن ابن ابي عمير عن سمع أباعبد الله فی حدیث يقول ان المحب لمن يحب مطيع. (بحارالانوار جلد ۶۷، صفحه ۱۵).



بداند برای بندگی تشویق هم می‌شود ولی اگر هم ندانست باز ضعفش،
مملوکیّتش، نیازش او را وادار به بندگی می‌کند و هر سه این موضوعات در ما
هست، ما هم نیازمند هم ضعیف و هم خدای تعالی ما را خلق کرده و مملوک
او هستیم.

سؤال پنجاه و سوم:

بندگی تکوینی و تشریعی چیست؟

پاسخ ما:

بندگی تکوینی یعنی اینکه خدا خواسته شما سفید پوست یا سیاه پوست باشید. شما هم همین طور شده‌اید، این دست شما نیست.

بندگی تشریعی یعنی آن چیزی را که خدا در اختیار بشر گذاشته که انجام بدهد یا ندهد یعنی می‌گوید: نماز بخوان، شما دلت نمی‌خواهد بخوانی. اگر نماز خواندی چون با اختیار خودت خوانده‌ای بندگی تشریعی کرده‌ای.

چون پیغمبر اکرم از نظر خلقت اول بنده است و وجودش بندگی



عبودیت

کرده و هر چه خدا خواسته همان طور بوده پس اوّل مخلوق هم هست.
همه نوشته‌اند اوّل مخلوق در یک بُعد رسول اکرم ^(۱) و در بُعد دوّم
علی بن ابی طالب است. ^(۲)

۱ — عن جابر ایضاً قال: قال رسول الله : اول ما خلق الله نوری ابتدعه من نوره و اشتقه من جلال عظمته. (بحار الانوار جلد ۱۵، صفحه ۲۴).

۲ — روی الصدوق رحمه الله فی کتاب المعارج، عن رجالیه الی ابن عباس قال: سمعت رسول الله و هو یخاطب علیاً و یقول: یا علی ان الله تبارک و تعالی کان و لا شیء معه فخلقنی و خلقک روحین من نور جلاله فکنا امام عرش رب العالمین (بحار الانوار جلد ۲۵، صفحه ۳، حدیث ۵).

سؤال پنجاه و چهارم:

آیا در مرحله عبودیت از انسان سلب اختیار

می شود؟

پاسخ ما:

در مرحله بندگی هیچ وقت سلب اختیار نمی شود اگر اختیار سلب شود بندگی نکرده است، شما در سفید پوست یا سیاه پوست بودن بندگی نکردید چون اختیار نداشتید، وقتی بندگی است که انسان اختیار داشته باشد، هر چه اختیار انسان بیشتر باشد بندگی اش بیشتر است. عروسک کوکی را کوک می کنند به او نمی گویند عجب فرمانبردار خوبی اما اگر بچه حرف گوش کند می گویند خوب فرمان برده است. تا بهشت ما اختیار داریم، معصومین با اختیار بنده خدا هستند و ارزش به همین است.



سؤال پنجاه و پنجم:

بزرگترین و مهم ترین مسأله‌ای که خدای تعالی در دنیا برای بشر منظور کرده است چیست؟

پاسخ ما:

بزرگترین و مهم ترین مسأله‌ای که خدای تعالی برای بشر منظور کرده این است که انسان طبق فرهنگ و آداب احکام دین مقدّس اسلام زندگی کند و همین معنا سبب آن می‌شود که انسان بنده دائمی خدا بشود.^(۱)

مهم ترین هدف از خلقت بندگی است. بندگی معنایش این است که انسان هر چه دارد، وجود خودش و آنچه متعلّق به او است و هر یک از

۱ - عن (الاحتجاج) و روی انه اتصل بامیرالمومنین فی حدیث ان الله تبارک و تعالی لما خلق خلقه أراد ان یكونوا علی آداب رفیعة و اخلاق شریفة (بحارالانوار جلد ۵، صفحه ۳۱۶، قسمتی از حدیث ۱۳).

اعمالش، تمام در راه مولایش باشد. این بندگی به دو بخش یا دو قسم ممکن است تقسیم بشود یکی اینکه انسان بندگی می‌کند برای شخصی که آن کارها و آن بندگیها به نفع آن شخص واقع بشود مثلاً شما یک خدمتگذار به منزل می‌آورید برای اینکه کارهایی که شما می‌خواستید بکنید و به زحمت بیفتید را او بکند و زحمتی که شما می‌خواستید متحمل شوید او متحمل بشود، این یک نوع بندگی است. ما می‌دانیم ذات مقدس پروردگار از ما این نوع بندگی را نمی‌خواهد. قسم دوم این است که انسان طبق فرمان یک شخص کاری بکند که به نفع خودش نه به نفع آن شخص واقع بشود. این بندگی قسم دوم را ذات مقدس پروردگار از انسان می‌خواهد. نتیجه این بندگی کمالات روحی است. بنده وقتی بندگیش را کامل کرد به رشد روحی می‌رسد.^(۱)

۱ — در ارتباط با مطلب فوق توضیح مختصری در کتاب «پاسخ به ۷۷ مشکل دینی» صفحه ۱۲ از همین مؤلف آمده است که در آنجا مؤلف محترم می‌فرماید: آن قدر بایستی گوش به حرف خدا بدهید تا به مقصد نهایی برسید.



سؤال پنجاه و ششم:

چگونه می توان فکر گناه را از ذهن بیرون کرد؟

پاسخ ما:

خدای تعالی به زنهای پیغمبر می فرماید که صدایتان را بلند نکنید که آنهایی که در قلبشان مرض است به طمع نیفتند.^(۱) فکر گناه را وقتی انسان می تواند از ذهنش بیرون کند که روحش سالم باشد. شما وقتی که یک مرض بدنی دارید سعی می کنید که این بیماری را درمان کنید. گناه در اثر امراض روحی انجام می شود و با تزکیه نفس معالجه می شود. اگر فکر گناه در ذهنتان آمد و خوشتان آمد که گفته اند: (وصف العیش نصف العیش) روح شما بیمار

۱ — یا نساء النبی لستنّ كأحد من النساء ان اتقین فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض و قلن قولاً معروفاً (سوره احزاب آیه ۳۲).



است و باید روح را معالجه کنید. ولی اگر فکر گناه در ذهنتان آمد و از اینکه این فکر را کرده‌اید ناراحت شدید روح شما سالم است و این فکر را شیطان در شما القاء کرده است.

بعضی از افراد از این جهت ناراحت هستند که چرا فکر گناه در ذهنشان می‌آید، این کار شیطان است و روح شما سالم است و این مثل کسی است که پهلوی شما نشسته و مرتب حرفهای بد می‌زند و شما از او بدتان می‌آید و دلتان می‌خواهد از او جدا شوید اما یک مرحله از مراحل تزکیه نفس است که این حالت شیطان را هم از انسان دور می‌کند و آن مرحله عبودیت^(۱) است.

۱ - در کتاب «سیر الی الله» صفحه ۳۱۰ از همین مؤلف به طور مختصر شرح داده شده که وقتی انسان خود را در صراط مستقیم قرار داد و صفات رذیله شیطانی را از خود دور کرد خود بخود واجبات را انجام و محرمات را ترک می‌کند.



سؤال پنجاه و هفتم:

علامت سلامت روح چیست؟

پاسخ ما:

اگر به جایی رسیدید که گناه لذت بخش پر استفاده‌ای به طرفتان آمد و شما گفتید مگر من دیوانه‌ام که گناه بکنم این نشانه سلامت روح است. اولیاء خدا هر چند گناه لذت بخش باشد از آن بدشان می‌آید اما ولی شیطان از گناه خوشش می‌آید. اگر انسان طوری بشود که از چیزی وقتی حرام است بیشتر از وقتی که حلال است خوشش بیاید این شخص خیلی مرضش سخت است و باید بداند که یا مرده است و یا اینکه نزدیک مردنش است پس باید خودش را معالجه کند.

سؤال پنجاه و هشتم:

عباد الرحمن چه کسانی هستند؟^(۱)

پاسخ ما:

عباد جمع عبد یعنی بنده، کسی که جان و مال و هر چه دارد مال خدا است الرحمن هم اسم خدای تعالی است یعنی بندگان خدائی که به همه مهربان است چه شما خدا را قبول داشته باشید چه قبول نداشته باشید رحمانیت خدا شامل حالتان هست.^(۲) اینجا نکته دقیق است که شاید همه

۱ - و عباد الرحمن الذين يمشون على الارض هوناً و اذا خاطبهم الجاهلون قالو سلاماً (سوره فرقان آیه ۶۳).

۲ - باسناده عن عبدالله بن سنان قال سألت أبا عبد الله في حديث الرحمن بجميع خلقه (الكافي جلد ۱، صفحه ۱۱۴، قسمتی از حدیث ۱).



متوجّه نشوند. انسان به جایی می‌رسد که رحمانیت خداوند را مشاهده می‌کند حتّی دشمنان خدا، آنهایی که خدا را قبول ندارند و با او درگیر می‌شوند. می‌بینید که خداوند به آنها هم روزی می‌دهد. در سراسر عالم وجود رحمانیت پروردگار مشهود است. لذا یک مرحله کامل بندگی این است که انسان به رحمانیت پروردگار توجّه کند. بنده خدا که به کمال می‌رسد در مرحله اول کارهای فوق‌العاده پروردگار توجّهش را جلب می‌کند اما اگر انس و بندگی اش بیشتر و کاملتر شود همه کارهای خدا را معجزه می‌بیند، همه کارهای خدا در کره زمین غیر عادی است، اگر چشم بینا داشته باشید می‌گویید فوق‌العاده است. این چشمها و بدنهای سالم و اعضای بدن که به نظرمان نمی‌آید برای این است که عادی شده والا غیر عادی است. عباد الرحمن همه چیز را مصنوع پروردگار می‌دانند. آیات الهی را در همه چیز مشاهده می‌کنند «و فی کلّ شیء له آیه»^(۱) علاوه بر اینکه آیت را مشاهده می‌کنند توحید را هم از همین جا مشاهده می‌کنند چون یک قدم بالاتر از بندگی توحید است، خدای تعالی عباد الرحمن را انتخاب فرموده، نفرموده عباد الرحیم، عباد الرحمن کسانی هستند که تمام مراحل تزکیه نفس را گذرانده‌اند و به مقام بندگی و بالاتر از آن رسیده‌اند «و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هوناً»^(۲) وقتی اینها روی زمین راه می‌روند هر چند قدرتمند و با شخصیت باشند آسان می‌گیرند و سخت نمی‌گیرند وقتی که جهال به آنها خطاب و جسارت می‌کنند اینها می‌گویند سلام، یعنی هر چه تو بد باشی از

۱ - بحارالانوار جلد ۸۱، صفحه ۱۸۴، قسمتی از حدیث ۱۷.

۲ - سورة فرقان آیه ۶۳.



ناحیه من در سلامت هستی. همان طور که خداوند نسبت به بندگان
معصیتکارش رحمان است من هم رحمان هستم و می‌گویم سلام. یک کاری
بکنید که عملاً در میان بندگان واقع شوید. نمونه بارز عباد الرحمن ائمه
اطهار هستند.



سؤال پنجاه و نهم:

آیا خدای تعالی در بعضی از مسائل اجازه داده که شخصی بندگی شخص دیگری را بکند؟

پاسخ ما:

بله مثلاً زن باید مطیع شوهرش باشد در بیرون رفتن از منزل و داخل شدن در آن.^(۱) این در واقع یک نوع بندگی می باشد و یا در آیه شریفه می فرماید: «و قُضِيَ رَبِّكَ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا آيَاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»^(۲) و اینکه می فرماید: «و ان جاهدك على ان تترك بي ما ليس لك به علم فلاتطعهما»^(۳) ما بندگی نسبی. هم نسبت به

۱ — عن (الامالی للصدوق) فی خبر المناهی ان النبی نهی أن تخرج المرأة من بیتها بغیر اذن زوجها (بحار الانوار جلد ۱۰۰، صفحه ۲۴۳، حدیث ۱۳).

۲ — سوره اسراء آیه ۲۳.

۳ — سوره لقمان آیه ۱۵.



پدر و مادر داریم ولی اگر اینها اصرار کردند که برای خدا شریک درست کنید و یک عمل شیطانی انجام دهید و یا گناه نکنید «فلا تطعهما» نباید از آنها اطاعت کرد و خدای تعالی در اینجا بندگی را محدود کرده است.

در صدر اسلام این مسأله معروف بود و اسلام هم آن را رد نکرده است که عده‌ای را به عنوان عبد می‌خریدند و همه اختیارانش مال صاحبش بود «العبد وما فی یده کان لمولاه».

در جنگها هم وقتی لشکر اسلام هجوم می‌آورد و جمعی از کفار را اسیر می‌گرفت این اسیران را به عنوان عبد (و در فارسی به آن برده می‌گویند) می‌فروختند و این اشخاص جزء غنائم جنگ بشمار می‌آمدند و حق فرار هم نداشتند و الا عبد آبق می‌شدند و جایشان در جهنم بود و زنها را به عنوان کنیز می‌آوردند. در زمان امام عسکری حضرت پول فرستادند و حضرت نرگس خاتون را خریدند و آوردند و اکثر مادرهای ائمه کنیز بودند.

البته مسلمانها آن عملی را که غیر مسلمانها با برده‌ها داشتند اینها نمی‌کردند و با محبت با آنها روبرو می‌شدند و آنها هم محبت پیدا می‌کردند. لذا کلمه عبد به آنها اطلاق نمی‌شد و کلمه مولا اطلاق می‌شده است.^(۱)

۱ - البته یک فرقی بین عبد و مولا وجود دارد مولا دو معنا دارد یکی فرمانده و یکی فرمانبردار هر دو را مولا می‌گویند. لذا در زیارت حضرت بقیة الله در روز جمعه عرض می‌کنیم «یا مولای انا مولاک» ای مولای من، من مولای تو هستم و در جای دیگر می‌گوئیم: «اشهد ان علی ولی الله» علی ولی خدا است و در جای دیگر می‌گوئیم که ما ولی خدا هستیم اولیاء خدا هستیم. یا اینکه می‌گوئیم که الله مولانا و الله ولی الذین آمنوا. خدا ولی کسانی است که ایمان آورده‌اند. عبد، چه مولایش را دوست داشته باشد و چه دوست نداشته باشد باید اطاعت کند حالا یا با تشویق کردن یا با پول دادن و یا با کتک زدن و یا بدون هیچ کدام از اینها می‌بایست اطاعت کند این شخص می‌شود عبد. اما اگر از روی محبت مولایش را اطاعت کند می‌شود مولا.



روی این اصل در روایات زیاد داریم که فلانی مولای فلان بوده است یعنی نوکر و عبد فلانی بوده است مثلاً قنبر مولای ولیّ علی بن ابی طالب بود چرا به جهت اینکه حضرت امیرالمؤمنین این طور بودند که او را گاهی بر خودشان ترجیح می‌دادند مثلاً در حدیث دارد که یک روز علی تشریف برده بودند برای خریدن لباس، یک لباس پر قیمت خریدند و یک لباس کم‌قیمت، بعد قنبر دید که لباس پر قیمت را به او دادند و لباس کم‌قیمت را برای خودشان برداشتند عرض کرد: یا امیرالمؤمنین شما چرا لباس کم‌قیمت را برای خودتان برداشتید؟ فرمودند که من از رسول اکرم شنیدم که فرمودند: «البسوهم ممّا تلبسون و اطعموهم ممّا تأکلون» از آنچه که می‌خورید به برده‌هایتان بدهید و از آنچه که می‌پوشید نیز به آنها بپوشانید.^(۱)

نوع دیگری از بندگی نسبی این می‌باشد که علی در روایتی نقل می‌فرماید که «من تعلمت منه حرفاً فقد صرت له عبداً» اگر کسی حرفی به من بیاموزد و تعلیم بدهد من را عبد خودش قرار داده است.^(۲)

۱ — بحارالانوار جلد ۴۰، صفحه ۳۲۴.

۲ — بحارالانوار جلد ۷۴، صفحه ۱۶۶، قسمتی از حدیث ۲.

سؤال شصتم:

نتیجه بندگی چیست؟

پاسخ ما:

نتیجه بندگی قرار گرفتن در صراط مستقیم و رسیدن به مقام رضا و بعد به مقام بندگی واقعی خدا و قبول شدن بندگیش می باشد. هر کس در حدّ خودش از این بندگی استفاده می کند.

به پیغمبر اکرم در اثر بندگی مقام محمود را می دهند. لذا در آیه شریفه «فَتَهَجَّدْ بِه نَافِلَةً لِّكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا».^(۱) می فرماید: نماز شب بخوان، بندگی کن، نیمه های شب حرکت کن با محبوب و معبودت راز و نیاز کن تا به تو مقام محمود و پسندیده شده عنایت شود. متنها ظرفیتها و مقامات افراد فرق می کند. پیغمبر اکرم مقام محمودش شفاعت کبری در

۱ - سوره اسراء آیه ۷۹.



روز قیامت است^(۱) که از امام سجّاد پرسیدند که امیدوارکننده‌ترین آیه در قرآن چیست؟ فرمود: این آیه است: «وَلَسَوْفَ يَعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى»^(۲) آن قدر خدا به تو عنایت خواهد کرد تا تو را راضی کند. امام فرمود: به خدا قسم سرش را روی سجده می‌گذارد و بر نمی‌دارد تا یک نفر از امتش باقی نماند و همه وارد بهشت شوند، آن وقت سر بر می‌دارد و عرض می‌کند پروردگارا راضی شدم.^(۳)

ظرفیتهای فرق می‌کند. شما اگر بنده خدا شدی و اهل دنیا باشی خدا دنیایت را مرتّب می‌کند، اگر اهل معنویات و کمالات باشی خدا به کمالات روحیت کمک می‌کند، اگر اهل علم و دانش باشی خدای تعالی تو را به مقام اعلای علمی و اخلاقی می‌رساند.

هر کسی به اندازه استعدادش مورد عنایت پروردگار واقع می‌شود و چون بندگی هدف خلقت است از همه اینها مهمتر است «فادخلی فی عبادی»^(۴)

۱ - عن (تفسیر العیاشی) عن بعض أصحابنا عن أحدهما قال فی قوله عسی أن یبعثک ربک مقاماً محموداً قال هی الشفاعة (بحارالانوار جلد ۸، صفحه ۴۸، حدیث ۴۹).

۲ - عن (تفسیر فرات به ابراهیم) باسناده عن بشر بن شریح البصری قال قلت لمحمد بن علی آیه آیه فی کتاب الله أرجی قال ما یقول فیها قومک قال قلت یقولون یا عباد الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله قال لکننا اهل البیت لا نقول ذلک قال قلت فأی شیء تقولون فیها قال نقول ولسوف یعطیک ربک فترضی الشفاعة و الله الشفاعة و الله الشفاعة (بحارالانوار جلد ۸، صفحه ۵۷، حدیث ۷۲).

۳ - عن (تفسیر العیاشی) فی حدیث اذا کان یوم القیامة حشر الله الخلائق فی صعید واحد.... فیقول أنامحمد فیقال افتحوا له قال فیفتح لی قال فاذا نظرت الی ربی مجدته تمجیداً لم یمجده أحداً کان قبلی و لا یمجده أحد کان بعدی ثم آخر ساجداً فیقول یا محمد ارفع رأسک و قل یسمع قولک و اشفع تشفع و سل تعط قال فاذا رفعت راسی و نظرت الی ربی مجدته تمجیداً أفضل من الاول ثم آخر ساجداً فیقول ارفع رأسک و قل یسمع قولک و اشفع تشفع و سل تعط (بحارالانوار جلد ۸، صفحه ۴۵، قسمتی از حدیث ۴۶).

۴ - سوره فجر آیه ۲۹.



مطلب مهمتر «وادخلی جنتی»^(۱) است حالا که بنده من شدی وارد بهشت و جنت من شو. منظور جنت خلد است، آن، انتهایش است. از همین ساعت که نامت در بندگان خدا ثبت شد و در زمره خاندان عصمت قرار گرفتی و مثل سلمان به تو گفتند: «منا اهل البیت»^(۲) تو را از خودشان دانستند وارد بهشت خدا می شوی و آرامش پیدا می کنی.

عمده ترین چیزهائی که در بهشت هست مسأله آرامش است. وقتی بنده شدید خدا آرامش و اطمینان به شما می دهد و از شما راضی می شود و شما هم از خدا راضی می شوید.^(۳) «الا بذكر الله تطمئن القلوب»^(۴) افراد در اطمینان دل با هم فرق می کنند، یکی فکر می کند. اگر پول زیادی در بانک داشتم آرامش پیدا می کردم چون اگر مریض شوم فوراً به طبیب پول بیشتری می دادم او هم مرا زودتر می پذیرفت و هم بهتر معالجه می کرد. اگر فرزندان خوبی داشته باشم اطمینان و آرامش پیدا می کنم. اگر خانه و زندگی و مقام و قدرت داشته باشم آرامش پیدا می کنم. ولی خدای تعالی یک اعلامیه روی همه این افکار زده «الا» همه بدانید، آگاه باشید «بذكر الله تطمئن القلوب» یک علت خیلی واضح هم دارد، چون تنها چیزی که اگر انسان فکر داشته باشد صد درصد به او آرامش می دهد ارتباط و اتصال با خدا است.

بچه در دامن مادر تمام نیازش را این طور خلاصه می کند که از پستان مادر شیر بخورد، نیازش و متکایش را مادر می داند. کمی بزرگ می شود

۱ - سوره فجر آیه ۳۰.

۲ - بحار الانوار جلد ۲۲، صفحه ۳۲۶، حدیث ۲۸.

۳ - رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلك الفوز العظيم (سوره مائده آیه ۱۱۹).

۴ - سوره رعد آیه ۲۸.



می بیند مادر خودش به جای دیگر تکیه زده، خیال می کند پدر تکیه گاه او و مادرش است بعد که بزرگتر شد می بیند او هم دنبال بدهی ها و سفته و چک و گرفتاری است و شب تا صبح خوابش نبرده، پس او هم تکیه گاه خوبی نیست. اینها مال کسانی است که چشم عبرت انگیز داشته باشند. یک مقدارش طبیعی است، یک مقدارش را باید انسان فکر کند. می بیند همه اینها ناقص هستند و تکیه شان به جائی است که نباید به آن تکیه کنند.

همان طور که بچه می فهمد که وقتی دو سه ساله شد نباید به شیر مادر تکیه بکند و همان طور که بچه بیست ساله می فهمد که نباید تکیه به پول پدر داشته باشد، همان طوری که یک تاجر محترم بازار نباید تکیه به اندوخته اش بکند، ای کاش بقیه را هم پیش می رفتیم و به خدا می رسیدیم. «وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ»^(۱) منتهای همه اینها خدا است. همین طور انسان باید جلو برود. همان طوری که یکی، دو قدم را طبیعی بر می دارید و مجبورید بردارید بقیه قدمها را هم با فکر و عقلتان بردارید تا به جائی برسید که تکیه گاه شما کسی باشد که «لَا تَأْخُذْهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ»^(۲) خدا این طور خودش را معرفی می کند: من نه چرتی می زنم، نه خوابی دارم و می فرماید: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا»^(۳) می داند کجا هستی، اگر در دل خاک باشی می داند و به تو رسیدگی می کند. دیگر فراق و جدائی ندارد اگر تو بنده او شدی او همیشه معبود تو است و انسان لحظه ای از محبوب، فراق ندارد. همه محبوبهائی که در عالم هستند فراق دارند الا خدا. خدا از ما جدا نمی شود و

۱ — سوره نجم آیه ۴۲.

۲ — سوره بقره آیه ۲۵۵.

۳ — سوره هود آیه ۶.



با ما است که پیغمبر این جمله را به ما هم فرموده: «لَا تَحْزَنَنَّ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا»^(۱)
خدا با ما است.

ای کاش این درک را به تمام دنیا می دادند که از این همه فشارها و گرفتاریها
نجات پیدا می کردند. آن چنان در فشارند که حساب ندارد و تنها کسی که
می تواند همه را نجات بدهد ذات مقدس پروردگار است و مجری قوانین الهی
حضرت بقیه الله (ارواحنا فداه) هستند.

طوری عمل و زندگی بکنید که اگر امام زمانتان آمد ایرادی به شکل و لباس
و خانه و اعمالتان نداشته باشد. خود را با این میزان تطبیق دهید دیگر مورد
خطاب «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ»^(۲) هستید و بدانید خدا دستتان را می گیرد. این
«ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً»^(۳) یعنی خدا دستتان را گرفته و شما را دارد می کشاند،
امر می کند که داخل در بندگان من شو.

شما دیگر نمی توانید در دنیا و آخرت با غیر خاندان عصمت مأنوس
باشید. در دنیا همیشه دلتان متوجه حضرت ولی عصر و کربلای ابی عبد
الله الحسین و علی بن ابی طالب است.

اگر تصمیمی بگیرید که زندگیتان مطابق خواست حضرت شود به خدا
قسم نصف شب که بیدار شوید آرامشی احساس می کنید بعد با گوش دلتان
می شنوید که «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي
جَنَّتِي»^(۴). این گوش خاکی زیاد ارزش ندارد با گوش دلتان می شنوید.

۱ — سوره توبه آیه ۴۰.

۲ — سوره فجر آیه ۲۷.

۳ — سوره فجر آیه ۲۸.

۴ — سوره فجر آیه ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰.



سؤال شصت و یکم:

نشانه اینکه تزکیه نفس کامل است چیست؟

پاسخ ما:

یکی از نشانه‌های تزکیه نفس کامل که در دو مرحله جهاد با نفس و عبودیت بوجود می‌آید این است که با این شخص خدای تعالی حرف می‌زند بچه باشد یا بزرگ باشد.

وقتی حضرت عیسی در مقابل حضرت مریم ایستاد پاک و پاکیزه، (نه اینکه آلوده به خون نباشد) بلکه و تزکیه شده بود، به مادر گفت: «اَیُّ عبد الله».^(۱) چون مرحله عبودیت را گذرانده بود. وقتی انسان بنده بشود درهای

۱ — سوره مریم آیه ۳۰.

حکمت به رویش باز می شود و خدا با او حرف می زند و حقایق را بیان می کند و وجودش علاوه بر اینکه برای خودش دارای رحمت و برکت و نعمت است برای دیگران هم برکت دارد این خواص تزکیه نفس است.^(۱) «قد افلح من زکّیها»^(۲) این پیروزی و رستگاری برای همه است.

لذا حضرت عیسی می گوید: «آنی عبد الله»^(۳) یعنی همه چیز او مال خدا است لباس، بدن، ... منتها خدا معامله می کند و از او می خرد که می فرماید: «ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بأن لهم الجنة»^(۴) خدا آن قدر بزرگوار است که می گوید: من مشتری هستم می خرم، ما در مقابل خدا هیچ چیز نداریم آنچه در دست بنده است مال خدا است نفس کشیدن، لباس، همه وجودمان مال خدا است.

بعد حضرت عیسی می گوید: «آتانی الكتاب»^(۵) یعنی خدای تعالی به من کتاب می دهد (شرح صدری که تمام علوم را در قلبم درک می کنم) یک کتاب کاغذی نداده بود، منظور محتوای کتاب یعنی شناخت و علم بود، شرح صدری داده بود که تمام علوم را در قلبش درک می کرد.

به خدا قسم کسانی که در تزکیه نفس به مرحله عبودیت رسیده اند. یا وجودشان یا زندگیشان پر برکت شده و اگر نشده ببینند در کجا کوتاهی شده است. بعد از عبودیت باید زندگی و وجود فرد پر برکت شود.

۱ - قال الرضا ان العبد اذا اختاره الله عز وجل لامور عبادة شرح صدره لذلك و أودع قلبه ينابيع الحكمة و ألهمه العلم الهاماً (الكافي جلد ۱، صفحه ۲۰۱).

۲ - سوره شمس آیه ۹.

۳ - سوره مریم آیه ۳۰.

۴ - سوره توبه آیه ۱۱۱.

۵ - سوره مریم آیه ۳۰.

بخش سوّم
«کمالات»

آنچه مسلّم است این است که اگر انسان مراحل تزکیه نفس را تا مرحله عبودیت بتواند تکمیل کند و خود را صد درصد در آن مراحل بسازد، توانسته صفات رذیله را از خود دور کند و قلب سالمی داشته باشد و این موضوع به تجربه ثابت شده است. زیرا هر صفت رذیله‌ای مربوط به یکی از این مراحل می‌شود و هر یک از این مراحل تعدادی از صفات رذیله را برطرف می‌کند و کسی که این مراحل را گذرانده باشد هیچ صفت زشتی نخواهد داشت و باید بعد از آن برای قلبش که سالم شده به فکر کمالات روحی باشد. لذا حضرت استاد پس از آنکه به پاسخ سؤالاتی که از نوار پیاده شده و مربوط به مراحل تزکیه نفس است به پاسخ آنچه مربوط به کمالات روحی است، پرداخته‌اند.



سؤال اول:

برای رسیدن به کمالات باید چگونه عمل نمود؟ از

کجا شروع کرد؟

پاسخ ما:

انسان سه مرحله در انسانیت دارد که باید در این سه چیز خود را با قرآن تطبیق دهد. یکی ترک گناه و انجام واجبات^(۱) که تازه می شود مثل سایر بندگان و یا حیوانات زیرا حیوانات بنده تکوینی خدای تعالی هستند یعنی مثلاً اگر خدا حیوانات را گوشتخوار کرده هیچ وقت علف نمی خورند یا اگر علف خوارند هیچ وقت گوشت نمی خورند.

مرحله دوم این است که تزکیه نفس کند و روح خود را از رذائل پاک کند

۱ — اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم (سوره نساء آیه ۵۹).



که در گذشته توضیح داده شده است.^(۱) مرحله سوّم این است که علاوه بر تزکیه نفس، کمالاتی را هم کسب کند.^(۲) اگر به کسی گفتید خود را با قرآن تطبیق بده فکر می کند مرحله اوّل را می گوئید. می گویند مگر ما چه می کنیم نماز می خوانیم روزه می گیریم کار حرام انجام نمی دهیم شما بگوئید دو مرحله دیگر هم هست که باید انجام دهی.

۱ - قد افلح من زکّیها (سوره شمس آیه ۹).

۲ - الشیخ طبرسی فی مجمع البیان، عن النبی انه قال: انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق (مستدرک الوسائل، جلد ۱۱، صفحه ۱۸۷، روایت ۱۲۷۰۱).



سؤال دوم:

آیا مراحل کمالات زمان خاصی دارد در چه مدتی
انسان کمالات را کسب می‌کند؟

پاسخ ما:

یکی از عقب افتادگیها این است که حواس انسان به مرحله بالاتر برود، توبه
حضرت آدم دویست سال طول کشید.^(۱) چرا نفستان دوست دارد پیشرفت
صوری کند نه واقعی؟

وقتی تزکیه نفس انسان تمام شد در همان مرحله اول آن قدر می‌ماند تا
شرایط کمالات را پیدا کند اگر انس پیدا کرد کم توکل و رضا و تسلیم پیدا

۱ - عن عامر عن ابي جعفر قال: قال رسول الله ان الله حين أهبط آدم الى الارض أمره أن يحرق بيده فياكل من كده بعد الجنة و نعيمها فلبث يجار و يبكي على الجنة مائتي سنة (بحار الانوار جلد ۱۱، صفحه ۲۱۰، باب ۴، حدیث ۱۵۹).

می شود و اگر انس پیدا کردید این شرایط را دارد.^(۱)

وقتی انسان به محبوب برسد و بعد بگوید چه کار کنم، صحیح نیست؟ اگر انسان با محبوب انس پیدا کرد کم کم انسش تکمیل می شود، روز اول با تعارف برگزار می شود بعد مأنوس و مأنوس تر، تا می بیند عجب خدای محبوب خوبی است، بعد کارهایش را به او وا می گذارد، بعد می بیند بیشتر خوب است می گوید تسلیمم، بعد می بیند خیلی بالاتر از اینها است می گوید من راضی هستم، بعد اصلاً من و تو نداریم.

من کی ام مولا و مولا کیست من

بعد می شود توحید و فناء، اصلاً منی وجود ندارد البتّه وحدت وجود نیست. همه صفات الهی در او منعکس می شود «العبد یدّبر و الله یقَدِّر»^(۲) لذا کوشش کنید اول نفس را صد در صد رام کنید بعد از تسلط شیطان نجات پیدا کنید. محاسبه و مراقبه داشته باشید بعد از این کارها اتوماتیک درست می شود.^(۳)

اگر انسان راه را درست آمده باشد احتیاج به استاد دیگر ندارد ارتباط با استاد کلّ حضرت بقیّة الله پیدا خواهد کرد.

۱ - عن مصباح الشریعه عن الصادق اذا تجلی ضیاء المعرفة فی الفؤاد هاج ریح المحبة و اذا هاج ریح المحبة استأنس ظلال المحبوب و أثر المحبوب علی ما سواه و باشر أوامره و اجتنب نواهیه و اختارهما علی کل شیء غیرهما و اذا استقام علی بساط الانس بالمحبوب مع أداء أوامره و اجتناب نواهیه وصل الی روح المناجاة و القرب (بحار الانوار جلد ۶۷، صفحه ۲۲، باب ۴۳، حدیث ۲۲).

۲ - جمله معروفی است که در شرح اصول کافی جلد ۵، صفحه ۱۶ ذکر شده است.

۳ - عن امیرالمومنین : ثمرة المحاسبة صلاح النفس (غرر الحکم صفحه ۲۳۶، حدیث ۴۷۳۶).



سؤال سوّم:

چگونه می توان دارای نفس مطمئنّه شد؟^(۱)

پاسخ ما:

ای کاش ما هم دارای نفس مطمئنّه شویم. مراحل تزکیه نفس را طی کرده باشیم و دارای یک نفس آرام و رام باشیم. حضرت یوسف و زلیخا آیا هر دو آرام و رام بودند؟ آن وحشی چه کرده؟ دویده دنبال یوسف ولی یوسف آنچنان نفسش رام بود با اینکه هر دو جوان بودند هر دو شهوت داشتند، هم زلیخا و هم یوسف، اما نفس یوسف رام بود.^(۲) یوسف او را هر جا می برد می رفت. از حدود الهی تجاوز نمی کرد از افرادی که خدا فرموده:

۱ - یا ایّها النفس المطمئنّة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة (سوره فجر آیات ۲۸-۲۷).
 ۲ - ولقد همّمت به و همّ بها لولا أنّ رءا برهان ربّه کذلک لنصرف عنه السوء و الفحشاء أنّه من عبادنا المخلصین (سوره یوسف آیه ۲۴).



«وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»^(۱) نبود ولی زلیخا دوید. اوّل کاری که شد آبرویش رفت چون همه چیز علیه او شهادت می دادند. «وَأَلْفِیَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ»^(۲) دید شوهرش دم در ایستاده. همان جا هم شیطنت کرد گفت: جزای کسی که به زن تو اراده بدی می کند چیست؟^(۳) یک روز شد که یوسف با آن تشریفات و در مقام پادشاهی از خیابان رد می شد و زلیخا کنار خیابان گدایی می کرد.^(۴)

۱ — سوره بقره آیه ۲۲۹.

۲ — سوره یوسف آیه ۲۵.

۳ — قالت ما جزاء من اراد بأهلك سوءاً؟ (سوره یوسف آیه ۲۵).

۴ — عن تفسير القمی فی حدیث: و لما مات العزیز و ذلک فی السنین الجدیة افتقرت امرأة العزیز و احتاجت حتی سألت الناس فقالوا لها ما یضُرک لو قعدت للعزیز و کان یوسف سمی العزیز فقالت أستحیی منه فلم یزالوا بها حتی قعدت له فأقبل یوسف فی موکبه فقامت الیه (بحار الانوار جلد ۱۲، صفحه ۲۵۱، باب ۹، حدیث ۱۷).



سؤال چهارم:

مراحل کمالات چه تعداد است؟ آیا می شود کسی

را به زور به تزکیه نفس وادار کرد؟

پاسخ ما:

وقتی انسان تزکیه نفس کرد از اینجا به بعد موقع نوشتن است زیرا مراحل کمالات خیلی زیاد است، قابل شمارش نیست. اما چون تزکیه نفس واجب است از باب آنکه امر به معروف و نهی از منکر واجب است باید به افراد بگوئیم تزکیه نفس کنید اما چون شرطی دارد و آن بیداری از خواب غفلت است در مرحله اول باید از خواب بیدارش کرد و بعد او را وارد به تزکیه نفس نمود.

سؤال پنجم:

چه کار کنیم تا جزو صدیقین باشیم؟

پاسخ ما:

تنها راستگویی مهم نیست اگر کسی حتّی حرف لغو بزند دروغ است اگر کسی تصمیم خوبی بگیرد و منصرف شود یا تنبلی کند دروغ گفته است و جزو صدیقین نیست. هر کاری که از حساب خودش خارج باشد و درست نباشد چه در جنبه های اخلاقی یا واجب یا حرام و مکروه فرقی نمی کند، خیلی از کارهای ما درست نیست هر کاری که درست نباشد و ما انجام دهیم از زمره صدیقین خارج می شویم. می گوید: من عادت ندارم این کار خوب را بکنم. اگر می خواهی جزو صدیقین باشی عادت کن. من عادت به بی نظمی،



عجله، تنبلی، دارم نمی توانم کاری را به انجام برسانم، پس بدان جزو صدیقین نیستی. لذا باید همه کارهامان درست باشد تا جزو صدیقین باشیم.^(۱)

۱ - عن العلامة المجلسی رحمه الله فی البحار: و قد مر فی الاخبار الكثيرة أى كثير الصدق فی الأفعال و الأقوال و كثير التصديق لما جاءت به الرسل و كل ذلك كان كاملاً فی أميرالمومنین فكان أولى بالامامة ممن هو دونه لقيح تفضيل المفضل. و قال ابن بطريق رحمه الله فی العمدة اعلم أن الصدق خلاف الكذب و الصديق الملازم للصدق الدائم فی صدقه و الصديق من صدق عمله قوله ذكر ذلك أحمد بن فارس اللغوی فی مجمل اللغة و الجوهري فی الصحاح و اذا كان هذا هو معنى الصديق و الصديق أيضاً يكون ثلاثة أقسام صديق يكون نبيا و صديق يكون اماماً و صديق يكون عبداً صالحاً لا نبياً و لا اماماً فأما ما يدل أول الاقسام قوله سبحانه و اذكر فی الكتاب ادریس انه كان صديقاً نبياً و قوله تعالى يوسف ايها الصديق و أما ما يدل على كون الصديق اماماً قوله تعالى فاولئك الذين أنعم الله عليهم من النبيين و الصديقين فذكر النبيين ثم ثنى بالصديقين لأنه ليس بعد النبيين فی الذكر أخص من الأئمة و يدل عليه هذه الاخبار لانه لما ذكره معهما و لم يكونا نبيين و لا امامين فأراد افراده عنهما بما لا يكون لهما و هى الامامة قال و هو أفضلهم و على ما مر من معنى الصديق ينبغى اختصاصه به لأنه لم يعص الله تعالى منذ خلق و لم يشرك بالله تعالى فقد لازم الصدق و دام عليه و صدق عمله قوله (بحارالانوار جلد ۳۵، صفحه ۴۱۳، باب ۲۱، بیان ذیل حدیث ۱۰).

- در حدیث زیر هم معنای صديق واضح شده است: مالک بن انس عن سمي عن ابي صالح عن ابن عباس فی قوله تعالى و من يطع الله و الرسول فاولئك مع الذين أنعم الله عليهم من النبيين یعنی محمداً و الصديقين یعنی علیاً و كان أول من صدقه و الشهداء یعنی علیاً و جعفرأ و حمزة و الحسن و الحسين النبيون کلهم صديقون و ليس كل صديق نبياً و الصديقون کلهم صالحون و ليس كل صالح صديقاً و لا كل صديق شهيد و قد كان اميرالمومنین صديقاً شهيداً صالحاً فاستحق ما فی الآيتين من وصف سوى النبوة (بحارالانوار جلد ۳۸، صفحه ۲۱۶، باب ۶۵، حدیث ۲۱).

سؤال ششم:

علّت فاصله ما با خدا چیست؟ و چه وقت به او

نزدیک می شویم؟

پاسخ ما:

ما با خدا یکی نیستیم و بین ما با او فاصله معنوی است چون او رؤوف و رزّاق است و ما سنگدل و بخیل هستیم. حجاب که معنایش فاصله بین ما و خدا است از همین مثالها است که گفتیم. پس به خدا تقرب پیدا نکرده ایم اگر صفات الهی را در خود ایجاد نکنیم در ضمن ماصد در صد خدا را نمی خواهیم بعضی برای بهشت، بعضی برای ثواب بعضی از ترس جهنّم خدا را می خواهند این معنای عدم وصل است و اگر



صفات حیوانی را کنترل و خودمان را به خدا نزدیک کنیم کم کم به او
نزدیک می شویم.^(۱)

۱ — عن علل الشرایع باسناده عن محمد بن الحسن عن یونس بن ظبیان قال: قال الصادق ان الناس یعبدون الله عز و جل على ثلاثة أوجه فطبقة یعبودونه رغبة الى ثوابه فتلك عبادة الحرصاء و هو الطمع و آخرون یعبودونه خوفا من النار فتلك عبادة العبيد و هی الرهبة و لكنی أعبده حباً له فتلك عبادة الكرام و هو الامن لقوله تعالى و هم من فزع یومئذ آمنون قل ان كنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم فمن أحب الله عز و جل أحببه الله و من أحببه الله عز و جل کان من الآمنین (بحار الانوار جلد ۶۷، صفحات ۱۸-۱۷، باب ۴۳، حدیث ۹).

سؤال هفتم:

زندگی ما در نظر اولیاء خدا چگونه است؟

پاسخ ما:

زندگی ما در نظر اولیاء خدا مانند این قضیه است که شاه بی بند و بار و بی توجه به عدالت به نام یوذاסף، وزیر حکیم و عاقلی داشت به نام بلوهر. یک شب این وزیر به شاه گفت: بیا برویم به شهر و در بین مردم گردش کنیم و ببینیم به مردم چه می‌گذرد آنها رفتند و مشغول گردش در شهر شدند دیدند که یک جا زمینی را کنده‌اند و یک پیرمرد و یک پیرزن کثیف آنجا هستند و پهلویشان سرگین حیوانات را جمع کرده‌اند و برای خودشان تکیه‌گاه درست کرده‌اند و در یک جمجمه انسان شراب ریخته‌اند و مشغول کیف کردن هستند. شاه به وزیرش گفت: اینها را ببین که دلشان را به چه خوش کرده‌اند



اینها چقدر مسخره هستند. وزیر به شاه گفت که یک عده از اولیاء خدا در دنیا هستند که زندگی من و تو را همین طور که ما داریم زندگی آنها را می بینیم، می بینند.^(۱)

۱ - این قضیه بصورت مفصلی در کتاب بحارالانوار جلد ۷۵، صفحه ۳۸۳، باب ۳۲، حدیث ۱ که حدیثی طولانی از امام عسکری است بیان گردیده است.

سؤال هشتم:

چه زمانی قلب انسان به ایمان امتحان می شود؟

پاسخ ما:

بعد از مرحله عبودیت نوبت امتحان است، برای خدا کار می کنی؟ یا برای
 بندگی ات کار می کنی؟ برای نفست کار می کنی؟ آیا استقامت داری یا نه؟....
 امتحان بسیار ظریفی که شاید خودت هم متوجه نشوی چون هر چه
 امتحان بی سرو صدا تر باشد، دفعته باشد. نتیجه بهتر معلوم می شود. سر یک
 مسأله کوچک تو را امتحان می کنند. باید مثل یک راننده بسیار ماهر مسلط بر کار
 باشی.

اگر یک صندوق یا قلمک سوراخ باشد پول در آن نمی ریزند. اگر دزد



بتواند درب آن را باز کند در آن پول نمی‌ریزند. باید چنان قوی باشید که قلبتان، نفستان، مطمئن باشد. ده سال هم این گاو صندوق را در جایی بگذارند هیچ طور نمی‌شود پس باید در قلبت مانند گاو صندوق قفل محکمی بخورد تا نگذارد غیر از خدا کس دیگری در آن وارد شود. در این صورت اگر قابل اطمینان باشید قبول می‌شوید و قلبتان مطمئن می‌گردد.

سؤال نهم:

انسان باید کلمه الله باشد یعنی چه؟

پاسخ ما:

انسان باید کلمه الله باشد. مطیع فرمان الهی باشد، این کلمه خیلی عجیب است روح خدا باشد.^(۱) ببینید یک سرباز در ارتش به قدری این سرباز باید مطیع فرمانده باشد که تا فرمان می دهد سرباز باید انجام دهد همه می فهمند که این سرباز کلمه فرمانده است یعنی از او احساس می کنند فرمانده چه می خواهد، الگو است. انسان باید کلمه الله باشد. «ألم تر كيف ضرب الله مثلاً كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها في السماء تؤتي اكلها كل حين»^(۲) اگر انسان

۱ - عن ابی حمزة الثمالی عن ابی جعفر قال: قال امیرالمومنین فی حدیث: فنحن روح الله و کلماته. (تأویل الايات الظاهرة، صفحہ ۱۲۱).

۲ - سورة ابراهيم آیات ۲۴ و ۲۵.



به مقام اخلاص و کمالات رسید و از اولیاء خدا شد «تَوْتَى اَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ» این وجود مقدّس آن قدر پر ارزش می شود که هر وقت به او مراجعه کنید این شجره «اَكْلَهَا دَائِمٌ... اَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ» همیشه از وجودش می شود استفاده کرد از قلبش حکمت به زبانش جاری می شود خدا به او حکمت عنایت می کند که می فرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا لَقْمَانَ الْحِكْمَةَ»^(۱) و می فرماید: «وَمِنْ يُّؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»^(۲) حکمت، فلسفه نیست. فلسفه یعنی شناخت حقایق اشیاء متّکی به فکر بشر، در رأس آن سقراط و افلاطون هستند. اما حکمت شناخت حقایق اشیاء متّکی به وحی الهی . حکمت مال خدا و پیامبران است خدا به هر کس حکمت داده خیر کثیری به او داده است. آن وقت «مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا» اگر کسی چهل روز خودش را خالص کند، در مرحله خلوص چهل روز قدم بردارد «ظَهَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ»^(۳) و علی می فرماید: «مَنْطَقُهُمُ الصَّوَابُ»^(۴) زبانشان باز می شود و حرف حقّ می زنند نگاهشان که می کنید به یاد خدا می افتید: از حضرت عیسی سؤال شد: «مَنْ نَجَّاسٌ؟» فرمود: «مَنْ يَذْكُرُكَمُ اللَّهُ رُؤْيَتَهُ»^(۵) و انسان به جایی می رسد که خدا در قرآن وصفشان کرده و فرموده: «إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ».

۱ - سوره لقمان آیه ۱۲.

۲ - سوره بقره آیه ۲۶۹.

۳ - جامع الاخبار صفحه ۹۴.

۴ - بحار الانوار جلد ۶۴، صفحه ۳۱۵، باب ۱۴، حدیث ۵۰، فرازی از خطبه حضرت امیرالمومنین معروف به خطبه همام.

۵ - کافی جلد ۱، صفحه ۳۹، باب مجالسة العلماء و صحبتهم، حدیث ۳.

سؤال دهم:

خواهشمندم درباره خوف و خشیت توضیح

بفرمائید.

پاسخ ما:

انسان در اثر معرفت زیاد و انس با خدا به جائی می رسد که حالت خشیت پیدا می کند^(۱) که غیر از خوف است مثلاً شما از دوستان نمی ترسید اما چون زیاد دوستش دارید می ترسید که یک وقت او را از دست بدهید. این خشیت است که برای کسانی که اهل محبت هستند زیاد پیش می آید.

۱ — عن مصباح الشریعة قال الصادق الخشیة میراث العلم و العلم شعاع المعرفة (بحار الانوار جلد ۲، صفحه ۵۲، باب ۱۱، حدیث ۱۸).



کسی که به خدا خشیت دارد، خوشحال است که یک چنین خدائی دارد ولی در عین حال در کمال خوف هم هست.^(۱) مرحله خشیت یکی از مراحل کمال است که در قرآن فرموده: «انما يخشى الله من عباده العلماء»^(۲) کسانی که خدا را می‌شناسند و به خدا یقین دارند و خدا را قبول دارند و خدا را همیشه حاضر و ناظر می‌دانند و در مقابل خدا متعهدند، از خدا خشیت دارند.

ترس ما از خدا مثل ترس یک مظلوم از ظالم و یا یک فرد ضعیف از فرد قوی نیست بلکه مثل ترس یک عاشق از معشوقش هست که می‌ترسد مبادا او را از دست بدهد.^(۳)

۱ — عن مصباح الشريعة قال رسول الله في حديث: دليل الخشية التعظيم لله و التمسك بتخليص طاعته و اوامره و الخوف و الحذر و الوقوف عن محارمه و دليلها العلم قال الله عز و جل انما يخشى الله من عباده العلماء (بحار الانوار جلد ۶۷، صفحه ۶۸، باب ۴۵، حديث ۱۴).

۲ — سورة فاطر آيه ۲۸.

۳ — در كتاب «در محضر استاد» جلد دوم صفحه ۲۰۹ از همين مؤلف درباره اين موضوع شرح مفصلي داده شده است.

سؤال یازدهم:

آیا کمالات انتهائی دارد؟ لطفاً توضیح دهید.

پاسخ ما:

کمالات راهی است که هیچ وقت انتها ندارد و نسبی است. آن کسی که به کمالات رسیده نسبت به آن کسی که زیر دست او هست کامل است نه نسبت به اصل کمالات، کسی که در پلهٔ دوم نردبان است نسبت به کسی که در پلهٔ اول است دارای کمالاتی است و چون انسان همیشه هست کمالاتش هم بی نهایت است.^(۱)

۱ - در کتاب «جواب مسائل دینی» صفحهٔ ۱۰۵ از همین مؤلف دربارهٔ این مطلب به طور مفصل توضیح داده شده است.



سؤال دوازدهم:

حقّ خدای تعالی و مراتب شکر او چیست؟

پاسخ ما:

حقّ پروردگار شکر خدا است. انسان باید شاکر باشد که فرموده: «اعملوا آل داود شکراً»^(۱) همان طوری که آل داوود شکر کردند شما هم شکر کنید. البتّه خداوند می فرماید: «وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ»^(۲) کسانی که بتوانند شکر کنند خیلی کم هستند حتّیٰ بندگان خدا که شاکر باشند خیلی هستند امّا در عین حال با اینکه؛

کز عهده شکرش به درآید

از دست و زبان که برآید

۱ — سوره سباء آیه ۱۳.

۲ — سوره سباء آیه ۱۳.



باید خدا را شکر کرد.

مرتبه‌ای از شکر بندگی است. از امام در وقتی که آن بندگی و عبادت‌های سخت و پر توجّه را انجام می‌داد پرسیدند: چرا این قدر خودتان را به زحمت می‌اندازید؟ فرمود: آیا بنده شکور خدا نباشم؟ باید شکر کرد.^(۱)

یکی از صفات خوب انسان این است که نعمت‌های خدا و محبت‌های دیگران را مدّ نظر داشته و شاکر آنها باشد. این صفت هر چه در انسان زیاده‌تر باشد انسانیتش کاملتر و از حیوانیت دورتر خواهد بود.

حیواناتی هستند که اگر انسان یک عمر به آنها خدمت کند همین که از او دور شدند فراموشش می‌کنند. حتّی اینکه خیلی معروف است که سگ با وفا است در عین حال وقتی صاحبش عوض شود بعد از چند روز به آن صاحب دوّمی عادت می‌کند و صاحب اوّلی یادش می‌رود. اگر انسان این طور شد خیلی حیوان است.

حضرت علی بن موسی الرضا فرمود: «مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمَخْلُوقَ لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقَ»^(۲) اگر انسان شاکر مخلوق نباشد خالق را شکر نکرده بلکه مردم بیشتر

۱ - عن الامالی للشیخ الطوسی باسناده عن عمرو بن عبدالله بن هند عن ابی جعفر محمد بن علی فی حدیث: فأقبل جابر علیه یقول یا ابن رسول الله أما علمت أن الله تعالى انما خلق الجنة لكم ولمن أحبكم وخلق النار لمن أبغضكم وعاداكم فما هذا الجهد كلفته نفسك قال له علی بن الحسین یا صاحب رسول الله أما علمت جدی رسول الله قد غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر فلم يدع الاجتهاد و تعبد بأبی هو و أمی حتی انتفخ الساق و ورم القدم و قبل له أنفعل هذا و قد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك و ما تأخر قال أفلا أكون عبدا شكوراً (بحارالانوار جلد ۴۶، صفحه ۶۰، باب ۵، حدیث ۱۸).

۲ - عن عیون اخبار الرضا باسناده عن محمود بن ابی البلاد عن الرضا قال: من لم يشكر المنعم من المخلوقين لم يشكر الله عز وجل (بحارالانوار جلد ۶۸، صفحه ۴۴، باب ۶۱، حدیث ۴۷).



نیازمند تشکر هستند تا خداوند. اما خدای تعالی هم خیلی دوست دارد شکرش را بکنند و نعمتهایش را به یاد داشته باشند. لذا شکر پروردگار، اول بندگی است دوم قدرشناسی در مقابل نعمتهایی که خدا به انسان داده است.

چه اشکالی دارد هر روز چند دقیقه به فکر نعمتهای الهی باشید؟ اینکه نعمت سلامتی به من داده، نعمت ایمان مرحمت کرده، فلان وقت مریض بودم خدا شفایم داده، فلان وقت گرفتار بودم خدا نجاتم داد، فلان وقت دشمنی به من حمله کرد خدا حفظم نمود. در مقابل هر نعمتی که به نظرتان می آید یک «الحمد لله» بگوئید، یک «شکراً لله» بگوئید. اگر حال شکر کردن زیادتر دارید برای سلامتی اجزاء بدنتان، وگرنه برای سلامتی کل بدنتان اقلاً یک دفعه «الحمد لله» بگوئید.

«الحمد لله بدنم سالم است» همین طور محبتهای دیگران را مدنظر داشته باشید و طوری نباشید که بدیهای مردم را در نظر بگیرید و از محبتهایشان فراموش کنید.

خدای تعالی در قرآن فرموده: «وَلَنَنْصُرَنَّكُمْ لَإِذْ تَنْصُرُونَ»^(۱) اگر این کار صحیح انجام شود و خدای تعالی شما را دوست داشته باشد هیچ گاه نعمتش را از شما دریغ نمی کند و شما جزو شاكرین محسوب می شوید و اگر چه شکر نعمتهای پروردگار را نمی توانید انجام دهید.

همان طوری که سعدی می گوید: هر نفسی که فرو می رود مُمدّ حیات، و چون بیرون آید مفرح ذات، پس در هر نفسی دو شکر لازم، از دست و زبان که برآید، کز عهده شکرش به درآید.

۱ — سوره ابراهیم آیه ۷.

در روایات هست که «یا رب کیف اشکرک حق شکرک و النعمة منك و الشکر علیها نعمة منك»^(۱) ما نمی توانیم شکر نعمتهای الهی را بکنیم چون نفسمان شکر دارد، لحظه به لحظه زندگیمان شکر دارد.^(۲) ولی تا حدی که ممکن است باید شکر کرد.

وقتی حضرت موسی در مناجاتهایش با خدای تعالی صحبت می کرد خداوند به او فرمود که شکر کن حق شکر مرا، عرض کرد: من چگونه می توانم حق شکر را ادا کنم؟ «وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها»^(۳) اگر بخواهید نعمتهای خدا را بشمارید نمی توانید احصائش کنید، آن وقت چطور انسان می تواند در مقابل نعمتهای الهی شکر کند؟ خداوند به حضرت موسی فرمود: «الان شکرتنی حق شکری» همین که اظهار عجز کردی و گفתי من نمی توانم شکر را بکنم و شکر کردن من هم نعمتی از تو است. حق شکر مرا با همین اظهار عجز ادا نمودی.^(۴)

بنابراین خیلی ساده است هر اندازه برای انسان میسر باشد شکر نعمتهای الهی را بکند. در این وسط اگر نعمتی هم نصیبتان نشده در ضمن

۱ - بحارالانوار جلد ۶۸، صفحه ۵۵، باب ۶۱.

۲ - عن مصباح الشریعة قال الصادق فی کل نفس من انفسک شکر لازم لک بل ألف و اکثر الی أن قال: و تمام الشکر اعتراف لسان السر خاضعاً لله تعالی بالعجز عن بلوغ ادنی شکره لأن التوفیق للشکر نعمة حادثة یجب الشکر علیها و هی أعظم قدراً و أعز وجوداً من النعمة التي من اجلها وفقت له فیلزمک علی کل شکر شکر اعظم منه الی مالا نهاية له مستغراً فی نعمته قاصراً عاجزاً عن درک غایة شکره (بحارالانوار جلد ۶۸، صفحه ۵۲، باب ۶۱، حدیث ۷۷).

۳ - سوره ابراهیم آیه ۳۴.

۴ - عن ابن ابی عمیر عن ابی عبد الله صاحب السابری فیما اعلم او غیره عن ابی عبد الله قال فیما اوحی الله عز وجل الی موسی یا موسی اشکرنی حق شکری فقال یا رب و کیف اشکرک حق شکرک و لیس من شکر اشکرک به الا و انت انعمت به علیّ قال یا موسی الآن شکرتنی حین علمت أن ذلک منی (کافی جلد ۲، صفحه ۹۸، باب الشکر، حدیث ۲۷).



شکرکردنها آن را از خدا بخواهید و اگر کسالتی دارید بگوئید: خدایا این کسالت را از من دور کن از فردا شب یک «الحمد لله» اضافه می‌گویم. این تجربه شده است، البته کارهای خوب را نباید تجربه کرد بلکه کارهای مشکوک را که انسان نمی‌داند ضرر دارد یا ندارد تجربه می‌کنند.

سؤال سیزدهم:

«الحمد لله» یعنی چه؟

پاسخ ما:

«الحمد لله» بالاترین شکر است^(۱) یعنی همه گُرنشها، تمام کوچکی‌ها مال خدا است و برای خدا باید باشد. در یک حدیث قدسی خدای تعالی می‌فرماید: «وَعَزَّتِي وَجَلَالِي لِأَفْطَعَنَ أَمَلُ كُلِّ مُؤْمِلٍ غَيْرِي»^(۲) من امید هر امیدواری را که به غیر من امید داشته باشد قطع می‌کنم و لباس مذلت در خلق را به او

۱ - عن حماد بن عثمان قال خرج ابو عبد الله من المسجد و قد ضاعت دابته فقال لئن ردها الله عليّ لأشكرن الله حق شكره قال فما لبث أن اتى بها فقال الحمد لله فقال له قائل جعلت فداك أليس قلت لأشكرن الله حق شكره؟ فقال ابو عبد الله ألم تسمعن قل الحمد لله (كافي جلد ۲، صفحه ۹۷، باب الشكر، حديث ۱۸).

۲ - بحار الانوار جلد ۶۸، صفحه ۱۵۴، باب ۶۳، حديث ۶۷.



می پوشانم، چرا؟ به جهت اینکه انسان نباید با این شخصیت و عظمت روحی که دارد به غیر خدا متکی باشد چون هر چه غیر خدا بود کوچک است و اتکاء تو، به او غلط است. اتکاء به ثروت، سلامتی، اقوام و خویشاوندان غلط است.

عنکبوت یک تار خانه اش را به این طرف دیوار و یک تارش را به آن طرف دیوار می زند، متکی به دیوارها است و خانه اش سُست است که فرموده: «إِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لِبُيْتِ الْعَنْكَبُوتِ»^(۱) سُست ترین خانه ها، خانه عنکبوت است امّا در عین حال چون متکی به خدا است، خدا روزیش را با همین خانه سُستش به او می رساند. در حالی که افرادی هستند که کاخهای محکم می سازند ولی خداوند به آنها روزی نمی دهد. روزی انسان به غیر از روزی حیوانات است. ما هم روزی حیوانی داریم که مربوط به مرکب زیر پایمان یعنی بدنمان است امّا مهمّ روح انسان و غذای روح او است که غذای روح اهمیّتش همان مقداری است که روح بر بدن مزیت دارد.

ما به غذای روحمان هیچ وقت فکر نمی کنیم اینکه چه چیز به ما دادند؟ پای چه سخنی نشستیم؟ از مجالسی که برگزار می کنیم چه استفاده ای کردیم؟ باید غذای روحمان را از خدا و پیغمبر و ائمّه بگیریم و این را هم بدانیم که خدا و رسول خدا و ائمّه اطهار ، همه اینها یک حرف می زنند، یک کلام گفته اند و صراط مستقیم این است که صد در صد تحت فرمان خاندان عصمت باشیم.

۱ - سوره عنکبوت آیه ۴۱.

باید هم در زبان و هم در عمل شاکر بود.^(۱) در شبانه روز باید زیاد «الحمد لله رب العالمین» گفت همان طوری که در نماز خدای تعالی به ما دستور می دهد. آیات سوره حمد و سوره بعد از حمد تمامش گفتار پروردگار به ما می باشد. خدا می گوید: بگو «الحمد لله رب العالمین» خدائی که رحمان و رحیم است. شکر خدا از اهمّ واجبات برای انسان است.^(۲)

۱ - عن اسحاق بن عمار عن رجلین من اصحابنا سمعاه عن ابي عبد الله قال ما انعم الله علی عبد من نعمته فعرّفها بقلبه و حمد الله ظاهراً بلسانه فتَمّ کلامه حتی یؤمر له بالمزید (کافی جلد ۲، صفحه ۹۵، باب الشکر، حدیث ۹).

۲ - در کتاب «در محضر استاد» جلد دوم صفحه ۱۵۲ از همین مؤلف درباره مرحله شکر توضیحاتی داده شده است.



سؤال چهاردهم:

آیا شکر کردن یا کفران کردن در کار خدا اثری
می‌گذارد؟

پاسخ ما:

مسأله شکر و سپاس در زندگی نقش فوق‌العاده‌ای دارد و ذات اقدس
متعال می‌فرماید: «وَلَنَنْشُكْرَنَّكُمْ لِأَزِيدَنَّكُمْ»^(۱) یکی از اساتید بزرگ می‌گفت که هیچ
یک از کارها در اعمال خداوند اثر نمی‌گذارد جز شکر و کفران.
شکر خداوند را وادار می‌کند که نعمتش را زیاد کند و کفران که ضد شکر

۱ — سوره ابراهیم آیه ۷.



است، خداوند متعال را وادار می‌کند که نعمت را از او سلب کند.^(۱)
یکی از صفات عقل و جنود عقل، شکر و سپاس است و یکی از صفات
جهل، کفر و کفران است.^(۲)

اگر انسان شکر نعمتی را کرد یک عمل رحمانی انجام داده است و اگر
کفران نعمت کرد یک عمل شیطانی انجام داده است.

خداوند متعال خودش شاکر است می‌فرماید: «وَاللّٰهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ»^(۳) اگر کار
خوبی کردی خداوند عزیز از شما تشکر می‌کند. البته تشکر هر چیزی مطابق
خودش است. تشکر پروردگار این است که به شما توفیق می‌دهد که کارهای
خوب و صالح بیشتر انجام دهید و انسان بوسیله شکر کردن به خداوند متعال
نزدیک می‌شود و این شکر پروردگار مایه رشد و کمال ما خواهد بود البته مسئله
شکر خیلی گسترده است.

هر چیزی که خداوند به تو عطا کرده می‌بایست شکرش را بجا آوری، حالا
سلامتی روح، سلامتی بدن، مال و ثروت، موقعیت‌های اجتماعی و کلاً هر
چیزی که به تو عطا شده است تا این شکر سبب شود که نعمت از تو گرفته نشود
و بلکه نعمت افزوده شود.

حدیثی است که می‌فرمایند در مسائل مادی همیشه به افرادی که
از خودت از نعمت کمتری برخوردارند توجه کن و آنها را ببین، تا شکرت
به خداوند زیاد شود ولی در مسائل معنوی همیشه به بالاتر از خودت
نگاه کن تا سعی کنی که بیشتر رشد روحی کنی و به کمال نائل شوی و

۱ - لئن شکرتم لأزیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید (سوره ابراهیم آیه ۷).

۲ - کافی جلد ۱، صفحه ۲۰، کتاب العقل و الجهل، حدیث ۲۰، حدیث معروف جنود عقل و جهل.

۳ - سوره تغابن آیه ۱۷.



به درجه آنها برسی.^(۱)

بنابراین یکی از کارهای ضروری شبانه‌روزان باید این باشد که همیشه نعمتهای خداوند را در نظر بگیرید و مشغول شکر پروردگار باشید، برای هر نعمتی که به شما عطا فرموده بگوئید: «الحمد لله رب العالمین».

بعد می‌بینید که واقعاً خداوند ما را در نعمتهایش غرق فرموده است و عجزمان نسبت به پروردگار بیشتر می‌شود.^(۲) خدای تعالی به حضرت موسی فرمود که شکر کن حق شکر مرا، حضرت موسی عرض کرد: پروردگارا من چطور می‌توانم شکرت را بجا آورم در حالی که عجز دارم از تمام عنایات که همین شکر گفتنش باز شکر دیگری می‌خواهد. خداوند فرمود: همین اظهار عجزت در مقابل شکر من کافی است.^(۳)

هر نگاهی که به این طبیعت بی‌منتها می‌اندازیم می‌بینیم که خداوند چه

۱ - عن کتاب زید النرسی قال سمعت ابا عبد الله يقول ایاکم و غشیان الملوک و أبناء الدنیا فان ذلک یصغر نعمة الله فی أعینکم و یعقبکم کفرأ و ایاکم و مجالسة الملوک و أبناء الدنیا ففی ذلک ذهاب دینکم و یعقبکم نفاق و ذلک داء دوی لا شفاء له و یورث قساوة القلب و یسلبکم الخشوع و علیک بالاشکال من الناس و الاوساط من الناس فعندهم تجدون معادن الجوهر و ایاکم أن تمدوا أطرافکم الی ما فی أیدی أبناء الدنیا فمن مد طرفه الی ذلک طال حزنه و لم یشف غیظه و استصغر نعمة الله عنده فیقل شکره لله و انظر الی من هو دونک فتکون لانعم الله شاکراً و لمزیده مستوجباً و لجوده ساکباً (بحار الانوار جلد ۷۲، صفحه ۳۶۷، باب ۸۱، حدیث ۷۸).

۲ - عن مصباح الشریعة قال الصادق فی کل نفس من انفاک شکر لازم لک بل ألف و اکثر الی أن قال: و تمام الشکر اعتراف لسان السر خاضعاً لله تعالی بالعجز عن بلوغ ادنی شکره لأن التوفیق للشکر نعمة حادثة یجب الشکر علیها و هی أعظم قدراً و أعز وجوداً من النعمة التی من اجلها وفتت له فیلزمک علی کل شکر شکر اعظم منه الی مالانهایه له مستغرقاً فی نعمته قاصراً عاجزاً عن درک غایة شکره و أنى یلحق العبد شکر نعمة الله و متى یلحق صنیه بصنیعه و العبد ضعیف لا قوة له أبداً الا بالله و الله غنی عن طاعة العبد قوى علی مزید النعم علی الابد فکن لله عبداً شاکراً علی هذا الاصل ترى العجب (بحار الانوار جلد ۶۸، صفحه ۵۲، باب ۶۱، حدیث ۷۷).

۳ - بحار الانوار جلد ۶۸، صفحه ۵۱، باب ۶۱، حدیث ۷۵.



نعمتهایی به ما عطا کرده که ما اصلاً به فکرش هم نیستیم. در میان این گلها چه رنگهایی و چه عطری هست، واقعاً انسان را به حیرت وامی‌دارد، همه را برای ما خلق فرموده برای اینکه ما از دیدن گلها لذت ببریم. پس چطور می‌توان نعمتهای خدا را نادیده گرفت و از شکرش غافل شد.



سؤال پانزدهم:

«من لم يشكر المخلوق لم يشكر الخالق»^(۱) درباره این کلام توضیح دهید.

پاسخ ما:

معنی این کلام که از حضرت رضا نقل شده این است: کسی که مخلوق را شکر نکند و برای کار خوبی که برای او کرده‌اند تشکر نکند و اظهار محبت نکند، این شخص شاکر خدا هم نیست. علتش این است که ممکن است کسی دائماً سرش را به سجده بگذارد و خدا را شکر کند اما خویبهایی

۱ — عن عیون اخبار الرضا باسناده عن محمود بن ابی البلاد عن الرضا قال: من لم يشكر المنعم من المخلوقین لم يشكر الله عز وجل (بحار الانوار جلد ۶۸، صفحه ۴۴، باب ۶۱، حدیث ۴۷).

مردم را ندیده بگیرد، اینکه می‌گویند کسی که مخلوق را شکر نکند خدا را هم شکر نکرده، منظور این است که روحیه‌اش این باشد که انسان فکر کند همه مردم باید خدمتگزار او باشند، او باید آقای مردم باشد و هر کسی هر کاری که برایش کرده وظیفه‌اش را انجام داده پس دیگر مسأله‌ای نیست. خدا ما را خلق کرده و شکم داده پس باید روزی بدهد تا سیر شویم. خلقمان کرده پس باید ما را سالم نگه دارد. خلقمان کرده باید خانه بدهد. چنین آدمی که این طور است از کجا این صفت شکرگذاری در او ممکن است پیدا شود.

لذا خدای تعالی از مؤمنین بخصوص افرادی که می‌خواهند به کمال برسند و ترقی روحی بکنند خواسته که به افرادی که به آنها محبت می‌کنند به قدر توانشان محبت‌های آنها را جبران کنند. البته در بعضی جاها انسان نمی‌تواند و طبعاً او یک توانی دارد که این ندارد. اما در جاهایی که توان دارد باید جبران کند.^(۱)

خدای تعالی فرموده: «اِذَا حَيَّيْتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا»^(۲) اول می‌فرماید: «بأحسن منها» یعنی به نیکوتر از آن جواب دهید «أورَدوها».

این آیه در مورد هر محبتی است، به طور کلی هر کس هر محبتی به انسان کرد باید انسان در مقابلش بیشتر از او محبت و تشکر کند و اظهار

۱ — عن معانی الاخبار باسناده عن زرارة قال سمعت ابا جعفر يقول من صنع مثل ما صنع اليه فانما كافي و من أضعف كان شاكراً و من شكر كان كريماً و من علم أن ما صنع اليه انما يصنع الي نفسه لم يستبطئ الناس في شكرهم و لم يستزدهم في مودتهم و اعلم أن الطالب اليك الحاجة لم يكرم وجهه عن وجهك فأكرم وجهك عن رده (بحار الانوار جلد ۶۸، صفحه ۵۰، باب ۶۱، حدیث ۶۹).

۲ — سوره نساء آیه ۸۶.



محبت نماید. چون هیچ چیز جبران محبت را نمی‌کند جز محبت. و جبران‌پذیر به هیچ وجه دیگری نیست جز به همان وجهی که اظهار شده. لذا آن انسانی که شکور است یعنی شکر نعمت دیگران یا شکر محبت دیگران را می‌کند باید این محبت دائماً بینشان باشد و اظهار شود.

سؤال شانزدهم:

لطفاً درباره این آیه توضیح بفرمائید: «لئن شکرتم لأزیدنکم و لئن کفرتم انّ عذابی لشدید»^(۱)

پاسخ ما:

خدای تعالی می فرماید: اگر شاکر بودید نعمتان زیاد می شود اگر نعمتهای الهی را شکر کردید نعمتم را زیاد می کنم. اگر بی تفاوت باشید که تکذیب نعمتهای الهی را کردید و اگر خدای نکرده کافر باشید یعنی کفران کردید عذاب شدید برایتان هست. کافر کسی است که یک حقیقتی برایش ثابت شده باشد و پرده ای روی آن بیندازد. «کَفَر» در حقیقت به معنای پرده انداختن است. به کسی که حقیقت و صفات وجود پروردگار برایش

۱ — سوره ابراهیم آیه ۷.



ثابت شده باشد و ندیده بگیرد کافر می‌گویند لذا قرآن می‌فرماید: اگر کفران نعمت کنید و نعمت را تکذیب کنید و ندیده بگیرید عذاب پروردگار شدید است.

شکر نعمت، نعمت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند
از کفت بیرون کند با «انّ عذابی لشدید» خیلی فرق دارد. گاهی انسان یک نعمت را از دست می‌دهد اما عذاب شدید ندارد خدای تعالی بالاتر از این را فرموده که تنها عذاب آخرت نیست، عذاب دنیا و آخرت است. یکی از عذابهای کفران نعمت فقدان آن است والا دچار یک ناراحتی فوق العاده‌ای می‌شود که مشکلات زیادی برایش پیش می‌آید. گاهی فکر می‌کنیم تمام عذابها برای قیامت است، اگر انسان اعمالی را انجام داد که خدا فرموده است در مقابل عذاب می‌کنیم، می‌گوئیم روز قیامت عذاب می‌کند اما خیلی از عذابهایی که در آیات و روایات هست مربوط به همین دنیا است.

در روایت آمده که حضرت صادق اسبشان گم شده بود به اصحابشان فرمودند: اگر پیدا شود و خدا آن را به من برگرداند شکری خواهم کرد که بالاتر از آن شکری نباشد و حق شکر خدا را انجام خواهم داد. اسب پیدا شد حضرت فرمود: «الحمد لله رب العالمین» اصحاب ایشان مثل ما بودند خیال می‌کردند حضرت صادق پنج شش شب سر به سجده می‌گذارد و «الحمد لله» می‌گوید. ما کمیت را مهمّ می‌دانیم اما حضرت صادق فقط یک کلمه که خیلی مهمّ است فرمودند. آن کلمه‌ای که انسان می‌خواهد آخر بگوید اوّل بگوید می‌خواهد هزار مرتبه «یا الله» بگوید یک «یا الله» واقعی بگوید، خوب همان را اوّل بگو.



یک عدّه گفتند: خیال کردیم که خیلی شکر می‌کنید فرمود بالاتر از «الحمد لله رب العالمین» شکری نداریم^(۱) منتها معنایش را بفهمیم، برای تمام سلامتی وجودتان یک بار بگوئید «الحمد لله رب العالمین».

۱ - عن حماد بن عثمان قال خرج ابو عبد الله من المسجد و قد ضاعت دابته فقال لئن ردها لله علي لا شكرن الله حق شكره قال فما لبث أن اتى بها فقال الحمد لله فقال له قائل جعلت فداك أليس قلت لأشكرن الله حق شكره؟ فقال ابو عبد الله ألم تسمعني قلت الحمد لله (كافي جلد ۲، صفحه ۹۷، باب الشكر، حديث ۱۸).



سؤال هفدهم:

در سوره بقره خدای تعالی می‌فرماید: «فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ

عَلِيمٌ»^(۱) منظور از شاکر بودن خداوند چیست؟

پاسخ ما:

شکر به معنای سپاسگزاری ممنون بودن و تشکر است. یکی از صفات خوب این است که اگر یک کسی کار خوبی کرد از او تشکر کنند و خدای تعالی شاکر است یعنی اگر کار خوب کردید در مقابل به شما جزا خواهد داد و از شما ممنون است و علم هم دارد که اگر شما در خفا هم کار خوبی بکنید به شما پاداش می‌دهد و همین پاداش دادن خدا در روز قیامت معنی شاکر بودن خدا است و علیم هم هست و ما هم باید شاکر باشیم.

۱ — سوره بقره آیه ۱۵۸.

و شکر خدای تعالی یعنی اگر شما خدمتی کردید پروردگار متعال شکر می‌کند از شما، تشکر می‌کند. گاهی شکرش عملی است یعنی نعمتش را بر شما زیادتر می‌کند.^(۱) گاهی در قرآن از شما تعریف می‌کند. شما می‌گوئید قرآن که دیگر نازل شد کجا از ما تعریف می‌کند؟ روایاتی هست که وقتی حضرت بقیة الله (ارواحنا فداه) تشریف می‌آورند یک کتابی دارند که اسامی تمام دوستان آن بزرگوار، آنهایی که در مدت غیبت، خدمت به اسلام کرده‌اند، خدمت به امام عصر کرده‌اند در آن هست. ولو کسی آنها را نشناسد، ولو هنوز ایجاد نکرده باشد، نام همه اینها در کتاب هست. خیلی این بشارت جالب است.^(۲)

خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ»^(۳) ای پیامبر یاد کن در کتاب، اسم اسماعیل را. در کتاب حضرت بقیة الله آن کتابی که

۱ - لئن شكرتم لأزيدنكم (سوره ابراهيم آیه ۷).

۲ - عن ابی بصیر عن ابی عبد الله قال قلت له جعلت فداک هل کان أميرالمومنین يعلم اصحاب القائم کما کان يعلم عدتهم قال ابو عبد الله حدثنی ابی قال واللّه لقد کان یعرفهم بأسمائهم و أسماء آبائهم و قبائلهم رجلاً فرجلاً ومواضع منازلهم و مراتبهم الی أن قال ابوبصیر قلت مکتوب قال فقال ابو عبد الله مکتوب فی کتاب محفوظ فی القلب مثبت فی الذکر لا ینسی قال قلت جعلت فداک أخبرنی بعددهم و بلدانهم و مواضعهم فذاک یقتضی من أسمائهم قال فقال اذا کان يوم الجمعة بعد الصلاة فأتنی قال فلما کان يوم الجمعة أتیتہ فقال یا أبابصیر أتینا لما سألنا عنه قلت نعم جعلت فداک قال انک لا تحفظ فأین صاحبک الذی یکتب لک فقلت أظن شغلہ شاغل و کرهت أن أتأخر عن وقت حاجتی فقال للرجل فی مجلسه اکتب له هذا ما أملاه رسول الله علی امیرالمومنین و أودعه ایاه من تسمیة أصحاب المهدي و عدة من یوافیه من المفقودین عن فرشهم و قبائلهم و السائرین فی لیلهم و نهارهم الی مکه و ذلک عند استماع الصوت فی السنة التي یتظهر فیها أمر الله عزوجل و هم النجباء و القضاة و الحکام علی الناس (دلائل الامامة صفحه ۳۰۷).

۳ - سوره مریم آیه ۵۴.



بسیار اهمیت دارد. در روایات هست که در این کتاب همه چیز نوشته شده
حتی ارش خدش و به قطر ران شتر است،^{(۱)(۲)} این کتاب بزرگ است و نام
شیعیان علی بن ابیطالب ، برجسته‌های از دوستان خاندان عصمت
در آن کتاب ثبت است.

اینکه مکرّر می‌گویم کاری بکنید که امام عصر شما را بپذیرد یعنی امام
عصر شما را قبول کند. فرض کنید اگر یک گونی ببرید که نصفش خاک
باشد نصفش نخود باشد خوب نصفش قبول نیست. انسان اگر نصفش خوب
شد نصفش بد، نصفه بدش قبول نیست.

۱- عن ابی عبیده قال سأل ابا عبد الله بعض اصحابنا عن الجفر فقال هو جلد ثور مملوء علماً
قال له فالجامعة قال تلك صحيفة طولها سبعون ذراعاً في عرض الاديهم مثل فخذ الفالج فيها كل ما
يحتاج الناس اليه و ليس من قضية الا و هي فيها حتى ارش الخدش (كافي جلد ۱، صفحه ۲۴۱،
باب فيه ذكر الصحيفة، حديث ۵).

۲- در ارتباط با کتاب علی در کتاب امیرالمومنین صفحه ۲۸۷ شرح داده شده است.

سؤال هیجدهم:

حکمت حضرت لقمان چه بود؟ و قدری پیرامون

صفت شکر توضیح دهید.

پاسخ ما:

خدای تعالی در قرآن می فرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا لَقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ أَشْكُرَ لِلَّهِ وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا

يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ» (۱)

حکمت حضرت لقمان این بود که شکر کن برای خدا، یکی از صفات بسیار خوب اولیاء خدا شکر خدا است، انسان بعد از آنکه به مرحله اولیاء خدا می رسد جزء شاکرین باید بشود، شکر کند. کسی که شکر بکند برای خودش شکر کرده و مفید برای خودش است. این از حکمت است که انسان

۱ — سوره لقمان آیه ۱۲.



بفهمد شکرش چه در مقابل مردم چه در مقابل خدا برای خودش مفید است.

اگر شکر کردید. شکر نعمت را زیاد می‌کند،^(۱) شکر شما را یک انسان معرّفی می‌کند، شکر شما را دارای صفات حمیده معرّفی می‌کند چه در مقابل مردم چه در مقابل خدا باشد.

۱ — واذ تأذن ربکم لئن شکرتم لأزیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید (سوره ابراهیم آیه ۷).

سؤال نوزدهم:

مراتب شکر الهی را بفرمائید.

پاسخ ما:

یک مرتبه از شکر، بندگی است. از امام سجّاد که عبادت‌های سخت می‌کرد پرسیدند: چرا این قدر خود را به زحمت می‌اندازید؟ فرمود: آیا شکر خدا را نکنم؟^(۱) دومین مرتبه اینکه در برابر نعمتهای خداوند انسان

۱ - عن الامالی الشیخ الطوسی باسناده عن عمرو بن عبد الله بن هند عن ابی جعفر محمد بن علی فی حدیث: فاقبل جابر علیه یقول یابن رسول الله أما علمت أن الله تعالی انما خلق الجنة لكم و لمن أحبکم و خلق النار لمن أبغضکم و عاداکم فما هذا الجهد کلفته نفسک؟ قال له علی بن الحسین : یا صاحب رسول الله أما علمت جدی رسول الله قد غفر الله ما تقدم من ذنبه و ما تأخر فلم یدع الاجتهاد و تعبد بابی هو و أمی حتی انتفخ الساق و ورم القدم و قبل له أنفعل هذا و قد غفر الله لك ما تقدّم من ذنبک و ما تأخره قال: أفلا أكون عبداً شکوراً (بحار الانوار جلد ۴۶، صفحه ۶۰، باب ۵، حدیث ۱۸).



قدرشناس باشد، بی‌اعتنا نباشد. نعمت سلامتی داده، ایمان هم به شما داده است. چه اشکالی دارد که هر صبح به نعمتهای او فکر کنید و در مقابل آن یک «الحمد لله» بگوئید.

امام صادق مرکبشان گم شده بود فرمود: اگر پیدا شود خدا را شکری می‌کنم که بالاتر از آن نباشد وقتی مرکب پیدا شد فرمودند: «الحمد لله». لذا کوشش کنید شکر خدای تعالی را به خاطر روزیهای معنوی از جمله عقاید درست بجا آورید، در برابر هر نعمت یک «الحمد لله» بگوئید.^(۱) اینکه نیازی به لثام خلق ندارید «الحمد لله» بگوئید. اینها شکر لسان است، شکر عملی هم داشته باشید یعنی دقیقاً طبق دستور پروردگار عمل کنید و سعی کنید یک گناه از شما سر نزنند.^(۲) نماز خوانده‌اید اما گناه هم می‌کنید مثل کسی که یک کیسه پر از جواهر داشته باشد و ته آن سوراخ باشد، حبط عمل می‌شود. پس حق خداوند این است که شکر او را بکنیم، شکور باشیم. در شبانه‌روز زیاد «الحمد لله» بگوئید شکر از اهمّ واجبات برای انسان است.

۱ - عن عمر بن یزید قال سمعت ابا عبد الله يقول شکر کل نعمة و ان عظمت أن تحمد الله عز وجل علیها. (کافی جلد ۲، صفحه ۹۵، باب الشکر، حدیث ۱۱).

۲ - عن میسر بن ابی عبد الله قال شکر النعمة اجتناب المحارم و تمام الشکر قول الرجل الحمد لله رب العالمین (کافی جلد ۲، صفحه ۹۵، باب الشکر، حدیث ۱۰).

سؤال بیستم:

چند تا از نعمتهای الهی که ما آن را داریم و باید در شبانه‌روز آنها را به یاد آورده، و خدا را شکر کنیم بفرمائید.

پاسخ ما:

تن و بدن سالم، ایمان داشتن، شیعه‌ علی بن ابیطالب بودن، عبادت کردن بدون مزاحمت، آبرو و اعتبار و زندگی در مشهد مقدس برای ساکنین آن. فایده این شکر کردن دو چیز است: یکی اینکه همیشه خوشحالید که خدا به من همه چیز داده و من همه چیز دارم. دوم اینکه قرآن فرمود: «لئن شکرتم لأزیدنکم و لئن کفرتم انّ عذابی لشدید»^(۱).

شکر نعمت نعمت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند

۱ — سوره ابراهیم آیه ۷.



سؤال بیست و یکم:

شکر نعمتهای الهی و به یاد آوردن آنها چه تأثیری
در رشد روحی و کمالات انسان دارد؟

پاسخ ما:

یکی از کارهای روزانه افراد اهل تقوی و مؤمن و ولیّ خدا و مخلص و
مخلص و به طور کلی کسی که به کمالات روحی رسیده و خدای تعالی دستش
را گرفته - که اگر لطف خدا نبود او مسلمان و شیعه نبود^(۱) از کارهای روزانه
چنین شخصی این است که شکر نعمتهای خدا را بجا آورد.
خودش را گم نکند. آیا این نعمتهایی که خدای تعالی به او داده از روز اول
داشته است، خدای تعالی در قرآن کریم می فرماید: «أَذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ

۱ - الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا أن هدانا الله. (سوره اعراف آیه ۴۳).



(۱). علیکم.

خیلی از نعمتها است که انسان در شبانه روز باید آنها را یک مرتبه متذکر شود.

می‌گویند سلطان محمود یک وزیر محبوبی به نام عیاض داشت او یک چوپان بود اما در دربار سلطان محمود شخصیت فوق‌العاده‌ای پیدا کرد. روزی به سلطان محمود خبر دادند که عیاض یک اتاقی درست کرده و جواهرات قیمتی در آنجا جمع‌آوری می‌کند و در آن اتاق همیشه بسته است و کسی را در آن اتاق راه نمی‌دهد. سلطان دستور داد وقتی او وارد آن اتاق می‌شود یک دفعه حمله کنند و در را بشکنند و ببینند علت اینکه او وارد اتاق مخصوص می‌شود و ساعتی در آنجا می‌ماند چیست. این کار را کردند دیدند یک لباس چوپانی بر دوش انداخته و در اتاقی که فرش ندارد نشسته و فکر می‌کند. از او پرسیدند: این چه حالتی است؟ گفت: من در شبانه روز یک ساعتی به این اتاق می‌آیم و این حالت را به خود می‌گیرم و به خودم می‌گویم: عیاض تو یک چوپان بودی و این جُبّه چوپانی و یک اتاق بدون فرش داشتی، شخصیت قابل توجهی نبود، هر چه به تو رسیده از ناحیه سلطان رسیده پس قدر بدان و خودت را گم نکن. یک مؤمن و انسان معتقد به خدا باید همین کار را هر روز انجام دهد. ما چه بودیم؟ از بُعد بدنی که بیشتر از نظر ما مطرح است خدای تعالی می‌فرماید: «هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً»^(۲) الان شخصیتی پیدا کردی هر چه بودی از آن شخصیت اول جهان گرفته که حضرت رسول

۱ — سوره بقره آیه ۴۷.

۲ — سوره انسان آیه ۱.



اکرم است تا نازلترین افراد عالم، همه آنچه دارند از خودشان نیست. خدای تعالی به پیامبر خطاب می‌کند «الم نشرح لك صدرك»^(۱) و تا آخر سوره که نعمتهایش را به پیامبر تذکر می‌دهد ما به تو شرح صدر دادیم. یتیم بودی ما به تو پناه دادیم. عالم نبودی ما به تو علم دادیم.^(۲)

در آیه دیگر خدای تعالی می‌فرماید: «اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُور»^(۳) مثل آل داود دارای شکر باشید، خیلی کم از بندگان من شکورند. ما خیلی کم شکر نعمتهای خدا را می‌کنیم. خیلی نعمت خدا به ما داده است. «وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها»^(۴) اگر نعمتهای پروردگار را بشمارید نمی‌توانید آنها را به حساب درآورید.

یک سلول در بدن انسان اگر از مرحله خود منحرف شود زیادی تکثیر می‌شود و سلول سرطانی می‌شود که انسان را از پا در می‌آورد. از فرق سر تا انگشت پا همه نعمتهای الهی است.

در دعای عرفه حضرت سیدالشهداء می‌فرماید: من چیزی نبودم تو مرا خلق کردی، به من توجه کردی، من یک آب بدبویی بودم^(۵) البته حضرت امام حسین به ما تعلیم می‌دهد که ما هیچ ارزشی نداشتیم.

۱ - سوره انشراح آیه ۱.

۲ - ألم یجدرک یتیمأ فآوی و وجدک ضالاً فهدی. (سوره ضحی آیات ۷ و ۶).

۳ - سوره سباء آیه ۱۳.

۴ - سوره نحل آیه ۱۸.

۵ - عن مولانا الحسین بن علی فی دعاء یوم العرفة: فابتدعت خلقی من مئی یمنی الی آخر الدعاء (بحار الانوار جلد ۹۵، صفحه ۲۱۶، باب ۲).

سؤال بیست و دوم:

انس با خدا یعنی چه؟ ما چه مقدار باید با خدا
مأنوس باشیم؟

پاسخ ما:

یکی از مراحل کمال و عالی، انس با خدای تعالی است که تا آخرین
درجه کمال را شامل می‌شود. بعد از تزکیه نفس که انس با خدا پیش آمد،
توکل و تسلیم و رضا و خلوص و اخلاص و توحید و فنا هم پیش می‌آید.
حال بحث است که چگونه با خدا انس بگیریم. باید با خدا حرف بزنید
حرف خدا را گوش دهید. بعضی انبیاء اولوالعزم زمان و مکان معین
داشتند مثلاً حضرت موسی سی روز برایش مشخص کردند و بعد چهل



روز شد.^(۱) اما امام سجّاد یا امام زمان و دیگر ائمّه اطهار باید دائماً مأنوس باشند. اولیاء خدا آنهایی که به کمالات می‌رسند و شیعیان، دائماً با خدا مأنوسند. شب و روز، در وقت کسب و کار باید مأنوس با خدا باشند که فرموده: «رجال لاتلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله»^(۲) حتی با مشتری صحبت کردنشان منافات با ذکر خدا و انس با خدا ندارد. امام اینها امام سجّاد است که مظهر انس با خدای تعالی است.^(۳)

۱ — و واعدنا موسی ثلاثین لیلة وأتممناها بعشر فتمّ میقات ربه أربعین لیلة (سوره اعراف آیه ۱۴۲).
 ۲ — سوره نور آیه ۳۷.
 ۳ — در کتاب «در محضر ستاد» جلد دوم صفحه ۱۵۴ از همین مؤلف به طور مفصّل درباره این موضوع که انسان بعد از سپری کردن مرحله شکر باید با خواندن قرآن و مناجاتها غفلت از یاد خدا را از بین ببرد و خدا را حاضر و ناظر بر اعمال خود ببیند، توضیح داده شده است.

سؤال بیست و سوم:

مقام و مرحله انس با پروردگار چگونه

مقامی است؟

پاسخ ما:

انس با پروردگار یکی از آن مراحل عالی‌ه‌ای است که توکل و تسلیم و رضا و فناء فی الله تا آخرین درجه را شامل می‌شود که اگر انس با خدا بعد از تزکیه نفس پیش آمد، هم کم‌کم خلوص پیش می‌آید و هم اخلاص و هم فناء و هم توحید. چطور انسان با خدا انس بگیرد؟ با خدا حرف بزند و حرف خدا را بشنود، این معنای انس است.

حضرت موسی وقتی به کوه طور می‌آمد با خدا انس می‌گرفت، معلوم نبود دائماً آن مرحله از انس را داشته باشد انشالله در جای معین و



مکان معین و زمان معین بود. اولیاء خدا، آنهایی که به کمالات می‌رسند دائماً مأنوس با خدای تعالی هستند^(۱) اما بعضی از انبیاء اولوالعزم جا و مکان خاصی داشتند. خدای تعالی می‌فرماید: بیا در کوه طور. اوّل سی روز دعوتش می‌کند بعد می‌فرماید: «وَاتَمِنَّا بِهَا بَعْر»^(۲) ده روز هم اضافه می‌کند و بعد انس با خدا را برقرار می‌کند. امام سجّاد ، امام زمان ، ما و حتّی دوستان و شیعیان حضرت حجّة بن الحسن و شیعیان علی بن ابیطالب باید دائماً مأنوس باشند. در مسجد و خانه، شب و روز، در میان مردم در موقع کسب و کار حتّی کسب و کار و حتّی با مشتری صحبت کردنشان منافاتی با انس با خدا و ذکر خدا پیدا نمی‌کند. واقعاً چقدر انسان ارزش پیدا می‌کند. امام اینها کیست؟ امام سجّاد . (شب ۲۷ ماه مبارک رمضان) دعایی که امشب حضرت سجّاد می‌خواندند و به ما تعلیم می‌دادند این دعا بود که «اللّٰهُمَّ ارْزُقْنِي التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ»^(۳) خدایا به من روی کن که پهلوی خالی کنم، من فرار کنم من آن طور نباشم که از این خانه گول، خانه‌ای که در و دیوارش انسان را گول می‌زند زمینش و سقفش و هوایش انسان را گول می‌زند مردمش انسان را گول می‌زنند، من خودم را از اینجا تجافی کنم.

«تجافی» یعنی در تالار امتحان دنیا من گوشه‌ای بنشینم که هیچ جا را نبینم که حواسم پرت شود یا اگر می‌بینم نگاه نکنم که حواسم پرت شود. این

۱ - رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله (سوره نور آیه ۳۷).

۲ - سوره اعراف آیه ۱۴۲.

۳ - عن ابي محمد هارون بن موسى رضي الله عنه باسناده الى زيد بن علي قال سمعت ابي علي بن الحسين ليلة سبع و عشرين من شهر رمضان يقول من اول الليل الى آخره اللهم ارزقني التجافي عن دار الغرور والاناة الى دار الخلود (بحار الانوار جلد ۹۵، صفحه ۶۳، باب الحادی و الثلاثون).



معنای این دعایی است که حضرت سجّاد در شب بیست و هفتم ماه مبارک رمضان می خواندند «اللّٰهُمَّ ارْزُقْنِي التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ» ما هم این دعا را می خوانیم اما به زبان ولی حقیقتش را نمی خوانیم بلکه اگر جمعی باشند که این طور باشند ما اینها را دور از کمالات می دانیم. اگر وقتی کسی پشت پا به دنیا بزند و بگوید من دنیا را مثل علی بن ابیطالب طلاق داده ام که من معتقدم علی دنیا را طلاق نداد چون هیچ وقت نگرفته بود که طلاق بدهد. حضرت امیر می فرماید: من مکاشفه ای داشتم، دیدم زن معروفی که خیلی زیبا در میان عرب بود خانمی به شکل او پیش من آمد گفتم: تو چه کسی هستی؟ گفت: من دنیا هستم. گفتم: من با تو ازدواج نمی کنم و نزدیک نمی شوم.^(۱) علی بن ابیطالب اصلاً از آن لحظه ای که وارد جلسه امتحان شد. نگاه به هیچ چیز نکرد و امتحان می داد. من و شما هم اگر شیعه علی بن ابیطالب باشیم باید همین طور باشیم.

۱ - عن المناقب لابن شهر آشوب و يروي أن أمير المؤمنين كان في بعض حيطان فدك و في يده مسحة فهدمت عليه امرأة من أجمل النساء فقالت يا ابن أبي طالب ان تزوجني أنك عن هذه المسحة و أدلك على خزائن الارض ويكون لك الملك ما بقيت قال لها فمن أنت حتى أخطبك من أهلك قالت أنا الدنيا فقال ارجعي فاطلبی زوجا غیري فلست من شأنی فأقبل علی مسحاته (بحار الانوار جلد ۴۰، صفحه ۳۲۸، باب ۹۸، حدیث ۱۰).



سؤال بیست و چهارم:

اگر بخواهیم دائماً انس با خدای تعالی داشته باشیم
چه کار کنیم؟

پاسخ ما:

اول چیز برای پیدا کردن انس، محبت است.^(۱) انسان اگر خدای تعالی را دوست داشته باشد از حرف زدن با او خسته نمی شود، گاه نصف شب بلند می شود، می نشیند و با خدای تعالی حرف می زند.^(۲) احتیاج نیست

۱ - عن مصباح الشریعة قال الصادق فی حدیث: اذا تجلی ضیاء المعرفة فی الفؤاد هاج ریح المحبة و اذا هاج ریح المحبة استأنس ظلال المحبوب و أثر المحبوب علی ما سواه و باشر او امره و اجتنب نواهیه و اختارهما علی کل شیء غیرهما و اذا استقام علی بساط الانس بالمحبوب مع أداء او امره و اجتناب نواهیه وصل الی روح المناجاة و القرب (بحار الانوار جلد ۶۷، صفحه ۲۲، باب ۴۳، حدیث ۲۲).

۲ - عن مصباح الشریعة قال الصادق : حب الله اذا أضاء علی سر عید أخلاه عن کل شاغل و کل ذکر سوی الله عند ظلمة (بحار الانوار جلد ۶۷، صفحه ۲۳، باب ۴۳، حدیث ۲۳).



چیزی بگوئید که خدا نداند بلکه همان حرفهای معمولی را بگوئید. یک کسی می‌گفت: من هیچ حرفی بلد نیستم می‌نشینم می‌گویم: خداجان، خداجان. این معنای محبت است. محبت ایجاب می‌کند انسان با محبوبش زیاد حرف بزند^(۱) و اگر محبت زیاد شد انس پیدا می‌شود و یکی از راههای انس با خدای تعالی این است که با افراد دنیایی و اهل گناه و معصیت ننشینید و از آنها فاصله بگیرید^(۲) البته تا اسم اهل دنیا می‌آید فکر می‌کنیم منظور انسانهای پولدار هستند خیر، بلکه شاید کسی فقیر باشد ولی خیلی محب دنیا باشد. پس منظور افرادی است که محبت به دنیا دارند، اینها که می‌نشینند دائماً از دنیا حرف می‌زنند ارتباط با اینها، انس انسان را با خدای تعالی کم می‌کند.

۱ - و ما تلک بیمینک یا موسی قال هی عصای أتوکؤا علیها و أھش بها علی غنمی ولی فیها مآرب آخری (سوره طه آیات ۱۷ و ۱۸).

۲ - عن الدرّة الباهرة و عدة الداعی قال ابومحمد من آنس باللّه استوحش من الناس (بحار الانوار جلد ۶۷، صفحه ۱۱۰، باب ۴۹، حدیث ۱۱).



سؤال بیست و پنجم:

در چند جمله بفرمائید چه کارهایی برای قرب به
خدا خوب است انجام دهیم؟

پاسخ ما:

باید سعی کنید که سر تا پایتان و همه فکرتان و عملتان پاکی باشد.
اجمالاً هر کاری که می‌کنید با فضیلت باشد. در هر کاری بیندیشید که آیا
خداوند عزیز آن را بیشتر دوست دارد یا شیطان، اگر خداوند دوست دارد فوراً
آن عمل را انجام دهید و اگر نفس اماره بالسوء و شیطان دوست داشت مسلماً
انجام ندهید.

دوّمین کاری که باید در آن تلاش کنید این است که توجّه کنید در قلبتان، در
وجودتان ببینید که آیا صفت رذیله‌ای در شما هست یا خیر؟ اگر صفت



زشتی در شما بود فوراً به فکر علاج آن باشید و آن را از وجودتان تزکیه کنید و اگر صفت زشتی در شما نبود. خدا را شکر کنید و به فکر کمالات روحی باشید.

سومین کاری که انجام می‌دهید این است که تلاش کنید شیطان را از خودتان دور کنید.

وقتی متوجه شدید که شیطان به شما نزدیک شده است فوراً بگوئید: «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» بگوئید و به خداوند عزیز پناه ببرید و سپس طلب رحمت کنید از خداوند برای رسول اکرم، صلوات بفرستید و دیگر اینکه کوشش کنید کم حرف بزنید چرا که اولیاء خدا خیلی کم حرف می‌زنند،^(۱) ممکن است در یک ساعت دو کلمه بیشتر حرف نزنند. شما هم اگر می‌خواهید جزء اولیاء خدا باشید باید سعی کنید که کم حرف بزنید و بیشتر فکر کنید و تا می‌توانید صمت و سکوت داشته باشید و به این روش عادت کنید و خودتان را به کم حرفی معرفی کنید.^(۲)

۱ - علی بن ابراهیم عن ابیه عن علی بن محمد عن ذکره عن معاویة بن وهب عن ابی عبد الله قال: کان امیر المومنین یقول: یا طالب العلم انّ للعالم ثلاث علامات، العلم و الحلم و الصّمت (الکافی جلد ۱، صفحه ۳۷، باب صفة العلماء، حدیث ۷).

۲ - محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن عیسی عن احمد بن محمد بن ابی نصر قال: قال ابوالحسن الرضا : من علامات الفقه العلم و العلم و الصّمت، انّ الصّمت باب من ابواب الحکمة، انّ الصّمت یکسب المحبة، أنّه دلیل علی کلّ خیر (الکافی جلد ۲، صفحه ۱۱۳، باب الصمت و حفظ اللسان حدیث ۱).



سؤال بیست و ششم:

انس با پروردگار چه ارتباطی به بقیه کمالات دارد؟

پاسخ ما:

وقتی انسان با خدا مأنوس شد و شب و روز را با یاد خدا گذراند و با پروردگار مأنوس بود. طبعاً توکل کاملی پیدا می‌کند. اگر انس کاملی با پروردگار پیدا کنید، در مقابل خواسته‌های الهی تسلیم می‌شوید. رضایت شما، رضایت خدا است، رضایت خدا رضایت شما است که فرموده: «رضی الله عنهم و رضوا عنه»^(۱) هم خدا از آنها راضی می‌شود و هم آنها از خدا راضی می‌شوند به آن مقام می‌رسید که مثل حضرت سیدالشهداء، در گودی

۱ - سوره مائده آیه ۱۱۹.



قتلگاه که می‌فرماید: «رضاً برضائک»^(۱) راضیم، که تو راضی هستی، خوشنودم که تو خوشنودی. انسان آنچنان مقامش بالا می‌رود که آن همه جراحات در بدن مقدّسش بود، مصیبت‌هایی که بر آن وجود مقدّس وارد شده از طفل شیر خوار گرفته تا جوانش، اصحابش، دوستانش، همه در مقابلش قطعه قطعه شده و روی زمین افتاده‌اند و این گونه می‌گویند. چون دل به خدا دارد، با خدا مأنوس است. فکر نکنید این مقام بالایی است و مخصوص حضرت اباعبدالله است، آن مقاماتی که مربوط به این انوار مقدّسه است هیچ وقت برای ما نگفته‌اند و نقل نمی‌کنند چون ما نمی‌توانیم بفهمیم. امّا ما ممکن است به مرحله رضا برسیم، این زحمات مقدّماتی را باید تحمّل کنیم، خود را به کمالات برسانیم وقتی به کمالات رسیدیم مرگ برایمان بسیار گوارا است.^(۲)

۱ - قال الحسين صبراً على قضائك لا معبود سواك يا غياث المستغيثين (ذريعة النجاة صفحة ۱۴۵).

۲ - قل يا ايها الذين هادوا ان زعمتم انكم اولياء الله من دون الناس فتمنوا الموت ان كنتم صادقين (سوره جمعه آيه ۶).



سؤال بیست و هفتم:

آیا یک سالک الی الله در تزکیه نفس به مقام انس

می‌رسد؟

پاسخ ما:

اگر کسی درست تزکیه نفس کند خود بخود به انس می‌رسد. اما باید تمرین کند راه و روش انس را بلد باشد. اهل انس باشد. دعاها و صحیفه سجاده آداب را تعلیم می‌دهند که انسان یاد بگیرد.

سؤال بیست و هشتم:

چرا ما با خدا انس نداریم؟

پاسخ ما:

علّت عمده‌اش این است که نخواستیم، ناپاک هستیم. خدای تعالی ما را برای خودش خلق کرده است.^(۱) مثل جوی آب که در خانه‌ها می‌کشیدند، میرآب نمی‌گذارد آب هدر برود هر طور هست آب را قابل استفاده می‌کند. خدای تعالی ما را برای خودش خلق کرده و نمی‌خواهد هدر برویم. امّا اختیار داده که ما بنده خدا شویم. همه موجودات بنده خدا هستند. اینها تحت اراده الهی هستند هر چه خدا می‌خواهد همان طور می‌شوند. امّا ما

۱ - قال جاءنی الاحادیث القدسیات ان الله یقول: عبدی خلقت الاشیاء لأجلک و خلقتک لأجلی (جواهر السنیة صفحہ ۶۳۲).



هستیم که با ارادهٔ خود باید همان طور که خدا می‌خواهد باشیم. به همین علت ضایعات در این مورد زیاد هست یعنی انسانها با اختیار خود، خود را از بین می‌برند. اگر انسان با اختیار خود در دستگاه الهی قرار گرفت خیلی ممتاز می‌شود. مثلاً اگر کسی را مجبور به یک کار کرده باشند ولی دیگری از روی محبت مشغول کار شود، چقدر این دو با هم فرق دارند؟

ما مسائل را فقط می‌شنویم، جدی عمل نمی‌کنیم. هر چه بیشتر بلد باشید مسئولیت بیشتر است ولی نمی‌توان جاهل هم بود که مسئولیت نداشته باشیم. اگر جدی نگیرید و استقامت نداشته باشید نمی‌توانید جدی باشید.

سؤال بیست و نهم:

انس با خدای تعالی چه فوایدی دارد؟

پاسخ ما:

انس با خدا پیدا کنید کم کم تمام کارهایتان را به خدا وا می گذارید و به مقام متوکلین می رسید، انس با خدا که داشته باشید تمام کارهای خدا را خوب می دانید و در مقابلش تسلیم می شوید. انس با خدا که پیدا کنید راضی به رضای خدا می شوید. انس با خدا که پیدا کنید با او یکی می شوید و به مقام توحید می رسید. انس با خدا که پیدا کنید خالص برای خدا می شوید آن وقت «ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه»^(۱) این را می دانید یعنی چه؟ یعنی دل

۱ - جامع الاخبار صفحه ۹۴، الفصل الثانی و الخمسون.



انسان کم کم در اثر انس با خدا پر از حکمت می شود چون انسان نمی شود با یکی مانوس شود و او همه چیز داشته باشد و این هیچ چیز نداشته باشد. با خدا که مانوس شدی خدای تعالی حکمت را در دلت می ریزد، یک چیزهایی می فهمی که همه نمی فهمند. یک چیزهایی می گویی که همه نمی گویند. یک انبساطی پیدا می کنی در این حقایق که دیگران از مردمی که اهل تزکیه نفس نیستند کورند و نمی بینند «ولهم اعین لایبصرون بها ولهم اذان لایسمعون بها اولئك كالانعام بل هم اضل»^(۱) اینها مثل حیوانات هستند بلکه بدترند. تو دیگر مثل حیوانات نیستی، دلت پر از حکمت است.

خدا رحمت کند مرحوم حاج ملا آقاخان را در زمان طلبگی ایشان هنوز کفایه نبود ولی من آن موقع کفایه می خواندم. کتاب را پیش ایشان در زنجان برده بودم ایشان باز کرد و جمله ای گفت که «این اشتباه کرده» تعبیرات ایشان عجیب بود آن هم آقای روضه خوان، به قول بعضیها با تحصیلاتی که داشته و او صاحب کفایه که مرحوم آیه الله بروجردی شاگرد او بود، چرا این طور می گفت؟ خدای من شاهد است بعدها دیدم راست می گوید صاحب کفایه اشتباه کرده است. این طوری نور در علم پیدا می شود «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء»^(۲) هنوز هم الان شاید اکثریت طرفدار فرمایش مرحوم آخوند خراسانی هستند. ایشان می گفت اگر چه خود ایشان هم فارسی نوشته که طلبه ها نفهمند یعنی جمله را فارسی نوشته است. یک وقتی مگه رفته بودیم رفیقی داشتیم که عربی صحبت می کرد تا اطرافیان نفهمند گفتیم آقا اینها

۱ - سوره اعراف آیه ۱۷۹.

۲ - مصباح الشریعه صفحه ۱۶، باب السادس فی الفتیاء.



عرب هستند؟ گفت: بله.

به هر حال این طور می شود که منبعهای حکمت از قلب به زبان جریان پیدا می کند.^(۱)

۱ - عن عیون اخبار الرضا بلاسناد الی عن دارم عن الرضا عن آبائه قال قال رسول الله ما أخلص عبد لله عز وجل أربعين صباحاً إلا جرت ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه (بحار الانوار جلد ۶۷، صفحه ۲۴۲، باب ۵۴، حدیث ۱۰).



سؤال سی‌ام:

معنای قرب چیست؟ منظور از تقرّب الی الله آیا نزدیکی جسمانی است؟

پاسخ ما:

قرب یعنی نزدیک بودن، قرب به خدا یعنی نزدیک بودن به خدای تعالی، تقرّب الی الله یعنی نزدیک شدن به خدا و این نزدیک شدن چه معنا دارد که اگر نماز برای تقرّب به خدای تعالی نباشد یا قبول نیست و یا باطل است؟ خدای تعالی در همه جا هست «احاط بکلّ شیء علماً»^(۱) احاطه بر همه چیز دارد نزدیکی و دوری برای خدای تعالی از نظر مکانی و زمانی نیست. مثلاً من در زمین هستم و خدای تعالی در آسمان و یا خدای تعالی چندین

۱ - سوره طلاق آیه ۱۲.



سال قبل بوده، من هم هستم. اینها معنا ندارد. فراق خدای تعالی اینهایی که ما می فهمیم نیست. اینکه می گویند در بهشت خدا هست و در جهنم خدا نیست. قرب و نزدیک بودن از نظر روحی است از نظر صفات درونی است. ما چون تحت تأثیر احساسات هستیم فکر می کنیم مکان و زمان دارد. شما دقت کنید بعضی از نظر روحی به شما نزدیک هستند سخیّت روحی دارند در خیلی از صفات با شما یکی هستند. مثلاً شما سخی هستید او هم سخی هست یا بخیل هستید او هم بخیل هست، ولی یک سخی با یک بخیل فاصله دارد، تضادّ دارد. یک چیزهایی او می خواهد که دیگری نمی خواهد، حالاتی او دارد که دیگری ندارد. درباره اویس قرن گفته اند که فاصله بین او و پیامبر اکرم فاصله بین یمن و مکه مکرمه بود ولی فاصله روحی نداشتند و به هم نزدیک بودند^(۱) ولی بعضی از منافقین پهلوی پیامبر اکرم نشسته بودند ولی فرسنگها با هم فاصله داشتند. شاعر می گوید: در یمنی پیش منی، پیش منی در یمنی.

قرب صوری در طریق عشق بُعد معنوی است

عاشق ار معشوق را بی وصل بیند عاشق است

انسان اگر از نظر کمالات روحی متخلّق به اخلاق الله شد به قرب الهی رسیده و اگر متخلّق نبود دور است.

۱ - عن الفضائل لابن شاذان: روی عن رسول الله أنه كان يقول تفوح روائح الجنة من قبل قرن، واشواقه اليك يا أويس القرنى ألا و من لقيه فليقرئه مني السلام فقیل یا رسول الله و من أویس القرنى؟ فقال ان غاب عنکم لم تفتقدوه و ان ظهر لکم لم تكثرثوا به، یدخل الجنة فی شفاعته مثل ربیعة و مضر، یومن بی و لا یرانی و یقتل بین یدی خلیفتی امیرالمومنین علی بن ابیطالب فی صفین (بحار الانوار جلد ۴۲، صفحه ۱۵۵، باب ۱۲۴، حدیث ۲۲).



سؤال سی و یکم:

آیا خدای تعالی با ما رفیق است یا ما با خدا رفیق هستیم؟ و فایده‌های رفیق شدن با خدا چه می‌باشد؟

پاسخ ما:

رفیق یعنی کسی که رفیق و مدارا می‌کند. خدا با ما مدارا می‌کند، ما با خدا معنا ندارد که مدارا کنیم، لذا یکی از اسماء پروردگار «رفیق» است.^(۱) خدای تعالی خودش پیشنهاد داده است که بیا من رفیق تو باشم، هر چه

۱ - عن حماد بن بشیر عن ابی عبد الله قال ان الله تبارک و تعالی رفیق یحب الرفق فمن رفق بهعباده تسلیله اضغانهم و مضادتهم لهوهم و قلوبهم و من رفق بهم أنه یدعهم علی الامر یرید ازالهم عنه رفقاً بهم لکیلا یلقی علیهم عری الایمان و مثاقلته جملة واحدة فیضعفوا فاذا اراد ذلک نسخ الامر بالآخر فصار منسوخاً (کافی جلد ۲، صفحه ۱۱۸، باب الرفق، حدیث ۳).

داریم روی هم بریزیم. ما چه داریم؟ ما یک جان داریم که آن را هم خدای تعالی به ما داده است ولی می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ»^(۱) خدای تعالی جان ما را می خرد و در مقابل آن پول هم می دهد که فرموده: «بَأَن لَّهِمُ الْجَنَّةَ»^(۲) بهشتی که «عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ»^(۳) بهشتی به ما می دهد که به اندازه آسمانها و زمین است. این معامله مانند این است که شما یک ریالی دارید و آن شخص دیگر که می خواهد با شما معامله کند یک میلیارد تومان و بلکه بیشتر داشته باشد و پیشنهاد هم از طرف او باشد که تو این یک ریالی که داری بریز روی حساب ما، با هم خرج کنیم. خدای تعالی قدرت بی نهایت دارد، اراده هر کاری که بخواهد بکند، می تواند «إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^(۴) تا بگوید باش، هست. یک چنین خدایی می گوید بیا با هم باشیم. اگر یک حالت یقظه خوبی داشته باشیم می سوزیم که خدا خودش پیشنهاد داده است که «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ»^(۵) گاهی گله هم می کند «إِلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ»^(۶) آیا خدا برای بنده اش کافی نیست؟ ای بنده من، من چه کم دارم که تو به سراغ دیگری می روی؟ بیا با هم باشیم. فایده اول از رفاقت با خدا این است که انسان در دنیا فکرش راحت است، «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» تو وظایفت را انجام بده بنده باش، ما روزیت را می دهیم «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا

۱ - سوره توبه آیه ۱۱۱.

۲ - سوره توبه آیه ۱۱۱.

۳ - سوره آل عمران آیه ۱۳۳.

۴ - سوره یس آیه ۸۲.

۵ - سوره انفال آیه ۴۹.

۶ - سوره زمر آیه ۳۶.



علی الله رزقها و یعلّم مستقرّها و مستودعها».^(۱)

فایدهٔ دوّم این است که وقتی شما خواستید از دنیا بروید، خدا ملائکه‌اش را می‌فرستد که بشارت به تو بدهند که عالم برزخت مرتّب است «سلام قولاً من ربّ الرّحیم».^(۲)

فایدهٔ سوّم این که در قیامت حاضر نمی‌شوید: «فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ».^(۳)

مخلص همان کسی است که با خدا یکی شده است «وما تجزون الا ما كنتم تعملون الا عباد الله المخلصين»^(۴) «كل نفس بما كسبت رهينة الا اصحاب اليمين»^(۵) به جز آنهایی که با ما صمیمی شده‌اند، این اندازه عقلشان رسیده که اموالشان را با اموال ما یکی کنند مستقیم این اشخاص به بهشت می‌روند. در بهشت هم جاهای مختلفی هست، آدم بد پیدا نمی‌شود ولی خوب و خوبتر داریم. در بهشت همه به فکر حورالعین و گلابی خوردن هستند تو به فکر نشستن با محبوبین، ائمه اطهار هستی. مربیهای شما (ائمه اطهار) از آن آب کوثر با دست خودشان که پر از صفا و صمیمیت است به شما می‌دهند خدای تعالی می‌فرماید: «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا»^(۶) و در دعای ندبه می‌گوئیم: «وَأَسْقِنَا مِنْ حَوْضِ جَدِّهِ»^(۷) خدایا ما را از حوض جدّش علی «بکاسه

۱ — سوره هود آیه ۶.

۲ — سوره یس آیه ۵۸.

۳ — سوره صافات آیات ۱۲۷ و ۱۲۸.

۴ — سوره صافات آیات ۳۹ و ۴۰.

۵ — سوره مدثر آیات ۳۸ و ۳۹.

۶ — سوره انسان آیه ۲۱.

۷ — بحارالانوار جلد ۹۹، صفحه ۱۰۸، باب ۷، فرازی از دعای شریف ندبه.



و دیده»^(۱) بیاشام. اگر انسان تمام عمر را زحمت بکشد که ببیند امام زمانش
این جام کوثر را به دست انسان می دهد ارزش دارد. در روایت است
کسی که این اعمال را انجام بدهد خدای تعالی او را همسایه پیغمبر
قرارش می دهد.

۱ — بحارالانوار جلد ۹۹، صفحه ۱۰۸، باب ۷، فرازی از دعای شریف ندبه.



سؤال سی و دوم:

درباره انس با پروردگار توضیحاتی بفرمائید.

پاسخ ما:

انسان باید آن قدر در راه کمالات تلاش کند و زحمت بکشد و خود را خالص کند تا انسان صد درصد کاملی بشود و بتواند انس با خدا پیدا کند. یعنی در حقیقت خدای تعالی او را اختیار کند که با او حرف بزند. انسان باید به الهامات توجه کند و فرق بین الهام و وسوسه را بفهمد، بعد هر چه بیشتر به الهامات عمل کند الهامات بیشتر می شود تا جائی که فقط با خدا حرف میزند و خدا با او حرف میزند، جز با خدا با کس دیگر حرف نزند مگر به امر الهی «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک»^(۱)، اگر با دوستش حرف میزند به

۱ — سورة مائده آیه ۶۷.



خاطر امر الهی است. چنین انسانی یک معبود بیشتر نمی‌شناسد که خدا است. چون لسان خدا،^(۱) وجه خدا، ید خدا که امام زمان است.^(۲) در این مرحله است که انسان می‌خواهد دائماً با حضرت ولی عصر هم سخن باشد، هم کلام شود، مأنوس شود، اگر مأنوس با خدا شد با امام زمان هم مأنوس خواهد شد. انسان به جائی می‌رسد که وقتی الهامی به او می‌شود، یا قرآن خوانده می‌شود حالتی پیدا می‌کند مثل آهنبائی که آهن را جذب می‌کند و به هیچ وجه حاضر نیست جدا شود، وقتی که خودش هم با خدا صحبت می‌کند همان حالت را دارد. این مقام خیلی لذت‌بخش است به قدری انسان کیف می‌کند که اگر حتی گاهی هم برای انسان پیش بیاید، لذت بخش است که با هیچ یک از لذائذ دنیوی نمی‌شود مقایسه کرد. یکی از بزرگان می‌فرمود: من همه لذائذ دنیایی را با یک لحظه صحبت با خدا مقایسه کرده‌ام اصلاً قابل قیاس نیست. اگر یک بزرگی که خیلی عزیز است چند لحظه با کمال محبت با شما صحبت کرد، چقدر لذت می‌برید، صد میلیون برابر اضافه کنید باز هم نمی‌شود مقایسه کرد. حرف زدن با خدا آن قدر لذت بخش است که اگر کسی او را بخواهد منصرف کند و او را صدا بزند، انسان می‌خواهد جانش بالا بیاید که چرا حواسم را پرت کردی.

۱ - عن أسود بن سعيد قال كنت عند أبي جعفر فأنشأ يقول ابتداء منه من غير أن أسأله، نحن حجة الله و نحن باب الله و نحن لسان الله و نحن وجه الله و نحن عين الله في خلقه و نحن ولاة امر الله في عباده (کافی جلد ۱، صفحه ۱۴۵، باب النوادر، حدیث ۷).

۲ - السلام علیک یا عین الله الناظرة و یده الباسطة (بحار الانوار جلد ۹۷، صفحه ۳۰۵، باب ۴، فرازی از زیارت حضرت امیرالمومنین).



سؤال سی و سوم:

آیا خدای تعالی با انسان حرف می‌زند؟

پاسخ ما:

خدا دائماً با ما از طریق الهام حرف می‌زند. در قرآن مجید در سوره شمس می‌فرماید: «و نفس و ما سؤیها، فألهمها فجورها و تقویها»^(۱) فجورها را می‌گوید بدیها را می‌گوید که چه کار بد است نکنید و چه کاری تو را از عقب افتادگیها و بدیها حفظ می‌کند. «فجورها و تقویها قد افلح من زکّیها»^(۲) رستگار تنها و تنها کسی است که این نفسش را از رذائل اخلاقی تصفیه کند. تا اینکه بتواند این حجابها را برطرف کند و صدای خدای تعالی را بشنود.

۱ — سوره شمس آیه ۷ و ۸.

۲ — سوره شمس آیه ۹.

سؤال سی و چهارم:

معنای توکل به خدا چیست؟

پاسخ ما:

انسان باید در هر موضوعی اصل کار را در دست خدا بداند و بداند که بقیه وسیله خدا هستند^(۱) مانند ارّه و نجّار. وقتی ارّه یک میز را می برد آیا می گوئیم خود ارّه برید؟ نه، می گوئیم نجّار بوسیله ارّه برید. ارّه چوب را می برد یا نجّار بوسیله ارّه؟ همه مخلوقات خدا حتّی ائمه اطهار وقتی کاری انجام می دهند همین طور است «وَبَيِّدَهُ مَلَكُوتَ كُلِّ شَيْءٍ»^(۲) در حقیقت همه چیز دست خدا است منتها گاهی وسیله اش فلان فرد یا فلان طبیب است.^(۳)

۱ - عن كنز الفوائد للکراچکی من حکم لقمان یا بنی توکل علی الله ثم سل فی الناس من ذالذی توکل علی الله فلم یکف (بحارالانوار جلد ۱۳، صفحه ۴۳۲، باب ۱۸، حدیث ۲۴).

۲ - سوره مؤمنون آیه ۸۸.

۳ - در کتاب «در محضر استاد» جلد دوم صفحات ۱۵۶ تا ۱۷۸ از همین مؤلف توضیحات مفصّلی راجع به مقام توکل بیان شده است.



سؤال سی و پنجم:

آیا وقتی مشکلی پیش می‌آید و می‌گویند قسمت این بوده است یا با توکل به خدا چه ارتباطی دارد؟

پاسخ ما:

ما در روزی قسمت داریم، رزق معلومی داریم،^(۱) به معنای اینکه اگر کسی درست حرکت کند روزیش می‌رسد و این قسمت شده است. اما گاهی روزیش کم و گاهی زیاد می‌شود مثلاً شما به یک میهمانی رفته‌اید و صاحبخانه جلو هر کدام از میهمانها یک پرس چلوکباب می‌گذارد و بین افراد هم هیچ فرقی نیست، حالا اگر چند ظالمی پیدا شوند و شما به آنها چیزی نگوئید و احترامشان کنید، اینها چلوکباب‌های شما را داخل پلاستیک

۱ - اولئک لهم رزق معلوم (سوره صافات آیه ۴۱).



می‌ریزند و می‌برند. اینجا تو اجازه داده‌ای به ظالم که غذای تو را ببرند، پس اینجا روزیت کم می‌شود و خودت مؤثر بوده‌ای.

شما اگر پیرو حضرت علی هستید باید از حقّ خودتان دفاع کنید. روزیت را خدا درست تقسیم کرده است گاهی در اثر ضعف و یا ظلم، کم و زیاد می‌شود.^(۱)

در اثر ضعف، آنچه داری و مسلم است از تو گرفته می‌شود و گاهی مال دیگران را بر می‌دارید، اینها هر دو نوعش غلط است و الاً اصل تقسیم درست است.

حالا اگر هر گرفتاری پیش بیاید و بگویند قسمتم این بود و گناه را به گردن خودش نگیرد درست نیست.^(۲)

۱ - أھم یقسمون رحمت ربک نحن قسمنا بینھم معیشتھم فی الحیاة الدنیا و رفعنا بعضھم فوق بعض درجات لیتخذ بعضھم بعضاً سخریاً ورحمت ربک خیر مما یجمعون (سوره زخرف آیه ۳۲).
۲ - و ذاللون اذ ذهب مغاضباً فظنّ أنّ لن نقدر علیہ فنادی فی الظلمات أنّ لا اله الا انت سبحانک ائی كنت من الظالمین فاستجباله و نجیاه من الغم و كذلك تنجی المؤمنین (سوره انبیاء آیات ۸۷ و ۸۸).



سؤال سی و ششم:

در مورد توکل به خدا و اینکه کسانی که در راه تزکیه نفس اند در امور مادی از خدا کمک می گیرند، توضیح بفرمائید؟

پاسخ ما:

اگر شما وکیلی داشته باشید در تمام کارها آیا این طور است که می گویی من آب نخورم تا وکیل آب بدهد؟ معنای وکیل این است که در کارهای مشکل که عقلم نمی رسد و قوانین را نمی دانم و نمی دانم از چه راهی وارد شوم. در این طور کارها وکیل می گیرم. والا در کارهای دیگر خدا به انسان عقل داده به اندازه عقل و قدرتت کار بکن، نتوانستی به خدا واگذار کن. آنجا است که کفایتان می کند. خدای تعالی در قرآن می فرماید: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ



فهو حسبہ»^(۱) شما حساب کردید این شغل صد در صد برایتان مفید است اما دربارهٔ حوادثی که ممکن است در این بین پیدا شود به خدا واگذار کن که حوادث در آن پیدا نشود. معنای توکل دست روی دست گذاشتن و تنبلی کردن نیست. معنایش این است که به قدری قاطع هستم که می خواهم کارهایی که از من بر نمی آید را با نیروی الهی انجام دهم. توکل به این معنا، انسان را با شهامت و قدرت می کند. اما آن معنای توکل انسان را تنبل می کند. وقتی حضرت موسی به بیابان تیه رسید و می خواست وارد مصر شود به بنی اسرائیل گفت: بیائید برویم مصر را تصرف کنیم. گفتند: تو و خدایت با هم بروید هر دو هم قدرتمند هستید. خدا که قدرتش بی نهایت است تو هم که دست خدا هستی ما «هنا قاعدون» ما اینجا نشسته ایم منتظریم و به خاطر همین مسأله و سخشان چهل سال در آن بیابان معطل شدند که اصلاً نسل عوض شد. در مکرر از آیات قرآن خدا این مطلب را توضیح داده است.^(۲)

یا در جنگهای مسلمین و کفار خدا در قرآن به پیامبر می فرماید: خدا برای دلگرمی شما ملائکه را در سپاهتان به عنوان سیاهی لشکر و بلکه کمک به آنها قرار می دهد.^(۳) حالا اینکه شمشیر دست بگیرند و مملکتی را آماده به شما بدهند، تنبل پروری می شود. خود مسلمین از تعدادشان تعجب می کردند.

۱ - سوره طلاق آیه ۳.

۲ - سوره مائده آیات ۲۶ تا ۲۸.

۳ - بلی ان تصبروا و تقوا و یا توکم من فورهم هذا یمدکم ربکم بخمسة آلاف من الملائكة مسومین (سوره آل عمران آیه ۱۲۵).



سؤال سی و هفتم:

لطفاً با نقل داستانی توکل و تکیه فقط بر خداوند
را توضیح بفرمائید.

پاسخ ما:

در روایات آمده است که حضرت یوسف یک روز خودش را در آینه نگاه کرد و گفت: به به، اگر من با این زیبایی غلام بومم قیمتم خیلی بالا بود. یک روز هم برادرهایش کنارش ایستاده بودند، حضرت یوسف گفت: با این برادرها چه کسی جرأت دارد به من چیزی بگوید خدا هم گفت تو تکیهات را به برادرهایت دادی، تکیه به زیباییت کردی. تو قرار است پیغمبر شوی، تو می خواهی جانشین من باشی، تو غیر از سایرین هستی، بنابراین اولین کتکی که خورد از برادرهایش بود. اولین اذیتی هم که شد از دست همین برادرها



بود. روزی هم که برای غلامی او را بردند و فروختند و صریح قرآن است که «بِثْمَنِ بَخْسٍ دَرَاهِمٍ مَعْدُودَةٍ»^(۱) ثمن بخت یعنی دراهم معدوده یک پولی است که بازار قبول نکند دراهم معدوده یعنی پول بسیار کمی که نیاز به شمردن نداشته باشد، مثلاً سه تا سکه خود به خود شمرده می‌شود. به هر حال از این مسأله نتیجه‌ای که گرفته می‌شود، توکل به خدا است. او که پیغمبر خدا است این طور شد حال ما باید حساب کارها دستمان بیاید.

۱ — سورة يوسف آية ۲۰.



سؤال سی و هشتم:

چطور می‌توان روحیه داشتن توکل به خدا را در
خودمان ایجاد کنیم؟

پاسخ ما:

توکل به خدا و اعتماد به او یکی از رموز موفقیت است. اگر ما همان اندازه‌ای که به هر کس و ناکسی اعتماد داریم به همان اندازه، به خدای تعالی اعتماد داشته باشیم،^(۱) هیچ وقت از هیچ چیز ناامید نمی‌شویم و همه مشکل ما حل می‌شود. مشکل ما این است که توکل و اعتماد به هر کس داریم و فکر می‌کنیم که اگر زمانی گرفتار شویم، حتماً این شخص به دامن می‌رسد. ولی اگر همین اندازه اعتماد را، نه بیشتر، به خدای تعالی داشته باشیم، مطمئناً خدا هیچ وقت ما را تنها نمی‌گذارد. اینهایی که ادعا دارند که

۱ - و علی الله فیتوکل المتوکلون (سوره ابراهیم آیه ۱۲).



اهل توکل هستند به همه چیز توکل دارند، حتّی به راننده ماشین، ولی این اندازه به خدا توکل ندارند و این یکی از حالات بد انسان است و باید این صفت را انسان از خودش دور کند تا بتواند قدمی در راه تزکیه نفس بردارد. روایت است که خدا کسی را که موحد است عذاب نمی‌کند.^(۱) موحد کسی است که فقط خدا را پرستد و چشمش به دیگری نباشد.

شخصی می‌گفت: دوستی داشتم که او فرماندار مدینه شده بود خیلی خوشحال شدم که فرماندار مدینه از دوستان صمیمی من است. مشکلی داشتم لباس نو و تمیزی پوشیدم و خودم را مرتّب کردم و داشتم پیش دوست فرماندارم می‌رفتم در راه فرزند امام سجّاد را دیدم.

آقا پرسیدند: به کجا می‌روی؟ عرض کردم: آقا، دوستم فرماندار شده است گرفتاری دارم می‌روم که به او بگویم تا مشکلم حل شود. آقا فرمودند: من از پدرم امام سجّاد و ایشان از پدرش امام حسین و ایشان از پدرشان آقا امیرالمؤمنین، و ایشان هم از رسول اکرم و ایشان هم از جبرئیل شنیدند که خداوند تعالی فرموده است: «به عزّت و جلالم قسم حتماً و حتماً قطع می‌کنم امید هر امیدواری را به غیر خودم و او را به ناامیدی و یأس مبتلا می‌کنم».^(۲) سپس آقا فرمودند که تو ما را داری و به خانه دیگری می‌روی، تو با ما در ارتباطی و از دیگری کمک می‌خواهی؟ آن شخص گفت که فرزند امام سجّاد آنچنان جدّی و محکم فرمودند که من برگشتم و همان روز مشکلم حل شد.

۱ - عن ابی عبد الله : انّ الله تبارک و تعالی أقسم بعزّته و جلاله أن لا یعذب اهل توحیده بالنار أبداً. (بحارالانوار جلد ۳ صفحه ۴ حدیث ۸).

۲ - بحارالانوار جلد ۶۸، صفحه ۱۰۴، باب ۶۳، حدیث ۶۷.



سؤال سی و نهم:

بهترین نوع تسلیم بودن چیست؟

پاسخ ما:

بهترین و عاقلانه ترین تسلیمها تسلیم در برابر نیازمندیهای علمی و روحی است. شاگرد در مقابل استاد علمی اش باید تسلیم باشد،^(۱) بندگان خدا در مقابل راهنمائیهای الهی باید تسلیم باشند. دین مقدس اسلام آن قدر به این مسأله اهمیت داده است که اسم مذهب را اسلام گذاشته. یعنی تسلیم شدن و در قرآن می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا» ای کسانی که ایمان آورده اید خطاب به مؤمنین است. مؤمنین کسانی هستند که قلبشان آرام است که دین مقدس اسلام دین صحیحی است به خدا اعتقاد دارند و اعتماد

۱ - و وفقی لطاعة من سددنی و متابعة من أُرشدنی (صحیفه سجادیه صفحه ۹۲، فرازی از دعای بیستم).

کرده‌اند و به آخرت اعتقاد دارند ولی در عین حال خدای تعالی در آن آیه شریفه می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا» ای کسانی که ایمان آورده‌اید، «ادخلوا فی السّلم کافّه»^(۱) شما در تسلیم، در اینکه تسلیم باشید، مسلمان باشید، وارد بشوید. انسان در اسلام از همان قدم اوّل، وقتی نام مقدّس اسلام را می‌شنود باید به خود حالت تسلیمی بگیرد، خودرأیی‌ها را کنار بگذارد، فرمان نبردها را ترک کند. فرمان‌بردار باشد، فرمانبر باشد، یک فردی باشد که در تمام چیزها، در تمام دستورات، هر وقت چیزی به او می‌گویند که یقین کرد از ناحیه اسلام است فوراً بگوید تسلیمم.^(۲) یک شخصی در کوفه بود به نام گُلیب، با امام صادق فاصله‌اش زیاد بود. چون اکثراً حضرت صادق

در مدینه بودند و راویان خبر برای مردم کوفه روایتها را می‌آوردند و مردم کوفه هم چون شیعه بودند به آنها مراجعه می‌کردند و این بدنامی که مردم کوفه دارند مربوط به یک دوران فشاری که به آنها وارد شد، می‌باشد و الا در روایات از کوفه و مردمان کوفه خیلی مدح شده است، مردمان بسیار خوبی داشته است و شیعیان خالص در کوفه بوده‌اند.^(۳) کوفه در آن زمان همین نجف فعلی است، نجف با کوفه فاصله زیادی ندارد شاید آن وقتی که این دو شهر به هم وصل نشده بود (که یکی از علائم آخر الزّمان همین است که شهر نجف با شهر کوفه به هم وصل می‌شوند که الان وصل شده است) ده کیلومتر

۱ - سوره بقره آیه ۲۰۸.

۲ - فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی أنفسهم حرجاً ممّا قضیت و یسلّموا تسلیماً (سوره نساء آیه ۶۵).

۳ - عن زیاد بن النضر الحارثی فی خبر: ثم قام الحسین فحمد الله و اثنی علیه بما هو اهل و قال یا اهل الکوفه انتم الاحبة الکرماء و الشحار دون الدثار (بحارالانوار جلد ۳۲، صفحه ۴۰۵، باب ۱۱).



بیشتر بین کوفه و نجف فاصله نبود و مردم خوب کوفه در نجف بودند و به عنوان نجف مطرح بودند. بنابراین مردم شهر کوفه بسیار مردمان خوبی بودند و از آن جمله این شخص است که در زمان امام صادق واقع است و مردمی بودند که به مجرد اینکه یک راوی حدیث روایتی می‌آورد (که امام می‌فرماید: «وَأَمَّا الْحوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا»^(۱)) اگر خبرهای تازه‌ای و دستورات تازه‌ای برایتان پیش آمد و حکمش را نمی‌دانستید به راویان احادیث ما، یعنی آنهایی که مورد وثوق و عادل و مورد اعتماد شما هستند مراجعه کنید و مسائلتان را از آنها پرسید (اینها هم مراجعه می‌کردند. هر چند وقت یک بار یک نفر حرکت می‌کرد و با مخارج زیاد آن روز از طرفی پیامهای مردم کوفه را می‌برد و از طرفی دستورات امام صادق یا سایر ائمه را می‌آورد. این برنامه شیعیان و مردم مسلمان و مقید به انجام وظایف بود. لذا وقتی که یک محدثی از طرف امام صادق به کوفه می‌آمد این آقای کلب می‌رفت و دو زانو در محضر ایشان می‌نشست و هر چه از احکام از امام صادق نقل می‌شد ایشان فقط دستش را روی چشمش می‌گذاشت و می‌گفت: چشم، تسلیمیم، قبول داریم و کم کم اسم ایشان کلب تسلیم شد، آن قدر گفته بود چشم و تسلیم که اسمش را کلب تسلیم گذاشته بودند^(۲) معلوم است بقیه این طور نبودند. وقتی که از ناحیه

۱ - بحار الانوار جلد ۵۳، صفحه ۱۸۰، باب ۳۱، حدیث ۱۰.

۲ - عن زید الشَّحَّام عن أبي عبد الله قال قلت له ان عندنا رجلاً يقال له كلب فلا يجيء عنكم شيء الا قال أنا أسلم فسمينا كلب تسلیم قال فترحم عليه ثم قال أتدرون ما التسليم فسكتنا فقال هو والله الاخبات قول الله عزوجل الذين آمنوا و عملوا الصالحات و أحبوا الى ربهم. (كافي جلد ۱، صفحه ۳۹۰، باب التسليم و فضل المسلمين، حدیث ۳).



امام خبری برای آنها می‌آمد می‌گفتند فکر کنیم ببینیم می‌شود در شهر ما این مطلب پیاده شود. این درست است یا درست نیست؟^(۱)

۱ — در کتاب «در محضر استاد» جلد دوم صفحه ۱۸۰ از همین مؤلف نوشته شده: اگر کسی بعد از انس با خدا فهمید که معنی ندارد در مقابل پروردگار دانا که بندگان را دوست دارد و خواسته‌ای غیر خواسته او داشته باشد این تسلیم خاص‌الخاص است.



سؤال چہلم:

آیا امکان دارد کہ کسی، حتّی ظاہر الصّلاح نباشد
ولی خوب تسلیم باشد؟

پاسخ ما:

حضرت صادق نسبت به مفضّل و ابن ابی عمیر محبّت داشتند. گاه گاهی تعریف از مفضّل هم می کردند برای اینکه مفضّل با ابن ابی عمیر معرفّی بشوند و دوستان مفضّل و ابن ابی عمیر معلوم بشوند چون ابن ابی عمیر از علماء بود و با افراد با شخصیت بیشتر برخورد داشت، با تجّار محترم و افراد به اصطلاح دارای شخصیت بیشتر می نشست، امّا مفضّل بن عمر چون خودش هم تقریباً مرد عوامی است و مورد اعتماد، ولی در عین حال حالتی دارد کہ با این افرادی کہ در قهوه خانه ها بودند (سابقاً در

قهوه‌خانه‌ها افراد معمولی می‌نشستند به اصطلاح داشها می‌نشستند) بیشتر مأنوس بود. به امام صادق گفتند: مفضل رعایت بعضی جهات را نمی‌کند با افراد بی بند و باری مأنوس است. حضرت صادق دو تا نامه یکی برای ابن ابی عمیر و یکی برای مفضل نوشتند که جوانهای شیعه و سادات می‌خواهند ازدواج کنند برای اینها پول جمع کنید. نامه که به ابن ابی عمیر رسید، آمد در بین دوستانش که تجار بودند مطرح کرد. یکی گفت: انشاءالله سر سال حساب می‌کنیم اگر خمسی، سهم امامی بدهکار شدیم تقدیم می‌کنیم. یکی گفت: مثلاً وضع چک و سفته‌هایمان (البته آن روز چک و سفته نبود من از قول دوستان امروز می‌گویم) چه می‌شود و درآمد‌هایمان چه می‌شود؟ خلاصه هر کدام پشت گوش یا پشت گردنشان را خاراندند و مقداری فکر کردند و گفتند: چشم، ولی چشمی که معلوم بود خبری نخواهد شد. ولی نامه حضرت صادق وقتی به مفضل بن عمر رسید آمد در قهوه‌خانه و به همان داشها گفت که امام صادق این طور نوشته‌اند. یکی از بین همه بلند شد و مثلاً گفت: بی‌غیرت است هر کسی که جواب امام صادق را همین الان ندهد. پولها را ریختند، یک پول قابل توجهی جمع شد و فرستادند برای امام صادق. حضرت فرمود: دیدید، اگر مفضل بن عمر با این دسته رفت و آمد می‌کند مربوط به آن تسلیم و ایمانشان هست.^(۱) درست است هوای نفس و شهوت هست، افرادی هستند که آن طور که باید ساخته نشده‌اند ولی در عین حال عشق و علاقه‌شان و غیرتشان ایجاب نمی‌کند که کلام امامشان را به زمین بزنند، چنین عملی را انجام می‌دهند،

۱ - رجال الکشی صفحه ۳۲۶، حدیث ۵۹۲.



ولی آنهایی که به اصطلاح خیلی ظاهرالصلاح اند، بعضی فکر می کنند به مسجد که می روند و نماز اوّل وقت هم که می خوانند و ظاهر خوبی هم که دارند و شرّشان هم به کسی نمی رسد، اسلام دیگر بیشتر از این چیزی از آنها نخواستہ است. گاهی این که عرض می کنم شده است. وقتی انسان به افراد متوسط در راه خیر پیشنهادی می کند آنها خیلی جدّی تر می گیرند تا افراد ثروتمندی که همیشه هم در مسجدند. وقتی انسان به اینها می گوید چون کار خیر زیاد کرده اند، می گویند این پیشنهاد را، دیگر پشت گوش می اندازیم. نمی خواستم این قضیّه را نقل کنم منظورم این است که بعضی ها هستند که در عین اینکه ظاهرالصلاح نیستند خیلی تسلیم هستند و مسلمان واقعی هستند خدای تعالی در قرآن می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید «ادخلوا فی السّلم کافّة»^(۱) همان طور که کفر و نفاق مراتب مختلفی دارد، اسلام هم مراتب مختلفی دارد.

سؤال چهل و یکم:

تسلیم شدن یعنی چه؟ اقسام قابل تصوّر برای

تسلیم شدن چیست؟

پاسخ ما:

خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كُلًّا»^(۱) یکی از واژه‌هایی که باید معنایش را بفهمیم و زیاد مورد استفاده و استعمال در بین ما هست کلمه اسلام است. ما همه مسلمانیم و اسلام دین ما است. اما معنای اسلام چه هست و مسلمان یعنی چه؟ و در قرآن مجید برای معنی اسلام خدای تعالی چه فرموده است؟ اسلام از سلم و تسلیم است و اینکه یک انسان در مقابل دیگری که از جهات مختلف قدرتش می‌چربد تسلیم

۱ — سوره بقره آیه ۲۰۸.



می‌شود یا قدرت ظاهری است که ظالمی ضعیفی را تحت فشار قرار داده است و مظلوم و ضعیف مجبور است در مقابل آن ظالم تسلیم باشد. یا از جهت علمی یک نفر بر دیگری مزیت دارد و انسان مجبور است به خاطر پیشرفت روحی و تعظیم علم و دانش در مقابل او تسلیم باشد. یا یک فردی از نظر مالی مزیتی بر فقیری دارد و چون این شخص به او نیازمند است باید در مقابل او تسلیم باشد. گاهی هم انسان به خاطر بدست آوردن یک منافع که در دست دیگری قرار گرفته است طبعاً در مقابل او تسلیم است. اسلام به معنای همان تسلیم شدن است، دین مقدس اسلام دینی است که به خاطر اینکه انسان نیاز به دین دارد و انسان نیاز به راهنمائیهای مذهب دارد و نیاز به الطاف الهی دارد باید حتماً در مقابل قوانین دین مقدس اسلام و خدای تعالی تسلیم باشد.^(۱)

۱ - در کتاب «در محضر استاد» جلد دوم صفحه ۱۸۰ از همین مؤلف نوشته شده: تسلیم عام آن تسلیمی است که انسان خود را وادار به تسلیم کرده باشد.

سؤال چهل و دوم:

در اثر تسلیم و تقویت آن انسان به چه کمالاتی

دست پیدا می کند؟

پاسخ ما:

مرحله آخر تسلیم که بعد از تزکیه نفس ایجاد می شود مربوط به کمالین است (که در اینجا نمی شود خیلی درباره اش شرح داد) وقتی انسان مراحل تزکیه نفس را گذراند و سپس مرحله انس و توکل را گذراند به مرحله تسلیم می رسد اینجا آنچنان انسان تسلیم است که خدای تعالی می فرماید: «وَاخْبِتُوا إِلَى رَبِّهِمْ»^{(۱)(۲)} یک حالتی برای انسان پیدا می شود.

۱ - سوره هود آیه ۲۳.

۲ - عن زید الشحام عن ابی عبدالله ، ثم قال: أتدرون ما التسليم؟ فسكتنا فقال: هو والله الاخبات قول الله عز وجل «الذين آمنوا وعملوا الصالحات و اخبتوا الى ربهم» (کافی جلد ۱، صفحه ۳۹۰، حدیث ۳).



«کالمیت فی یدی الغسال»^(۱) مثل یک مرده‌ای است در مقابل غسال او آن چنان در مقابل خدای تعالی تسلیم است که از خودش رأی و خواهشی ندارد، بلکه هیچ چیز ندارد.

شاعر می‌گوید:

یکی وصل و یکی هجران پسندد یکی درد و یکی درمان پسندد
من از درمان و درد و وصل و هجران پسندم آنچه را جانان پسندد

یا می‌گوید:

چون که تو خواسته‌ای باد فدای ره تو

سر من، پیکر من، اکبر من، اصغر من
انسان این طور می‌شود، انسان تسلیم به تمام معنا می‌شود. حتی وقتی که می‌خواهد دعا بکند می‌گوید: چون خدا گفته است دعا بکن، من دعا می‌کنم. وقتی می‌خواهد از خدا چیزی بخواهد، چیزی اصلاً نمی‌خواهد، تسلیم است فردی که تسلیم است و به آن مرحله از تسلیم رسیده است، شما فکر نکنید می‌توانید همین الان تصمیم بگیرید و به آن معنا تسلیم بشوید، خیر، مقدماتی دارد همین مراحل تزکیه نفس و کمالات که تقریباً شاید ده دوازده سال طول بکشد را باید انجام بدهید، تا شما به آن مقام برسید، بعد بتوانید بگوئید: من تسلیمم.

در عین حال از مرحله تسلیم هم بالاتر داریم که من اینجا نمی‌خواهم در

۱ - ینبغی لمن اراد سلوک طریق التوکل أن يجعل نفسه بين یدی اللہ تعالی فیما یجری علیه من الامور کالمیت بین یدی الغسال یقلبه حیث یشاء (ارشاد القلوب جلد ۱، صفحه ۱۲۰، الباب الخامس و الثلاثون فی التوکل).

مورد آن صحبت کنم. فقط در همین حد، پیغمبر اکرم تشریف آورد و فرمود: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا»^(۱) همه تان مسلمان بشوید، ای مردم کافر بگوئید: «لا اله الا الله»، قولوا می‌گوید، از همان مرحله اول شروع می‌کند، بگوئید: «لا اله الا الله» تا رستگار بشوید. از همان مرحله اول تا مرحله ششم و هفتم باید انسان قدم به قدم جلو برود. یکی از صفات بد ما این است که ما وقتی که می‌خواهیم به کمالاتی برسیم همین آخریش را فکر می‌کنیم. الان من می‌خواهم تسلیم بشوم، خوب، بشوید، اگر یک مرحله را با زحمت جلو نروید. قدرش را نمی‌دانید. مثل بعضی از افرادی می‌شوید که یک دفعه سقوط کرده‌اند. باید این رشته را پیش رفت به همین ترتیبی که در آیات قرآن و روایات هست و استنباط شده و خلاصه شده است. اگر انسان در مقابل خدا و پیغمبر تسلیم نبود سبب بدبختی و گرفتاریش است.

۱ — بحار الانوار جلد ۱۸، صفحه ۲۰۲، باب ۱.



سؤال چهل و سوم:

از کجا بفهمیم که به مرحله تسلیم رسیده ایم؟

پاسخ ما:

تسلیم در مقابل خدا این است که انسان هر چه خدا می گوید بگوید: «سَلَمْنَا». انسان باید در مقابل احکام اسلام اظهار نظر نکند، فلسفه نخواهد، حکمت چیزی را دانستن بد نیست. اسلام جلوی علم و دانش را نگرفته است. اما هر چه حکمتش را ندانستید باید باز هم عمل کنید. اگر در شخصی چنین حالتی دیدید بدانید او تسلیم است.

سؤال چهل و چهارم:

خلاصه‌ای از مقام توکل و رضا را شرح دهید.

پاسخ ما:

یکی از مقامات عالیّه انسان که در سیرش به سوی لقاء الله و وصول به معرفت حقیقی است مرحله رضا است. رضا یکی از معروفترین القاب امام علی بن موسی الرضا است.

در این مرحله یک حالتی در انسان بوجود می‌آید که اگر از راه صحیحی به سوی خدا حرکت کند به این مقام خواهد رسید. به طوری راضی و خشنود است به خواسته‌های پروردگار که هر چه از ناحیه خدا به او برسد خوشحال و خشنود است. این حالت پس از گذراندن مراحل زیادی در



انسان بوجود می آید.^(۱)

یکی از مراحل مقدماتی این مرحله، توکل و تسلیم است، مرحله ای که باید انسان به عنوان مقدمه برای رسیدن به مرحله «رضا» گذرانده باشد.

مرحله توکل که باید حقیقت توکل را فهمید و انسان در وجود خودش پیاده کند و خودش را متوکل الی الله قرار دهد و به جایی برسد که خدای عزیز می فرماید: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ»^(۲) کسی که توکل کند به خدا، خداوند او را کفایت می کند. هر وقت دیدید که خداوند شما را کفایت کرد بدانید به مرحله توکل رسیده اید. اگر بخواهیم مرحله توکل را تقسیم بندی کنیم به سه قسم تقسیم می شود: اول توکل عام، دوم توکل خاص، سوم توکل خاص الخاص.^(۳)

در توضیح توکل عام این طور می شود بیان کرد که اجمالاً اکثراً وقتی که کارهایمان را به خدا وامی گذاریم غالباً یک دلواپسی و دل نگرانی داریم که آیا خداوند انجام می دهد یا خیر، آیا به نفع ما انجام می دهد یا خیر. خداوند چنین توکلی را قبول نمی کند و مطمئناً وکیل ما نخواهد شد. ولی به لطفش ممکن است کارهای ما را حوائج ما را انجام دهد از همین آیه استفاده می شود که کسی که به خداوند توکل کند، خداوند او را کفایت

۱ - در کتاب «در محضر استاد» جلد دوم صفحات ۲۰۰ تا ۲۰۶ از همین مؤلف درباره مقام شامخ رضا توضیحاتی بیان شده است.

۲ - سوره طلاق آیه ۳.

۳ - عن علی بن سید عن ابی الحسن الاول قال سألته عن قول الله عز وجل و من يتوكل على الله فهو حسبه فقال التوكل على الله درجات منها أن تتوكل على الله في أمور كلها فما فعل بك كنت عنه راضياً تعلم انه لا يألوک خيراً و فضلاً و تعلم ان الحكم في ذلك له فتوكل على الله بتفويض ذلك اليه وثق به فيها و في غيرها (کافی جلد ۲، صفحه ۶۵، باب التفويض الى الله و التوكل عليه، حديث ۵).



خواهد کرد نه اینکه کسی توکل نکرده و انتظار دارد که خداوند او را کفایت کند.

و لذا اگر ما کارهای مشکلمان را به خداوند وا گذاشتیم و هیچ گونه دلوپسی نداشتیم تازه توکل عام را انجام داده ایم. والا توکل خاص، مخصوص افرادی است که معرفت به پروردگار دارند و خدا را می شناسند و یقین دارند که خداوند بهتر از خودشان کارها را اصلاح می کند و حداقل به این اندازه خدا را می شناسند و خودشان را فقیر و محتاج درگاه خدا می دانند و لذا کارهایشان را به خدا وامی گذارند و هیچ گونه تشویش خاطر ندارند و آرامش دارند که خداوند غنی و بی نیاز است و هر کاری از خداوند قادر قابل انجام است.^(۱) و دسته سوّم افرادی که توکل خاص الخاص دارند، این نوع از توکل مخصوص اولیاء خدا است.

۱ - عن معانی الاخبار باسناده عن البرقی عن ایبه رفعه قال سأل النبی عن جبرئیل ما التوکل علی الله عزوجل فقال العلم بأن المخلوق لا یضر و لا ینفع و لا یعطى و لا یمنع و استعمال الیأس من الخلق فاذا کان العبد كذلك لم یعمل لأحد سوى الله و لم یرج و لم یخف سوى الله و لم یطمع فی أحد سوى الله فهذا هو التوکل (بحار الانوار جلد ۶۸، صفحہ ۱۳۸، باب ۶۳، حدیث ۲۳).



سؤال چهل و پنجم:

انسان در مقام توکل و تسلیم و رضا دارای چه
خصوصیاتی می‌گردد؟

پاسخ ما:

در قرآن شریف آیاتی است که خداوند مؤمنین را دعوت به تسلیم می‌کند
و می‌فرماید: بیایید و وارد مرحله تسلیم شوید.^(۱)
در زیارت عاشورا نیز ذکر شده است^(۲) که تسلیم یک معنای خاصی دارد
که اگر انسان در آن مرحله و مقام قرار نگیرد نمی‌تواند درک کند. در این

۱ - یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم كافة و لا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین (سوره
بقره آیه ۲۰۸).

۲ - یا ابا عبدالله آتی سلم لم سالمکم و حرب لمن حاربکم الی یوم القیامة (بحارالانوار جلد ۹۸،
صفحه ۲۹۲، باب ۲۴، فرازی از زیارت عاشوراء).

مرحله انسان از خودش هیچ اراده‌ای ندارد. یک حالتی پیدا می‌کند مثل میّت که زیر دست غسل است^(۱) و زبان حالش این است که «خدایا هر چیزی که تو بخواهی و هر چه که تو بگویی همان باشد» و در هر حال تسلیم است حالا چه خوشش بیاید و چه خوشش نیاید، و می‌گوید هر چه که تو بفرمایی درست است یعنی تعبداً قبول می‌کند.

بعد از مرحله تسلیم مرحله رضا است. انسان در مرحله رضا به جایی می‌رسد که حقیقت تمام مسائل را درک می‌کند و حقیقت برایش روشن می‌شود.^(۲) حضرت سیدالشهداء وقتی که در گودی قتلگاه افتاده و بدنش سوراخ سوراخ است و وضعی که در مقاتل نقل کرده‌اند تصوّرش دشوار و مشکل است، ایشان در آن حال می‌بیند که لشگر به طرف خیمه‌ها می‌روند و می‌بیند که خیمه‌های فرزندان و اهل بیتش را به آتش می‌کشند و آنها در چه وضعی قرار گرفته‌اند در عین حال می‌فرماید: «رضا برضاؤک» یعنی خشنودم که تو خشنودی، راضی هستم که تو راضی هستی، خیلی عجیب است ما اصلاً نمی‌توانیم تصوّرش را بکنیم و انسان به جایی می‌رسد که به هیچ وجه دل‌نگرانی از هیچ چیز ندارد و چنان آرامشی دارد که هیچ امری او را نگران نمی‌کند چرا که خداوند در شبانه‌روز اگر انسان تنها نماز واجب

۱ - ینبغی لمن اراد سلوک طریق التوکل أن يجعل نفسه بین یدی اللّٰه تعالیٰ فیما یجری علیه من الامور کالمیت بین یدی الغسال یقلبه حیث یشاء (ارشاد القلوب جلد ۱، صفحه ۱۲۰، الباب الخامس و الثلاثون فی التوکل).

۲ - عن مصباح الشریعه قال الصادق : صفة الرضا أن یرضی المحبوب و المکروه و الرضا شعاع نور المعرفة و الراضی فان عن جمیع اختیاره و الراضی حقیقة هو المرضی عنه و الرضا اسم یجتمع فیه معانی العبودیة و تفسیر الرضا سرور القلب (بحار الانوار جلد ۶۸، صفحه ۱۴۹، باب ۶۳، حدیث ۴۵).



یومیه‌اش را بخواند. خداوند می‌فرماید بگو: «ایاک نستعین» و این ارتباط خدا با ما است.

و هرگاه گفتید: خدا، خداوند در آن لحظه نه چرت می‌زند نه خواب است^(۱) و در همان لحظه که شما با خدا در ارتباط هستید و حرف می‌زنید خداوند می‌تواند با کس دیگری صحبت کند.

هیچ چیز او را از هیچ چیز دیگر باز نمی‌دارد^(۲) و توکل به خدا در این مرحله و مقام نامحدود است یعنی همان قدر که خدا نامحدود است توکل به او هم نباید محدودیت داشته باشد و باید نامحدود به خدای تعالی توکل و آرامش داشته باشیم این معنای توکل خاص‌الخاص است.

توکل خاص‌الخاص مقدمه مرحله تسلیم و رضا است اگر کسی به این مرحله از مقامات عالیه برسد. چنان آرامشی دارد که قابل توصیف نیست و خداوند را برای خودش کافی می‌داند. چرا که همه چیز در دست خدا است. مال، ثروت، قدرت، مکنّت و هر چیز دیگر که بخواهیم.

اگر تمام قدرتمندان و تمام کره زمین با انسان دشمن شوند برای چنین شخصی هیچ مسأله‌ای نیست و اصلاً برایش مهم نیست. خیلی عالی است که انسان تمام عمرش زحمت بکشد که فقط یک ساعت به مرحله توکل خاص‌الخاص برسد.

۱ - «لا تأخذ سنة ولا نوم» (سوره بقره آیه ۲۵۵).

۲ - حدث ابوالمفضل عن حمزة بن القاسم العلوی عن الحسن بن محمد بن جمهور عن ابيه عن الحسن ابن القاسم العباسی قال: دخلت علی ابی الحسن موسی بن جعفر و هو یصلی صلاة جعفر عند ارتفاع النهار یوم الجمعة فلم اصل خلفه حتی فرغ ثم رفع یدیه الی السماء ثم قال... یا من لا یشغله شأن عن شأن (بحارالانوار جلد ۸۸، صفحه ۱۹۵، باب فصل صلاة الجعفر بن ابی طالب).

سؤال چهل و ششم:

چگونه انسان بفهمد خدای تعالی از او راضی

هست؟

پاسخ ما:

خدای تعالی درباره اولیاء خدا در قرآن می فرماید: «رضی الله عنهم ورضوا عنه»^(۱) خدا از آنها راضی است و آنها هم از خدا راضی هستند. یکی از علائم رضایت پروردگار از یک بنده این است که بنده از خدا راضی باشد. هر وقت شما از خدا راضی بودید بدانید خدا هم از شما راضی است علتش این است (در روایات هم هست) که خدای تعالی می خواهد به

۱ - سوره مائده آیه ۱۱۹.



عذاب شما چه کند؟ «ما يفعل الله بعذابكم»^(۱) خدا مثل بعضی از قدرتمندان نیست که عقده‌ای داشته باشند و بخواهند عده‌ای را معذب و ناراحت کنند و ظالم باشند. پروردگار متعال این نقص را ندارد. بلکه از تمام قرآن و احادیث متواتر استفاده می‌شود که خدا به هر وسیله‌ای که ممکن باشد می‌خواهد بشر را از گرداب هلاکت نجات دهد. نمی‌خواهد کسی را عذاب کند و برای جهنم کسی را خلق نکرده است حتی صریح قرآن است: «فَايَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ بِهِ»^(۲) خدا چه می‌کند به عذاب شما اگر شکر کنید و اعتقاداتتان را درست کنید و در راه راست قرار بگیرید و در صراط مستقیم باشید.

چه وقت انسان شاکر واقعی است؟ وقتی که از خدای تعالی راضی باشد. گاه انسان در زندگی فقط نواقص را می‌بیند. اما گاه نعمتها را مشاهده می‌کند. شما لااقل در شبانه‌روز یک مرتبه نعمتهای الهی را یاد کنید و برای هر نعمت یک «الحمد لله رب العالمین» بگوئید، در اثناء شکر کردن اگر می‌بینید نقصی دارید و از خدا درخواست گردد.

مرضی هست، از نظر مالی کسر دارید بگوئید: خدایا این نعمت را بر من کامل کن تا تو را بیشتر شکر کنم.

در یک دعا هست «غمرتنی ایادیک»^(۳) خدایا مرا در نعمتهایت فرو کردی

۱ - سوره نساء آیه ۱۴۷.

۲ - سوره نساء آیه ۱۴۷.

۳ - عن البلد الامین روی عن علی انه کان یقول اذا سجد سجدة الشکر و عظمتی فلم اتعظ و زجرتی عن محارمک فلم أنزجر و غمرتني أیادیک فما شکرت عفوک عفوک یا کریم (بحار الانوار جلد ۸۳، صفحه ۲۱۵، باب ۴۴، حدیث ۲۹).



مثل انسانی که در آب فرو رود.

هر نفسی که فرو می‌رود مُمد حیات است و چون بیرون آید مفرّح ذات، پس در هر نفس دو شکر لازم، از دست و زبان که برآید، کز عهده شکرش بدرآید.

شما این را بدانید خدای تعالی از همه راضی است به شرطی که کاری نکنید خدا را به غضب بیاورید. وقتی شما از خدا راضی شدید خداوند هم از شما راضی است وقتی شما به آنچه خدا داده قانع باشید خدا هم از شما به آنچه عمل می‌کنید راضی است. وقتی نعمتهای الهی را منظور کردید و شاکر بودید. خدا هم از شما راضی است، خداوند چیز زیادی از شما نمی‌خواهد خلق کرده، محبّت کرده، سلامتی داده، روزی داده، اینها علامت مهربانی و محبّت خدا است.



سؤال چهل و هفتم:

چرا بعضی اوقات انسان از خدای تعالی یا مردم
رضایت ندارد؟

پاسخ ما:

وقتی که با دوستی برخورد می‌کنید و بدیهای او را در نظر می‌گیرید و از او
دلگیر می‌شوید، خوبیهای او را در نظر بیاورید تا خوشحال شوید. غلّی در دلتان
برای احدی وجود نداشته باشد که باید بگوئید: «رَبَّنَا لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ
آمَنُوا»^(۱) همه را دوست داشته باشید، از همه راضی باشید، توقعتان را کم
کنید.

۱ - سوره حشر آیه ۱۰.



تمام نارضایتیها از مردم و پروردگار به توقّع زیاد بر می‌گردد، توقّع نداشته باشید. در نماز هر روز و هر شب می‌گوئیم: «ایّاک نعبد و ایّاک نستعین»^(۱) خدایا من از تو کمک می‌خواهم یعنی از هیچ کس توقّع ندارم. «اقطع رجائی عن سواک»^(۲) خدایا مرا از غیر خودت قطع کن یعنی من از کسی توقّع نداشته باشم. «حتّٰی لا ارجو الاّ ایّاک»^(۳) نه امیدی به کسی داشته باشم و نه از کسی بترسم. وقتی انسان به کسی امید نداشت و از کسی نترسید، «ایّاک نعبد و ایّاک نستعین» این کلام را درست بگوید راحت می‌شود.

۱ — سوره فاتحه آیه ۵.

۲ — بحارالانوار جلد ۸۳، صفحه ۲۱۶، باب ۴۴، حدیث ۳۰.

۳ — بحارالانوار جلد ۸۳، صفحه ۲۱۶، باب ۴۴، حدیث ۳۰.



سؤال چهل و هشتم:

تسلط شیطان بر چه کسانی است؟ مخلص و
مخلص کیستند؟

پاسخ ما:

یکی از دشمنان سرسخت بندگان خدا شیطان است. از روزی که ذات
مقدس پروردگار انسان را خلق فرمود از همان روز شیطان بنای مخالفت با خدا
را گذاشت و قسم خورد و گفت: «لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ».^(۱)
یعنی همه را اغوا و گمراه می‌کنم، سر راه بندگان می‌نشینم و از راه راست
منحرفشان می‌کنم مگر بندگان مخلص را «الْأَعْبَادُكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ».^(۲)

۱ — سوره ص آیه ۸۲.

۲ — سوره ص آیه ۸۳.



مخلص کسی است که اعمالش را برای پروردگار خالص می‌کند. مخلص یعنی خالص شده، کسی است که تمام وجودش حتی افکارش، صفات درونی‌اش، محبتش همه خالص برای خدا است.

خلوص یک وقت صفت خود انسان است و یک وقت در اعمال انسان است.

بندگان خدا مورد هجوم شیطان هستند ولی او می‌گوید: من به مخلصین نمی‌توانم تسلط پیدا کنم.

خدای تعالی وقتی با شیطان سخن می‌فرمود گفت: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ»^(۱) هر کس که من بندگان را رسماً امضاء کردم، ایمانش مستقر بود و در راه ایمان امتحان داد، مؤمنی بود که «قَدْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»^(۲) تو نمی‌توانی بر او مسلط شوی.

پس همه مسئله در یک جمله است، تو امضای بندگیت را از خدا بگیر او کمکت می‌کند و یقیناً نمی‌گذارد شیطان بر تو مسلط شود. ممکن است وسوسه داشته باشد چون وسوسه برای همه هست. اما تسلط پیدا نمی‌کند یعنی نمی‌تواند تو را تحت نفوذ و بندگی خود قرار دهد.

خدای تعالی می‌فرماید: «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ»^(۳) تسلط شیطان بر کسی است که ولایتش را بپذیرد. شیطان را ولی و امام خود قرار دهد والا اگر

۱ - سوره اسراء آیه ۶۵.

۲ - عن الخصال باسناده عن اميرالمومنين خالطوا الناس بما يعرفون و دعوهم مما ينكرون و لا تحملوهم على انفسكم و علينا ان امرنا صعب مستصعب لا يحتمله الا ملك مقرب او نبي مرسل او عبد قد امتحن الله قلبه للايمان (بحارالانوار جلد ۲، صفحه ۱۸۳، باب ۲۶، حدیث ۲).

۳ - سوره نحل آیه ۱۰۰.



کسی شیطان را ولیّ خودش قرار نداده باشد بر او مسلّط نمی‌شود. باید کاری کنید که نامتان در زمرهٔ بندگان خدا ثبت شود والاّ گاهی زحمت زیادی متحمّل می‌شوید ولی چون بندهٔ رسمی نیستید. از مزایای بندگی بهره‌مند نمی‌شوید. یک عملی انجام داده‌اید و مزدی هم گرفته‌اید و دیگر طلبی هم از پروردگار ندارید. امّا بندگان رسمی خدا از همه نوع امتیازات برخوردارند که یکی از آنها این است که خدای تعالی حامی آنها است تا شیطان نتواند بر آنها مسلّط شود. ولی اکثر مردم را شیطان از دایرهٔ بندگی خداوند خارج می‌کند.

سؤال چهل و نهم:

علم چند نوع است و از نظر ائمه اطهار چه علمی مطلوب است؟

پاسخ ما:

پیامبر اکرم فرمود «من اخلص لله اربعين صباحاً ظهرت ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه».^(۱) یعنی کسی که خودش را و اعمالش را چهل روز برای خدا خالص کند نور معرفت و علم و حکمت از قلب او به زبانش انتقال پیدا می کند. علمی که در اینجا مطرح است همان علمی است که در روایات آمده «العلم نور يقذفه الله في قلب من يشاء»^(۲) علم چند نوع است: ۱ - علم رسمی که

۱ - جامع الاخبار صفحه ۹۴، الفصل الثاني والخمسون في اللسان.

۲ - مصباح الشريعة صفحه ۱۶، الباب السادس في الفتيا.



همین علوم یاد گرفتنی و انتقال دادنی است از بشری به بشری این علم از مطالعه طبیعت یا از بررسی‌های مختلف دیگر و یا از تجربیات دیگران بوجود آمده. بشر علم را درست کرده و به بشر دیگر انتقال می‌دهد. آن علمی که رسم شده در بین مردم و به خاطر طبیعت و گردش افلاک و مسائل طبیعی و امثال اینها بوجود آمده و این علم مرسوم شده بین مردم است. به قول شیخ بهائی:

علم رسمی سر به سر قیل است و قال

نه از آن کیفیتِ حاصل نه حال

از نظر خاندان عصمت به طور کلی علوم رسمی، علم نیست بلکه آن فضیلتی است که اگر انسان بلد باشد خیلی خوب است «هو فضل» پیامبر اکرم فرمودند: «وما سواهن فهو فضل»^(۱) طب و فیزیک و شیمی و امثال این علوم که امروزه کره زمین را تسخیر کرده است و گاهگاهی از بعضی از لسانهای ناسالم، انسان می‌شنود که علم در مقابل دین یا اینکه علم این را می‌گوید و دین این طور می‌گوید، اینها علم نیست، چون علمی که برای زندگی همیشه انسان به درد نخورد علم نیست. بزرگترین پزشک و ریاضی‌دان جهان وقتی که مُرد دیگر علمش به درد عالم آخرت نمی‌خورد. (به طور کلی علوم ریاضی، پزشکی و حتی علم صرف و نحو و علم فقه و اصول که از نظر صنعت فقهی و اصولی تحقیق کرده‌ایم هیچ یک اگر برای خدا نباشد به درد

۱ - قال النبی فی حدیث: انما العلم ثلاثة آية محكمة أو فريضة عادلة و سنة قائمة و ما سواهن فهو فضل (منية المريد صفحه ۳۶۹، الفصل الاول فی اقسام العلوم الشرقيه).



روحمان در عالم برزخ نمی خورد) بلکه آنچه که به درد می خورد در عالم برزخ و قیامت و بهشت، علم معرفت پروردگار و تزکیه نفس و کمالات روحی است کسی که مراحل کمالات را بیپیماید می تواند به مرحله اخلاص برسد یعنی چهل روز خودش را خالص کند، والا محال است و در غیر این صورت انسان حتی نمی تواند یک روز خودش را صد در صد خالص کند یعنی حسد و کینه و بخل و هیچ یک از صفات رذیله در او نباشد بلکه در وجود او توکل و رضا و تسلیم و به طور کلی صفات حمیده باشد تا بتواند خودش را خالص کند.

پس اینکه فرموده اند: «من اخلص لله اربعین صباحاً» محال نیست بلکه انسان باید با یک مقدماتی خودش را خالص گرداند و بالاخره وقتی به مقام خلوص رسید در آن وقت بعد از چهل روز نتیجه اش این است که: «ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه» منابع حکمت و چشمه های حکمت (و حکمت یعنی شناخت حقایق اشیاء) از قلبش جاری می شود و مغز و روحش آگاه می گردند و بعلاوه آن قدر لیاقت پیدا می کند که بتواند برای مردم هم بیان کند و کارهای فوق العاده ای می کند.



سؤال پنجاهم:

فرق صواب با ثواب چیست؟ و اینکه فرموده‌اند
عمل را برای ثواب انجام دادن از خلوص به دور است
انسان چه بکند که عملش را برای ثواب انجام ندهد و
دارای کمال خلوص شود؟

پاسخ ما:

ثواب به معنای پاداش است و صواب به معنای حقّ و درست است.
انسان می‌تواند کارها را برای پاداش بکند به جهت اینکه افراد فرق
می‌کنند. بعضی از افراد معامله می‌کنند^(۱) چون ما نیاز زیادی در آخرت به

۱ - عن علل الشرائع عن یونس بن ظبیان قال: قال الصادق ان الناس یعبدون الله عز وجل علی ثلاثة اوجه فطبقة یعبدونه رغبة الی ثوابه فتلك عبادة الحرصاء و هو الطمع و آخرون یعبدونه خوفاً من النار فتلك عبادة العبيد و هی رهبية و لکنی اعیده حیاً له عز وجل فتلك عبادة الکرام و هو الامن (بحار الانوار جلد ۶۷، صفحه ۱۷، باب ۴۳، حدیث ۹).



اجر داریم. در آخرت شاید میلیاردها سال باید زندگی بکنیم و مصرف کننده هستیم و باید زمینه‌ای برای مصرف داشته باشیم و زمینه‌اش همین عبادتها و دعاهاست که در دنیا انسان انجام می‌دهد و همین ثوابها است. اگر کسی شغلی را انتخاب کرد که درآمدی داشته باشد این را کسی نهی نمی‌کند کسی حقّ اعتراض ندارد که چرا تو این شغل را برای مزد انجام دادی؟ انسان نماز شب را برای مزدش می‌خواند و هیچ اشکالی هم ندارد. عده‌ای هستند اهل اخلاص که این هم تحمیلی نیست هر کسی نمی‌تواند به آن مرحله برسد، شاید بعضی‌ها درکش را هم نداشته باشند که به جایی خودشان را برسانند که اگر خدا کلید بهشت و جهنّم را به دست آنها بدهد در عین حال عبادت را برای خدا بکنند. شاید بعضی‌ها این را بتوانند بفهمند.^(۱) در همین رفاقت‌های دنیائی خیلی این جهت را می‌بینیم. مثلاً انسان گاهی دوست‌هایی دارد و با خودش حساب می‌کند این دوست یک روزی به درد من می‌خورد، او را بیشتر احترام می‌کند. یک فردی را انسان می‌شناسد که در یکی از ادارات دولتی کارمند هست خوب، این یک روزی به درد انسان می‌خورد این را بیشتر احترام می‌کند. در مقابل کارهایی که انسان برای دیگری می‌کند دوست دارد که در کنارش پاداشی هم باشد. گاهی کارها برای مزد انجام می‌شود مثلاً فرض کنید مزد انسان منظور می‌شود. شما ببینید چقدر از این مردم دنیا برای مزد و چقدر روی محبّت کار می‌کنند. کم پیدا می‌شود که فردی بیاید و صبح تا غروب بیل را بردارد و روی محبّت به شما باغچه منزل

۱ - عن منیة المرید عن النبی مخبراً عن جبرئیل عن الله عز وجل انه قال: الاخلاص سرّ من اسراری استودعته قلب من احببت من عبادی (بحارالانوار جلد ۶۷، صفحه ۲۴۹، باب ۵۴، حدیث ۲۴).



شما را بیل بزند و بکارد. ولی با مقداری پول که به کارگر بدهید می آید و کارهای باغچه شما را می کند. این کارگر روی محبت به شما نمی آید بیل بزند، اگر بگوئید من پول ندارم و بیا روی محبت به من باغچه ام را بیل بزن، نمی آید اما اگر بگوئید این مبلغ را برای این کار می دهم، کارگرهای زیادی برای انجام کار شما پیش قدم می شوند. اکثریت بلکه همه مردم روی مزد کار می کنند. فکر نکنید اگر کسی روی مزد کار کرد آدم بدی است. خدا هم روی همین جریان مطالب را مقرر کرده است و فرموده: «من جاء بالحسنة فله عشر امثالها»^(۱) کسی که یک کار خوب بکند به او ده برابر مزد می دهم «جنات تجری من تحتها الانهار»^(۲) به او بهشت و چه و چه می دهیم. در سراسر قرآن روی مزد صحبت شده شما حتی دو یا سه آیه پیدا نمی کنید که روی بی مزدی بحث کرده باشد، چرا؟ به جهت اینکه (روی محبت کار کردن) درک قوی و مقامات عالیه می خواهد. حالا در عین حال ممکن است مزد برای آنها مطرح باشد یعنی من مثلاً فرد با اخلاصی هستم و می خواهم برای خدا روی اخلاص کاری بکنم حساب می کنم کدام یک مزدش زیادت است و از این استفاده می کنم که خدا این را بیشتر از آن دوست دارد، پس این کاری را که خدا بیشتر دوست دارد انجام می دهم. علی بن ابیطالب این کار را می کرد، ائمه اطهار همین کار را می کردند مثلاً می سنجیدند که خدای تعالی برای مزدورها و اهل مزد (که اکثریت بلکه همه مردم را شامل می شوند) چه چیزی را برایش ثواب بیشتر و چه چیزی را برایش ثواب کمتر

۱ - سوره انعام آیه ۱۶۰.

۲ - سوره توبه آیه ۸۹.



قرار داده است، آن چیزی را که ثواب بیشتری برایش قرار داده معلوم است پیش خدا محبوبتر است. از اینجا بدستشان می‌آید که آن کاری که پیش خدا محبوبتر است را انجام دهند. یعنی اگر من شما را دوست دارم و می‌خواهم به شما اظهار علاقه بکنم شما دو کار در مقابل من گذاشته‌اید و مثلاً می‌خواهید برای یک کار هزار تومان مزد بدهید که انجام شود کار دیگر را حاضر هستید صد هزار تومان بدهید تا انجام شود. اگر من بخوام محبت را اظهار کنم آن کاری را که در مقابلش صد هزار تومان پول می‌دهید برای شما انجام می‌دهم حالا یا از شما پول نمی‌گیرم و یا برای پول انجام نمی‌دهم. پس بنابراین همان آدمهای با اخلاص هم باید ثواب را در نظر بگیرند که کدام یک ثوابش زیادتر است، آن را انجام بدهند منتها به خاطر ثواب انجام دادن و به خاطر نداشتن ثواب، انجام ندادن نیست. حالا اگر خدا اعلام کرد که من مزدی در مقابل کارهایتان نمی‌دهم اما دوست دارم که این کارها را انجام دهید، آن کسی که با اخلاص و با محبت به خدا است به هر حال انجام می‌دهد چه مزد داشته باشد و چه مزد نداشته باشد، مثل کلام علی که می‌فرماید: «بل وجدتك اهلاً للعبادة»^(۱) من به خاطر ترس از جهنم عبادت را نمی‌کنم، به خاطر ثواب بهشت عبادت را نمی‌کنم بلکه تو را یافته‌ام که اهل عبادت هستی. یعنی عبادت مال تو است. تو خدائی هستی که باید عبادت را کرد من این طوری تو را یافته‌ام و عبادت را می‌کنم.

۱ - و قال امیرالمومنین ما عبدتك خوفاً من نارک و لا طمعاً فی جنتک لکن وجدتك اهلاً للعبادة فعبدتک (بحارالانوار جلد ۶۷، صفحه ۱۸۶، باب ۵۳).



سؤال پنجاه و یکم:

آیا درست است که لقاء الله یعنی لقاء ثواب الله،
لطفاً توضیح دهید.

پاسخ ما:

مردم به دو بخش تقسیم می‌شوند، همان اولیاء خدا و کسانی که اهل تزکیه
نفس و سیر و سلوک‌اند به دو بخش تقسیم می‌شوند یک دسته محبتشان به خود
و زندگی پاک و طیبه خودشان هست در هر کجا هستند چه در عالم قبل بودند
چه در عالم دنیا و قیامت، به فکر این هستند که زندگی خوبی داشته باشند، باغ
بزرگتری، زن و فرزند خوب داشته باشند.
لذا خدای تعالی به این دسته از مردم این محبت را کرده که وعده بهشت

داده است و فرموده: «جَنَّةُ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ»^(۱) بهشتی که وسعتش به اندازه آسمانها و زمین است «وَحُورٌ عَيْنٌ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ»^(۲) «و انهار من غسل مصفی»^(۳) و امثال اینها، اینها ثواب خدا است، اجر خدا است، اجری است که خدا در مقابل زحمات مردم به آنها داده است، وعده داده که اگر از دنیا بروند و دقیقاً طبق دستورات صراط مستقیم عمل کرده باشند به آنها می دهد.

حضرت علی می فرماید: «وَلَوْلَا الْإِجَالُ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرْ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرَفَةَ عَيْنٍ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ»^(۴) اگر آن اجلهایی که خدا مقدر کرده، نبود اینها لحظه ای روحشان در بدنشان نمی ماند به خاطر شوقی که به ثواب داشتند.

ثواب و اجر و مزد خداوند آنچنان عجیب است که هر کس را به طرف خود جذب می کند. لذا این دسته لقاء پروردگار را لقاء ثواب خدا می دانند.

اما آن عده از علماء و بزرگانی که تا حدی به حقیقت رسیده اند و قبول دارند، می گویند لقاء الله همان لقاء خدا است، دیدن خدا است، با خدا ملاقات کردن است منتها اینها چشمی دارند که خدای تعالی آن چشم را به همه افراد نداده است و آن چشم دل است. به همه افراد قلب و روح داده است اما گاه چشم بعضی از دلها طوری است که باید با عینک ببینند.

اما یک عده هستند که چشم خدایین دارند بر خلاف عده ای که چشم ثواب بین دارند. یک آدم گرسنه و نیازمند به غذا و به اصطلاح پست طبع

۱ - سوره آل عمران آیه ۱۳۳.

۲ - سوره واقعه آیات ۲۲ و ۲۳.

۳ - سوره محمد آیه ۱۵.

۴ - تحف العقول صفحه ۱۵۹.



وقتی وارد مجلسی می‌شود که سفرهٔ مفصلی انداخته‌اند به صاحبخانه نگاه نمی‌کند که چه شکلی است اوّل کیفیت سفره و کمیّت غذای سفره را می‌بیند. یک عدّه از مردم خدا را نمی‌بینند و فقط نعمتهای خدا را می‌بینند اینها از روزی که متولّد شده‌اند در دامن مادر شیر مادر و بعد خوراکیهای دیگر و این وضع ادامه پیدا کرده و عقل و فکرشان در همان محدوده واقع شده و از آن تجاوز نکرده است. نهایت کاری که کرده‌اند این است که آن موقع شیر انسان می‌خورند حال شیر گاو، آن وقت غذاهای نرم و ملایم مطابق مزاجشان می‌خورند حال غذاهای سنگین‌تر می‌خورند، آن موقع با گِل، خانهٔ کوچکی بعنوان بازی درست می‌کردند، حالا با سیمان و آهن خانه‌های فعلی را درست می‌کنند، آن وقت با عروسک بازی می‌کردند حالا همسر گرفته و این بازی ادامه دارد تا دنیا تمام می‌شود. اینها جز نعمت چیز دیگری نمی‌بینند. خیلی آدم خوبی باشند در اوّل ورود به صاحبخانه سلام و آخر هم دست شما درد نکند می‌گویند والاّ بعضی که اصلاً هنگام ورود صاحبخانه را نمی‌بینند.

اماّ یک نفر هست میلی به غذا ندارد فقط برای ملاقات با صاحبخانه آمده، صاحبخانه‌ای که همه چیز در اختیار او است، محبّت فوق‌العاده‌ای دارد، از در وارد می‌شود سفره را نمی‌بیند نعمت و مال دنیا را نمی‌بیند، ممکن است روزهای اوّل که عقلش فعّال نشده تا یک حدّی بعضی از نعمتها را ببیند. اماّ بعد به دنبال معرفت صاحبخانه می‌رود البتّه افرادی هستند که به مجرد رسیدن به حدّ بلوغ خدا را می‌بینند. حضرت علی می‌فرماید: «ما كنت اعبداً لله اراه» من خدایی را که نبینم عبادت نمی‌کنم. گفتند: چطور خدا را

می‌بینی؟ گفت: با چشم سر یک محدوده‌ای، آن هم از محسوسات و مادیات دیده می‌شود. با چشم دل و قلب خدا را در همه جا می‌بینم.^(۱) بعضی افراد روی عشق و محبت و علاقه در دنیا خدا را مشاهده می‌کنند همان طوری که وقتی مهمان وارد می‌شود صاحبخانه را می‌بیند به لقاء او آمده، برای او آمده و صاحبخانه متوجه می‌شود که این دوست صمیمی او است. برای غذا نیامده که کارت از او بخواهند او را بدون کارت اجازه ورود می‌دهند. سفره در بهترین جا می‌نشانند آن هم در حضور صاحبخانه و کسانی که محبوب این مهمان هستند.^(۲)

۱ - عن ابي الحسن الموصلي عن ابي عبد الله قال جاء حبر الى اميرالمومنين فقال يا اميرالمومنين هل رأيت ربك حين عديته؟ قال فقال ويلك ما كنت اعبد رباً لم أره. قال و كيف رأيت؟ قال ويلك لا تدركه العيون في مشاهدة الابصار و لكن رأته القلوب بحقائق الايمان. (كافي جلد ۱، صفحه ۹۷، باب في ابطال الروية، حديث ۶)

۲ - در کتاب «پاسخ به ۷۷ مشکل دینی» صفحه ۸ از همین مؤلف به طور مختصر درباره لقاء الله توضیح داده شده است.



سؤال پنجاه و دوم:

چرا در روایت آمده «المخلصون علی خطر عظیم» مگر
مخلص از شیطان رها نشده است؟

پاسخ ما:

روایت این است «الناس کلهم هلكی» زیرا شیطان گفته «لأغوينهم اجمعین»^(۱)
مردم همه هالکند مگر آنهایی که عالمنند «الآ العالمون و العالمون کلهم هلكی الآ
العالمون» علماء هم همه هلاک می شوند مگر آنهایی که به دستورات الهی
عمل می کنند اما «العالمون کلهم هلكی الآ المخلصون» عاملین همه هلاک می شوند
مگر آنهایی که عملشان خالص برای خدا باشد والا اگر ریاکار باشند علاوه بر

۱ - سوره ص آیه ۸۲.



اینکه عمل آنها باطل است یک گناه هم کرده‌اند «والمخلصون علی خطر عظیم»^(۱) مخلصین هم در موقعیت خطرناکی هستند. چون تا وقتی کمتر از مخلص و مخلص هستند شیطان ممکن است رفیق آنها باشد و از انسان سواری بگیرد. تا وقتی انسان بنده خالص خدا نباشد این مسأله هست اما وقتی انسان را شیطان از دست می‌دهد که مخلص یا مخلص باشد لذا تمام همّش این است، یعنی از مرحله بندگی فعالیت‌های شیطان چند برابر زیاد می‌شود تا نگذارد انسان به اخلاص و خلوص برسد.

۱ - این روایت با اندکی اختلاف در عبارت، در کتاب مجموعه ورام جلد ۲، صفحه ۱۱۸ و در کتاب کشف الخفاء جلد ۲، صفحه ۳۱۲ نقل گردیده است.



سؤال پنجاه و سوم:

چگونه می‌توانیم بدون ریا اعمالمان را صادقانه
انجام دهیم؟ و چگونه بفهمیم خلوصمان در چه درجه‌ای
است؟

پاسخ ما:

انسان باید خودش را به تمام بمقام خلوص و یا لااقل اخلاص برساند،
البته ریا فرق دارد گاهی در مسجد ریا نیست بلکه آداب رعایت جمع است و
هر کس با فکر و در درون خود بهتر می‌فهمد چقدر اخلاص دارد.

سؤال پنجاه و چهارم:

چه کسانی می‌توانند عظمت خدای تعالی را درک

کنند؟

پاسخ ما:

آنهایی که مخلص هستند، پاک شده‌اند، قلبشان را به خدا داده‌اند اینها در دل می‌توانند خدا را وصف کنند و خدا را بشناسند. در سوره صافات خدای تعالی می‌فرماید: «سبحان الله عما يصفون الأعباد الله المخلصين»^(۱) خدا منزّه است از اینکه وصف شود، هر فردی از افراد بشر، هیچ کس نمی‌تواند خدا را وصف کند مگر بندگان مخلص خدا. که در آیه هست «عباد الله المخلصين» که می‌توانند خدا را وصف کنند ممکن است با زبان نتوانند وصف کنند، چون

۱ - سوره صافات آیات ۱۵۹ و ۱۶۰.



وصف خدا به زبان نمی‌آید آنها هم می‌گویند: «الله اکبر» از آنچه در دلشان وجدان و احساس کرده‌اند خدا را می‌بینند و در دل وصفش می‌کنند. از حضرت علی سؤال شد: «هل رأيت ربك؟» آیا خدای خودت را دیدی؟ فرمود: «ما كنت أعبد رباً لم أره» خدایی را که ندیده‌ام عبادت نمی‌کنم.^(۱) در دل خدا را می‌شناسند، خشیت و خوف روی محبت دارند، در دل آنچنان معرفت به پروردگار دارند که خدا را می‌بینند. چون ما در مادیات هستیم اگر کسی بگوید: من امام زمان را دیده‌ام خیال می‌کنیم بدن او را می‌گویید. حال اینکه ممکن است دیدن با چشم دل باشد.

اینکه حاجتی می‌خواهی خدا فوراً به تو می‌دهد، تو را خلق کرده و روزی می‌دهد که خدای تعالی می‌فرماید: «وما من دابة في الارض الا على الله رزقها»^(۲) آیا این خدا را نمی‌بینی؟ چرا می‌بینی منتها غافل، چشم‌دل را روی هم گذاشته‌ای.

۱ - کافی جلد ۱، صفحه ۹۷، باب فی ابطال الروية، جلد ۶.

۲ - سوره هود آیه ۶.

سؤال پنجاه و پنجم:

اگر امکان دارد دربارهٔ اخلاص در عمل توضیح دهید و راههای ایجاد اخلاص در اعمال عبادی را بفرمائید.

پاسخ ما:

اخلاص در عمل این است که انسان کاری که می‌کند برای خدا باشد. معنایش این است که ریا نکند. عمده‌اش ریا است ریا یعنی اینکه نمازی بخوانید یا عبادتی بکنید که اگر مثلاً فلانی نمی‌دید یا نبود آن عمل یا نماز را آن طور نمی‌خواندید یا نمی‌کرد یا با این کیفیت و مستحبات نمی‌خواند اگر کیفیت و اصل و مستحبات نمازتان به خاطر مردم تغییر کند ریا است، یعنی پاک نیست. اگر این طور نبود یعنی فرق نکرد، چه در جمع و چه در تنهایی



یک جور بود خالص است. اخلاص در عمل این است که توضیح دادم، اما خلوص یعنی خدایا چون تو را دوست دارم هر کار بگویی می‌کنم. یک وقت شما عمل را خالص می‌کنید که مخلصید یک وقت خودتان را خالص می‌کنید که مخلص هستید. آدم ممکن است محبت دنیا داشته باشد. مظاهر دنیا را دوست داشته باشد و خدا را کم دوست داشته باشد اما مخلص باشد اعمال و کارهایش را خالص کند. اما خود را خالص کردن کار آسانی نیست. اقل کار مخلص این است که نماز را درست می‌خواند اما مخلص باید تزکیه نفس کند بعد از اینکه تزکیه نفس کرد و مرحله‌ای از کمالات را گذراند به مقام مخلصین می‌رسد که همه خوبیها برای مخلص است یعنی در دلت یک کلمه، یک جمله، کوچکترین چیزی برای غیر خدا نباشد. برای بهشت هم کار نکنی، نماز شب برای زیاد شدن رزق نخوانی، فقط برای خدا همه چیز باشد، حال اگر خدا دوست داشت رزق را هم کم کند باز هم دست از اخلاص برنداری، پس اگر عملت خالص باشد «مخلصین له الدین»^(۱) دین را خالص می‌کند اما خودش را خالص کند که خیلی هم کم هستند یعنی که هیچ هوایی، خواسته‌ای، نفسانیتی نداشته باشند. رفیق، دوست، فقط خدا، که خدای تعالی برای مخلصین خیلی مقام تعیین کرده و شیطان هم گفت: «الْأَعْبَادُ لَهُ مِنْهُمْ الْمَخْلُصِينَ»^(۲) همه حاضر می‌شوند در قیامت «فی حلّالها حساب و فی حرامها عقاب»^(۳) «فمن يعمل مثقال ذرة خیراً یره»^(۴) و می‌گوید: «ما لهذا الكتاب لا یغادر

۱ - سوره اعراف آیه ۲۹.

۲ - سوره حجر آیه ۴۰.

۳ - بحار الانوار جلد ۷۰، صفحه ۱۳۳، باب ۱۲۲.

۴ - سوره زلزال آیه ۷.



صغیرة ولا کبیرة»^(۱) «کُل امرء بما کسب رھین»^(۲) مشابہ این آیات زیاد است اما ہمہ
اینہا یک کلام در آخر دارند «الْأَعْبَادُ لِلَّهِ الْمُخْلِصِينَ»^(۳) لذا مخلص این است کہ
حساب ہم ندارد.

۱ — سوره کہف آیه ۴۹.

۲ — سوره طور آیه ۲۱.

۳ — سوره صافات آیه ۴۰.



سؤال پنجاه و ششم:

خصوصیات مخلصین را بفرمائید.

پاسخ ما:

سه خصوصیت مهم طبق آیات و روایات برای مخلصین هست. اولین امتیاز مخلصین این است که دیگر شیطان نمی تواند با آنها کاری داشته باشد. خود شیطان می گوید: «لَاغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمَخْلَصِينَ»^(۱) یعنی تمام درهای دلش بسته شده، این موجود نادان حق ورود ندارد. دومین امتیاز: اینها در صحرای محشر وارد نمی شوند «أَنَّهُمْ لَمَحْضَرُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمَخْلَصِينَ»^(۲) سومین امتیاز: یک راهی باز می کنند می گویند: از اینجا وارد بهشت شوید.

۱ — سوره ص آیه ۸۲ و ۸۳.

۲ — سوره صافات آیات ۱۲۷ و ۱۲۸.



اینها حسابی ندارند روی محبت کار کرده‌اند در آیات قرآن هست «و ما تجزون
الما کنتم تعملون الا عباد الله المخلصین»^(۱) حضرت علی بر روی قبر سلمان
نوشت: «وفدت علی الکریم بغیر زاد»^(۲) من وارد شدم بر کریم بدون زاد و توشه،
یعنی هیچ چیز ندارم، آدم هر کار هم کرده باشد به حساب نمی‌آید برای
کمالات خودش کار کرده است.

۱ - سوره صافات آیات ۳۹ و ۴۰.

۲ - کتاب الطهارة جلد ۲، صفحه ۳۰۷.



سؤال پنجاه و هفتم:

همان طور که فرمودید وقتی انسان تزکیه نفس کرد و صفات رذیله را از خود دور نمود و بالاخره به مرحله خلوص رسید حکمت از قلبش به زبانش جاری می گردد بفرمائید حکمت چه تأثیری در زندگی انسان می گذارد؟

پاسخ ما:

حکمت آن است که انسان بداند با خدا چگونه رفتار کند، خدا را بشناسد حقایق همه چیزها را بداند، کیفیت برخورد با مردم را بلد باشد، اخلاقیات اجتماعی را کاملاً از قرآن و روایات و یا از الهامات قلبی بدست آورد. خدای تعالی در قرآن می فرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ...»^(۱) تا آنکه

۱ - سوره لقمان آیات ۱۲ و ۱۳.



فرموده: «اذ قال لقمان لابنه و هو يعظه لا بنی لا تشرك بالله».^(۱) اوّل به خدا مشرک نشو «و وَصینا الانسان بوالدیه حملته اُمّه و هُنّا علی و هن و فصّاله فی عامین اَنْ اشکر لی و لوالدیک و الی المصیر»^(۲) بعد «و لا تصعّر خَدّک للنّاس و لا تمش فی الارض مرحاً».^(۳)

وقتی روی زمین راه می‌روی فکر نکن شخصیّتِ هستی، عالمی، دانشمندی هستی، تو نمی‌توانی هر چه قدّت را بالا بکشی و سرت را راست کنی به کوهها برسی و زمین را هم نمی‌توانی سوراخ کنی هر چه پایت را محکم به زمین بزنی.^(۴)

اینها همه حکمت است در عین حال مطالبی ساده است، نباید فکر کرد که حکمت و علم در مطالب مشکل کتابهای فلاسفه است، خیر. حکمت این است که انسان بداند چه باید بکند.

و این حکمت را خدای تعالی به انسان عنایت می‌کند و وقتی به مرحله خلوص برسد دیگر کارش آسان است، راه برایش باز است.

همه علوم را خدای تعالی از این راه ممکن است به او بدهد، البتّه علمی که برایش نافع باشد و همه علوم برای ما نافع نیست و هر کسی را خدای تعالی برای کاری ساخته و این طور نمی‌شود که یک نفر همه علوم فیزیک، ریاضی، شیمی، طب را بداند چه فایده‌ای دارد؟ یکی از آنها کافی است برای اینکه به نظام اجتماع کمک کند.

۱ - سوره لقمان آیات ۱۲ و ۱۳.

۲ - سوره لقمان آیه ۱۴.

۳ - سوره لقمان آیه ۱۸.

۴ - انک لن تخرق الارض و لن تبلغ الجبال طویلاً (سوره اسراء آیه ۳۷).



سؤال پنجاه و هشتم:

در مورد حکمت صحبت بفرمائید و از چه زمانی
حکمت به قلب انسان وارد می‌شود؟

پاسخ ما:

از زمانی که انسان وارد مرحله یقظه می‌شود نم نمی از حکمت بر قلبش می‌آید شاید در شبانه‌روز مثلاً یک قطره بشود و این انسان باید سدی در قلبش بسازد که محکم باشد و این حکمت در پشت این سد جمع شود تا به خلوص برسد. «من اخلص لله اربعین صباحاً ظهرت ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه»^(۱) در آن وقت که سد پر آب شد از قلب به زبان جاری می‌شود. دستور است که صمت داشته باشید یعنی این آب حکمت را کم مصرف کنید بگذارید کاملاً جمع شود، اگر یک کاسه آب داشتی و ریختی پای درخت خشکیده هم آب

۱ - جامع الاخبار صفحه ۹۴، الفصل الثانی و الخمسون فی اللسان.



تمام می‌شود و هم برای آن درخت فایده‌ای ندارد. پیامبر اکرم را خدای تعالی از زمانی که خلقتش کرد دریا بود اما برای الگوی ما بودن و یاد دادن به ما، چهل سال صبر کرد تا ما بفهمیم نباید تا کامل نشدیم حرف بزنیم. در ارتباط با معنویات حرف نزنید، زیادی مصرف نکنید، پای هر درخت خشکیده نریزید. انسان گاه وارد نیست آب را در یک زمین خشک پای درختان خشک و علف جاری می‌کند آب را مصرف کرده ولی هدر داده است. اسرار حکمت را به هر کسی نگویند اینها در لابلای روایات است که سکوت کنید و حکمت را پای هر درخت خشک نریزید. خدای تعالی به پیامبر می‌فرماید: «أَنْتَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ»^(۱) فامیلت هستند دوست داری هدایت شوند ولی اینها مثل درخت خشک می‌مانند که تو آب حکمت را هدر داده‌ای.

اگر کسی به آن مرحله از پاکی رسید و چهل روز خودش را در این مرحله قرار داد، یعنی مقدمات را انجام داد و چهل روز خالص شد «مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَتْ بِنَايِعِ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ»^(۲).

آن وقت ارزش دارد. الهاماتی که به او می‌شود، سخنی که او می‌گوید ارزش دارد و از قلبش به زبانش حکمت جاری می‌شود مانند لقمان که خداوند می‌فرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا لَقْمَانَ الْحِكْمَةَ»^(۳) حکمت را به لقمان ما عنایت کردیم. حکمت لقمان تعلیمات سقراط و افلاطون و امثالهم نبود تعلیمات الهی بود.

۱ - سوره قصص آیه ۵۶.

۲ - جامع الاخبار صفحه ۹۴، الفصل الثانی و الخمسون فی اللسان.

۳ - سوره لقمان آیه ۱۲.



سؤال پنجاه و نهم:

آیا می‌توان گفت در فناء فی الله انسان نیازی به
ائمه معصومین ندارد؟ چرا حضرت ابراهیم به
جبرئیل گفت: به تو کاری ندارم؟

پاسخ ما:

حضرت ابراهیم به جبرئیل گفت: با تو کار ندارم^(۱) چون جبرئیل
خدمتگزار ائمه اطهار است^(۲) یعنی ما نمی‌توانیم بگوئیم به امام

۱ - قال ابو عبد الله لما جلس ابراهيم في المنجنيق و ارادوا أن يرموا به في النار آتاه جبرئيل فقال السلام عليك يا ابراهيم و رحمة الله و بركاته ألك حاجة؟ فقال اما اليك فلا (بحارالانوار جلد ۱۲، صفحه ۲۴، باب ۲).

۲ - عن العيون باسناده عن اميرالمومنين في حديث: ان الملائكة لخدامنا و خدام محبيننا (بحارالانوار جلد ۵۷، صفحه ۳۰۳، باب ۳۹، حديث ۱۶).

زمان کار نداریم. توحید این نیست که واسطه نمی خواهیم. جبرئیل با نور ولایت فرق دارد. حضرت ابراهیم از شیعیان علی بود اراده علی که اراده خدا است فرموده اند: «ارادة الرب في مقادير اموره تهبط اليكم...»^(۱) همان اراده الهی شامل حال او شد و حضرت ابراهیم اراده الهی را می دید که به جبرئیل کار نداشت اگر با امام ارتباط داشته باشید به غیر او به کس دیگر کار نداشته باشید این مطلب مهمی است که بعضی اشتباه می کنند، مقام خلوص و فناء این نیست که به ائمه اطهار کار نداشته باشیم حضرت ابراهیم به جبرئیل کار نداشت ولی به ولایت مطلقه ائمه اطهار متوسل بود.

۱ — بحار الانوار جلد ۹۸، صفحه ۱۵۳، باب ۱۸.



سؤال شصتم:

اگر شخصی گفت من مستقیم امام زمان را
می‌خواهم که دستم را بگیرد آیا این کار درست است؟

پاسخ ما:

طبعاً این شخص موفق نمی‌شود. درباره خود امام زمان هم این حرف هست، اگر شما بگویید پس فقط خدا دست مرا بگیرد، الان همه وهابیها همین را می‌گویند، فقط خدا. ولی اگر تا داخل بهشت هم از مخلصین باشی باز این واسطه بین تو و خدا باید باشد. این حرف از حرفهای غلط است که بعضی می‌گویند ما به ائمه اطهار کاری نداریم، استاد نمی‌خواهیم یک وقتی بحثی با یک عده از متصوفه داشتیم آنها می‌گفتند ما به جایی می‌رسیم که می‌گوئیم فقط خدا، هیچ کاری به کار ائمه اطهار و غیر

نداریم ولی این طوری نمی توانید محبت را به طرف خدای تعالی سوق دهید. حتماً باید اظهار محبت کنید. از تو می پرسیم شخصی را که دوست داری آیا روحش را دوست داری یا بدنش را؟ حتماً می گوئی روحش - صفاتش. آیا با او چه کار می کنی؟ دستش را می بوسی، دست که از صفات او نیست؟ این دست متعلق به آن روح است مثل همان لباس می ماند. ائمه اطهار هم دست خدا هستند^(۱) ما هر چه اظهار علاقه به خدا می خواهیم بکنیم باید به ائمه اطهار بکنیم.^(۲) اصلاً غیر از این راهی نداریم.

شما امام رضا را دوست دارید چکار می کنید؟ ضریح او را می بوسید. حالا یک نفر بگوید آقا چرا ضریح را می بوسی؟ در مدینه وهابی به من گفت: «هذا حدید» این آهن است. حالا فکر می کرد من خیال می کنم آن چوب است. گفتم می دانم این آهن است.

الان هم شرطه های دور حرم پیامبر اکرم همین را می گویند: «هذا حدید». یعنی تو چرا آهن را دوست داری؟ ما حدید را دوست نداریم، کاری به آهن نداریم، همین حدید را بردارید. بگذارید روی قبر یک منافق، هیچ کاری به آن نداریم.

۱ - عن هاشم بن ابی عمارة الجنی قال سمعت امیرالمومنین یقول: انا عین الله و انا ید الله و انا جنب الله و انا باب الله (کافی جلد ۱، صفحه ۱۴۵، باب النوادر، حدیث ۸).
 ۲ - عن الامالی للصدوق باسناده عن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس عن ابیه عن جده قال: قال رسول الله : احبوا الله لما یغذوکم به من نعمة و احبونی لحب الله عزوجل و احبوا اهل بیتی لحبی. (بحار الانوار جلد ۲۷، صفحه ۷۶، باب ۴، حدیث ۵).



«فهرست»

بخش اول:

«مرحله جهاد با نفس»

- سؤال اول:** فردی که مرحله جهاد با نفس را می‌گذراند چه خصوصیتی باید داشته باشد؟ و مظهر چه صفاتی است؟ ۸
- سؤال دوم:** آیا همه هوی و خواسته نفسانی مطرود است؟ ۱۰
- سؤال سوم:** هوای نفس چیست و مخالفت با آن چه شرایطی دارد؟ ۱۳
- سؤال چهارم:** هنگامی که نفس و شیطان انسان را وسوسه می‌کنند چه راه حلی می‌تواند کمکمان کند؟ ۲۰
- سؤال پنجم:** آیا خوردن یک قند از روی هوای نفس با خوردن شراب یک نوع مرض است؟ آیا اولی از امراض مهم روحی نیست؟ ۲۳

- سؤال ششم: نزاع کردن آیا از نفس است یا از شیطان؟ ۲۵
- سؤال هفتم: چه گناهی از ناحیه شیطان و چه گناهی از ناحیه نفس اماره است؟ ۲۷
- سؤال هشتم: چگونه می توان خشم و شهوت را کنترل کرد و افسار آنها را در دست گرفت؟ ۲۹
- سؤال نهم: پراهمیت ترین مرحله تزکیه نفس چیست و چرا؟ ۳۳
- سؤال دهم: آیا درست است انسان برای کنترل نفس به سمت حرام برود و وقتی نزدیک شد خود را کنترل کند؟ ۳۵
- سؤال یازدهم: آیا جهاد با نفس ممکن است؟ ۳۶
- سؤال دوازدهم: نفس چیست؟ ۳۸
- سؤال سیزدهم: آیا درست است بگوئیم: خدایا به خاطر تو به حرف شیطان و هوای نفس گوش نمی کنم؟ ۴۰
- سؤال چهاردهم: انسان در مرحله جهاد با نفس باید غذا خوردن و اعمالش چگونه باشد؟ ۴۲
- سؤال پانزدهم: آیا در همه افراد نفس اماره بالسوء هست و تا چه مرحله ای نفس اماره بالسوء هست؟ ۴۵
- سؤال شانزدهم: چرا نفس را به اسب تشبیه می کنید؟ ۴۷
- سؤال هفدهم: چه کسی راهنمای نفس است؟ ۴۹
- سؤال هیجدهم: راههای مبارزه با نفس اماره را بفرمائید. ۵۰
- سؤال نوزدهم: چگونه جهاد با نفس کنیم؟ ۵۳
- سؤال بیستم: نتیجه جهاد با نفس چیست؟ ۶۷



بخش دوم: «مرحله عبودیت»

- سؤال اول: آیا عبادت مقصد اصلی برای انسان است؟ ۷۰
- سؤال دوم: انسان ممکن است بنده چه چیزهائی باشد؟ و کدامیک برای انسان مفید می باشد؟ ۷۲
- سؤال سوم: آیا خداوند با خلقت جن و انس نفعی برای خودش منظور کرده است؟ ۷۵
- سؤال چهارم: چگونه انسان با خدا مأنوس می شود؟ ۷۷
- سؤال پنجم: انسان چگونه از دایره بندگی پروردگار خارج می شود؟ ۷۸
- سؤال ششم: چگونه بفهمیم عباداتمان مطابق بندگی و خواست خدا است؟ ۷۹
- سؤال هفتم: در ارتباط با این جمله «العبد یدبر و الله یقدر» توضیحاتی بفرمائید؟ ۸۱
- سؤال هشتم: یک بنده خدا چگونه دعا می کند؟ ۸۳
- سؤال نهم: آیا وقتی انسان بنده کامل خدای تعالی شد دیگر نباید دعا کند چون دخالت در کار خدا است؟ لطفاً توضیح دهید؟ ۸۵
- سؤال دهم: آیا دعا کردن برای خواسته های شخصی خلاف بندگی نیست؟ بفرمائید کلاً بنده چه کسی است؟ ۸۷
- سؤال یازدهم: بین عبودیت کامل خدا با قدرت مستجاب الدعوة بودن

- چه رابطه‌ای برقرار است؟ ۹۰
- سؤال دوازدهم:** چه کنیم که طبق دستور الهی عمل کنیم و بنده او باشیم؟
- ۹۶
- سؤال سیزدهم:** چه زمانی انسان بنده رسمی خدا می‌شود؟ مزایای بنده رسمی شدن چیست؟ ۹۷
- سؤال چهاردهم:** چه کسی بنده رسمی خدای تعالی است؟ ۱۰۰
- سؤال پانزدهم:** رابطه معجزات و کشف و کرامات با بندگی چیست؟ ۱۰۴
- سؤال شانزدهم:** منظور از خلیفه الله شدن چیست؟ ۱۰۹
- سؤال هفدهم:** منظور ائمه از اینکه می‌فرمایند: «بنا عُرِفَ الله، بنا عبد الله» چیست؟ ۱۱۲
- سؤال هیجدهم:** اگر خدای تعالی به وسیله عقل بندگی می‌شود، پس آنچه در معاویه بود چیست؟ ۱۱۴
- سؤال نوزدهم:** یکی از مهم‌ترین چیزهایی که برای بندگی و حقیقت عبودیت لازم است چیست؟ ۱۱۷
- سؤال بیستم:** در روایتی امام صادق به شخصی که در جستجوی علم بود فرمودند: قبل از کسب علم باید حقیقت عبودیت را در نفس خود جستجو کنی. بعد پرسیده است: حقیقت عبودیت چیست؟ آیا معنایش این است که مؤمن باید عبد شود بعداً معارف را از خدا طلب کند؟ ۱۱۹
- سؤال بیست و یکم:** لطفاً روایت عنوان بصری را توضیح داده و بفهمانید علم حقیقی را در کجا باید جستجو کرد؟ ۱۲۲



- سؤال بیست و دوم: حقیقت عبودیت چیست؟ ۱۲۹
- سؤال بیست و سوم: برخورد اولیاء خدا و بندگان خدای تعالی نسبت به مریضی و مردن چطور است؟ و خدای تعالی چه الطافی به آنها می فرماید؟ ۱۳۴
- سؤال بیست و چهارم: فایده بندگی برای کیست؟ ۱۳۷
- سؤال بیست و پنجم: لطفاً فواید بندگی را توضیح بفرمائید. ۱۴۰
- سؤال بیست و ششم: مهم ترین فایده قرار گرفتن در مرحله عبودیت چیست؟ ۱۴۲
- سؤال بیست و هفتم: چگونه می توان با بندگی به آرامش واقعی دست یافت؟ ۱۴۴
- سؤال بیست و هشتم: بندگان خدا چه کسانی هستند؟ ۱۴۸
- سؤال بیست و نهم: چه تفاوت هایی میان بندگی برای خدای تعالی و بندگی یک عبد برای مولایش وجود دارد؟ ۱۵۰
- سؤال سی ام: علت خلقت جنّ و انس را از دیدگاه قرآن و کلام معصومین شرح دهید؟ ۱۵۶
- سؤال سی و یکم: آیا بندگی مراتب دارد؟ ۱۶۱
- سؤال سی و دوم: لطفاً مفهوم بندگی را شرح بفرمائید؟ ۱۶۶
- سؤال سی و سوم: بندگی چیست؟ ۱۶۹
- سؤال سی و چهارم: چرا بندگی مهم است؟ ۱۷۶
- سؤال سی و پنجم: آیا انسان هم بندگی تکوینی می کند؟ ۱۸۰
- سؤال سی و ششم: انسان امر به چه نوع بندگی شده است؟ ۱۸۱

- سؤال سی و هفتم: آیا بندگی منحصر به نوع بشر است یا دیگر حیوانات هم
بندگی دارند؟ ۱۸۳
- سؤال سی و هشتم: چگونه نیروهای طبیعی در اختیار یک بنده خدا قرار
می‌گیرد؟ ۱۸۵
- سؤال سی و نهم: معصیت انسان چه ضرری در عالم خلقت دارد؟ .. ۱۸۸
- سؤال چهلیم: بهترین چیزها نزد خدا چیست؟ ۱۹۰
- سؤال چهل و یکم: در مقابل ائمه اطهار و رسول اکرم بندگی ما محدود
است یا مطلق؟ ۱۹۱
- سؤال چهل و دوم: اگر انسان بعد از مرحله عبودیت ببیند وجود و زندگیش
پربرکت نشده اشکال در چیست؟ ۱۹۵
- سؤال چهل و سوم: رابطه معرفت و عبادت چیست و کدام یک اول بوجود
می‌آید؟ ۱۹۷
- سؤال چهل و چهارم: آیا انسان از طریق بندگی می‌تواند به معرفت امام
دست یابد و ذره‌ای صفت رذیله نداشته باشد؟ ۲۰۰
- سؤال چهل و پنجم: هدف اولیه از خلقت خلیفه الله شدن است یا
بنده شدن؟ ۲۰۱
- سؤال چهل و ششم: آیا می‌شود گفت: من بنده هیچ کس نیستم و آزاد
هستم؟ ۲۰۳
- سؤال چهل و هفتم: مربی بودن از صفات چه افرادی هست و شامل چه
چیزهایی می‌شود؟ ۲۰۵
- سؤال چهل و هشتم: لطفاً معنای رب را توضیح دهید آیا مختص



- خدا است؟ ۲۱۰
- سؤال چهل و نهم: در چه مرحله‌ای سالک می‌تواند دیگران را راهنمایی کند؟ ۲۱۲
- سؤال پنجاهم: آیا همهٔ کسانی که بندهٔ خدا می‌شوند صفت ربوبیت در آنها ایجاد می‌شود؟ ۲۱۳
- سؤال پنجاه و یکم: رسالت شخصی که به مرحلهٔ عبودیت می‌رسد چیست؟ ۲۱۵
- سؤال پنجاه و دوم: اگر انسان نداند برای چه خلق شده است چه چیزی او را به عبادت خدا تشویق خواهد کرد؟ ۲۱۷
- سؤال پنجاه و سوم: بندگی تکوینی و تشریعی چیست؟ ۲۲۰
- سؤال پنجاه و چهارم: آیا در مرحلهٔ عبودیت از انسان سلب اختیار می‌شود؟ ۲۲۲
- سؤال پنجاه و پنجم: بزرگترین و مهم‌ترین مسأله‌ای که خدای تعالی در دنیا برای بشر منظور کرده است چیست؟ ۲۲۳
- سؤال پنجاه و ششم: چگونه می‌توان فکر گناه را از ذهن بیرون کرد؟ ۲۲۵
- سؤال پنجاه و هفتم: علامت سلامت روح چیست؟ ۲۲۷
- سؤال پنجاه و هشتم: عباد الرحمن چه کسانی هستند؟ ۲۲۸
- سؤال پنجاه و نهم: آیا خدای تعالی در بعضی از مسائل اجازه داده که شخصی بندگی شخص دیگری را بکند؟ ۲۳۱
- سؤال شصتم: نتیجهٔ بندگی چیست؟ ۲۳۴
- سؤال شصت و یکم: نشانهٔ اینکه تزکیهٔ نفس کامل است چیست؟ ... ۲۳۹

بخش سوّم:

« کمالات »

- پیشگفتار ۲۴۲
- سؤال اول: برای رسیدن به کمالات باید چگونه عمل نمود؟ از کجا شروع کرد؟ ۲۴۳
- سؤال دوّم: آیا مراحل کمالات زمان خاصی دارد در چه مدّتی انسان کمالات را کسب می‌کند؟ ۲۴۵
- سؤال سوّم: چگونه می‌توان دارای نفس مطمئنّه شد؟ ۲۴۷
- سؤال چهارم: مراحل کمالات چه تعداد است؟ آیا می‌شود کسی را به زور به تزکیه نفس وادار کرد؟ ۲۴۹
- سؤال پنجم: چه کار کنیم تا جزو صدّیقین باشیم؟ ۲۵۰
- سؤال ششم: علّت فاصله ما با خدا چیست؟ و چه وقت به او نزدیک می‌شویم؟ ۲۵۲
- سؤال هفتم: زندگی ما در نظر اولیاء خدا چگونه است؟ ۲۵۴
- سؤال هشتم: چه زمانی قلب انسان به ایمان امتحان می‌شود؟ ۲۵۶
- سؤال نهم: انسان باید کلمه الله باشد یعنی چه؟ ۲۵۸
- سؤال دهم: خواهشمندم درباره خوف و خشیت توضیح بفرمائید. . ۲۶۰
- سؤال یازدهم: آیا کمالات انتهائی دارد؟ لطفاً توضیح دهید..... ۲۶۲



- سؤال دوازدهم: حقّ خدای تعالی و مراتب شکر او چیست؟ ۲۶۳
- سؤال سیزدهم: «الحمد لله» یعنی چه؟ ۲۶۸
- سؤال چهاردهم: آیا شکر کردن یا کفران کردن در کار خدا اثری می‌گذارد؟ ۲۷۱
- سؤال پانزدهم: «من لم يشكر المخلوق لم يشكر الخالق» درباره این کلام توضیح دهید..... ۲۷۵
- سؤال شانزدهم: لطفاً درباره این آیه توضیح بفرمائید: «لئن شكرتم لازيدنكم و لئن كفرتم انّ عذابی لشديد»..... ۲۷۸
- سؤال هفدهم: در سوره بقره خدای تعالی می‌فرماید: «فانّ الله شاکر عليم» منظور از شاکر بودن خداوند چیست؟ ۲۸۱
- سؤال هیجدهم: حکمت حضرت لقمان چه بود؟ و قدری پیرامون صفت شکر توضیح دهید..... ۲۸۴
- سؤال نوزدهم: مراتب شکر الهی را بفرمائید..... ۲۸۶
- سؤال بیستم: چند تا از نعمتهای الهی که ما آن را داریم و باید در شبانه‌روز آنها را به یاد آورده، و خدا را شکر کنیم بفرمائید..... ۲۸۸
- سؤال بیست و یکم: شکر نعمتهای الهی و به یاد آوردن آنها چه تأثیری در رشد روحی و کمالات انسان دارد؟ ۲۸۹
- سؤال بیست و دوم: انس با خدا یعنی چه؟ ما چه مقدار باید با خدا مانوس باشیم؟ ۲۹۲
- سؤال بیست و سوم: مقام و مرحله انس با پروردگار چگونه مقامی است؟ ۲۹۴

- سؤال بیست و چهارم: اگر بخواهیم دائماً انس با خدای تعالی داشته باشیم چه کار کنیم؟ ۲۹۷
- سؤال بیست و پنجم: در چند جمله بفرمائید چه کارهایی برای قرب به خدا خوب است انجام دهیم؟ ۲۹۹
- سؤال بیست و ششم: انس با پروردگار چه ارتباطی به بقیه کمالات دارد؟ ۳۰۱
- سؤال بیست و هفتم: آیا یک سالک الی الله در تزکیه نفس به مقام انس می‌رسد؟ ۳۰۳
- سؤال بیست و هشتم: چرا ما با خدا انس نداریم؟ ۳۰۴
- سؤال بیست و نهم: انس با خدای تعالی چه فوایدی دارد؟ ۳۰۶
- سؤال سی ام: معنای قرب چیست؟ منظور از تقرّب الی الله آیا نزدیکی جسمانی است؟ ۳۰۹
- سؤال سی و یکم: آیا خدای تعالی با ما رفیق است یا ما با خدا رفیق هستیم؟ و فایده‌های رفیق شدن با خدا چه می‌باشد؟ ۳۱۱
- سؤال سی و دوم: درباره انس با پروردگار توضیحاتی بفرمائید. ۳۱۵
- سؤال سی و سوم: آیا خدای تعالی با انسان حرف می‌زند؟ ۳۱۷
- سؤال سی و چهارم: معنای توکل به خدا چیست؟ ۳۱۸
- سؤال سی و پنجم: آیا وقتی مشکلی پیش می‌آید و می‌گویند قسمت این بوده است یا با توکل به خدا چه ارتباطی دارد؟ ۳۱۹
- سؤال سی و ششم: در مورد توکل به خدا و اینکه کسانی که در راه تزکیه نفس اند در امور مادی از خدا کمک می‌گیرند، توضیح بفرمائید؟ ۳۲۱



- سؤال سی و هفتم: لطفاً با نقل داستانی توکل و تکیه فقط بر خداوند را توضیح بفرمائید. ۳۲۳
- سؤال سی و هشتم: چطور می‌توان روحیه توکل داشتن به خدا را در خودمان ایجاد کنیم؟ ۳۲۵
- سؤال سی و نهم: بهترین نوع تسلیم بودن چیست؟ ۳۲۷
- سؤال چهلیم: آیا امکان دارد که کسی، حتی ظاهرالصلاح نباشد ولی خوب تسلیم باشد؟ ۳۳۱
- سؤال چهل و یکم: تسلیم شدن یعنی چه؟ اقسام قابل تصور برای تسلیم شدن چیست؟ ۳۳۴
- سؤال چهل و دوم: در اثر تسلیم و تقویت آن انسان به چه کمالاتی دست پیدا می‌کند؟ ۳۳۶
- سؤال چهل و سوم: از کجا بفهمیم که به مرحله تسلیم رسیده‌ایم؟ ۳۳۹
- سؤال چهل و چهارم: خلاصه‌ای از مقام توکل و رضا را شرح دهید. ۳۴۰
- سؤال چهل و پنجم: انسان در مقام توکل و تسلیم و رضا دارای چه خصوصیات می‌گردد؟ ۳۴۳
- سؤال چهل و ششم: چگونه انسان بفهمد خدای تعالی از او راضی هست؟ ۳۴۶
- سؤال چهل و هفتم: چرا بعضی اوقات انسان از خدای تعالی یا مردم رضایت ندارد؟ ۳۴۹
- سؤال چهل و هشتم: تسلط شیطان بر چه کسانی است؟ مخلص و



مخلص کیستند؟ ۳۵۱

سؤال چهل و نهم: علم چند نوع است و از نظر ائمه اطهار چه علمی

مطلوب است؟ ۳۵۴

سؤال پنجاهم: فرق صواب با ثواب چیست؟ و اینکه فرموده اند عمل را

برای ثواب انجام دادن از خلوص به دور است انسان چه بکند که عملش را برای

ثواب انجام ندهد و دارای کمال خلوص شود؟ ۳۵۷

سؤال پنجاه و یکم: آیا درست است که لقاء الله یعنی لقاء ثواب الله، لطفاً

توضیح دهید. ۳۶۱

سؤال پنجاه و دوم: چرا در روایت آمده «المخلصون علی خطر عظیم» مگر

مخلص از شیطان رها نشده است؟ ۳۶۵

سؤال پنجاه و سوم: چگونه می توانیم بدون ریا اعمالمان را صادقانه انجام

دهیم؟ و چگونه بفهمیم خلوصمان در چه درجه ای است؟ ۳۶۷

سؤال پنجاه و چهارم: چه کسانی می توانند عظمت خدای تعالی را درک

کنند؟ ۳۶۸

سؤال پنجاه و پنجم: اگر امکان دارد درباره اخلاص در عمل توضیح دهید

و راههای ایجاد اخلاص در اعمال عبادی را بفهمانید. ۳۷۰

سؤال پنجاه و ششم: خصوصیات مخلصین را بفهمانید. ۳۷۳

سؤال پنجاه و هفتم: همان طور که فرمودید وقتی انسان تزکیه نفس کرد و

صفات رذیله را از خود دور نمود و بالاخره به مرحله خلوص رسید حکمت از

قلبش به زبانش جاری می گردد بفهمانید حکمت چه تأثیری در زندگی انسان

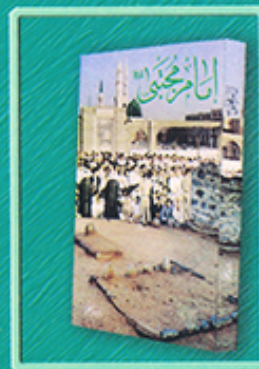
می گذارد؟ ۳۷۵



- سؤال پنجاه و هشتم:** در مورد حکمت صحبت بفرمائید و از چه زمانی حکمت به قلب انسان وارد می شود؟ ۳۷۷
- سؤال پنجاه و نهم:** آیا می توان گفت در فناء فی الله انسان نیازی به ائمه معصومین ندارد؟ چرا حضرت ابراهیم به جبرئیل گفت: به تو کاری ندارم؟ ۳۷۹
- سؤال شصتم:** اگر شخصی گفت من مستقیم امام زمان را می خواهم که دستم را بگیرد آیا این کار درست است؟ ۳۸۱



بخشی از تألیفات
استاد، آیت الله
سید حسن ابتهالی



قم / خیابان ارم / پاساژ قدس / طبقه پنجم / پلاک ۱۸۲
تلفن: ۰۲۵۱-۷۷۴۹۲۶۱ همراه: ۰۹۱۲۳۵۱۹۱۳۵

WWW.ABTAHI.COM